

LIBRARY OF CONGRESS



0 027 733 440 9

دولت مستقلاً افغانستان

ووظایف ملت افغانان

تالیف

غلام محی الدین

۱۳۰۷

ACKU

А С К К У

ش
در این
۶۱
مکان
عالم
و بعد
بطبع
تقدیر

ACKU

ازین حیث غلام محی الدین خان مستحق خیلی

شایسته است.

در ایامی که موصوف بتالیف این کتاب مؤظف بود، روزگار

حواس او را متفرق میداشت و حیات موصوف را به نقل افکار

امکان نمیداد. با اینهمه حرارت عزم و اراده اش در تزیید بود

عجالت کتاب خود را نوشته برپاست و در التالیف سپرد

و تعدیلات لغوی و ادبی این اثر را بتصحیح و نظر ثانی

در التالیف گذاشته به تبدیل هواستفاقت اینست

که مصحح در التالیف آقای سلجوقی در اصلاحات ادبی

و بدیعی بسی رنج برده درین روزها از تصحیح و تبیین فارغ شد

بطبع حاضر ساخت.

بگذار پاست و در التالیف همان دو نکته را که در زیر فقره

انتقد بر او در بیان نمود بالا اصلاح معلّمین را مستریچ گردانید

معاون: ماشمشانق





LC Control Number



2002 341372

۱
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مَجْمَعَاتِ بَشَرِیَّةٍ

بدیعی است عادت یکی از حالات طبیعی است که ما را
از ورک امور می که بر آنها اعتیاد داشته باشیم مصرف
می سازد و اگر عادت این اثر را نداشت اولین چیز یک انسان
سوی آن بنظر تعجب و استفسار می نگریست اجتماعات بشری
بود با افراد هر یک جسم که مستقل و متحرک بالذات اند با هم
اجتماع نشدیدی دارند؛ بعضی از آنها حیات و سعادت خود را
بر دیگران متوقف میدانند؛ برخی بدون از دیگران طاقت آورده
نیستوانند هیچیک نمیتوانند فقر او را متحمل شود؛ حاجت و افت
انسان با هم مینمایند؛ لذا کرات هر یک دایره شمول

و مصالح یکدیگر است! همه طایفه جماعه، حزاب حزاب شده،
 هر طایفه جماعه، غرب، نوعی از خدمات را بر عهده گرفته با یکدیگر
 تبادل منافع دارند! هر کدام از اینها بکمال نشاط و غیرت
 به تهیه خدمت خود مصروف بوده، برای اقلان دیگران بر اینکه
 من بهتر از غیر برای تان خدمت کرده میستوانم سعی داشته
 از این تسابق بر خدمت، حس نشود و ترقی در هر یک مضاعف
 گردیده غوغای عظیمی فضای هر جمعیت را گرفته است.
 البته حادث است که با این مجتمعات و تسابق بر یکدیگر
 و غوغای آن باعث نمیشویم و همین عدم تعجب است که حقیقت
 و ذریعه و مقصود را از این مجتمعات نمیدانیم، الا با این سرگرمی
 هر کدام تنها مصروف کار خود نبوده، باری از خود می پرسیم
 که این جامعه را چه میپسندند؟ چرا کارهای من متعلق مصالح دیگران
 است، و از دیگران برای من است؟ چه سبب است که با
 برای مصلحت خود کار کرده نمیتوانم؟ چرا بجزن دیگری محزون
 میشوم و مسرور می یک فرد دیگری موجب خوشحالی من میگردد؟

بل چرا این مسائل تنها در بین انسانها متداول است؟ و هیچ مخلوقی
 غیر از مایان حیات او وابسته چنین بار یکی و قیود نیست؟ این
 همه سوا لها عجیب و جواب شان از آن عجیب تر است؛ که بین ما
 و دانستن شان عادت حاجی گردیده است، و الا و انما در پی
 طلب معرفت شان برآمده اسرار حیات خود را در ک کرده
 میتوانستیم مگر نظر همه انسانها را نحو و شان بدیدن این جامعه نای
 بشری و غوغای از تحقیق کردن در اسرار این مسئله مصروف
 ساخته است، بلکه عده عظمی از علماء عمر خود را برای کشف اسرار
 این جامعه تا تعیین مقصود از حیات و ذرائع دانستن نوال سخا^ت
 در آن وقف نموده اند؛ که مطابق و از باب ذوق سلیم این نوع
 بحث بار آور صف اول علوم و شیرین ترین مذاکراتهای
 داده اند زیرا اولین چیز نیست که برای هر انسان و دانستن آنها
 لازم و مرغوب است.

و اگر ما هم این پرده عادت را که بین ما و حقیقت حاج گردیده است
 بر طرف کرده بنگریم، آنوقت اسرار عجیبی با ما هویدا خواهد شد

وخواهیم دید تبادل افراد، منافع، انس، محبت، الفت را در بین
خودنه تنها از روی تفضل است. بلکه حیات هر فرد متوقف بر تبادل
منافع و محبت و الفت است. بل آنوقت میدانیم که اسرار حیات
ماچسپیت و سعادت در آن وابسته چه امور است؟ پس برای
نوال سعادت دانسته میتوانیم که چه باید کرد؟!

بل ازین بهتر که آنوقت اسرار حیات جامعه بر ما محضی نماند،
بمعایب نتیجه نماند دانسته کی موصوف نیباشیم.

لذا چند بحث اول این کتاب را برای تشریح اسرار علمی این
مجموعات تخصیص دادیم. (تقابل تاثرات در میان افراد جمعیت)
برای اینکه این عنوان بهتر دانسته شود و اولاً مثالی می آریم: فرضاً
شخصی کل این جمعیت را ترک کرده، در یک خلای غیر مسکون
برآمده، آنجا اختیار زندگی کرد و تنها رسته خو فیکه برای ما حاصل شود
از تصور تکالیف و مستحیلاتیکه برای حیات و جان او دوچار شد فی
کافسیت برای اقتناع مابعد امکان چنین زندگانی فرضی.
زیرا معلوم است که احتیاجات از اندازه حصر بالائز است

خاصه غذا که ضرورتترین امور برای حیات است بکمال صحت
 برای او دستگیری خواهد کرد. آنهم در چند نوع مختصر و ناقص محدود
 خواهد بود مانند بعضی میوه ها و برگهای نباتات. مسکنش مغاره ها
 کوهها و مسکنش زیر خطر حله و حوشس میباشد. تمام عمرش بحالت
 وحشت و جهالت مانند حیوانات خواهد گذشت. چرا که کل اوقات
 او برای تهیه دو یا سه نوع ضرورت صرف می شود. بجز از عدم
 مقدرتش که بتکیل این سه نوع ضرورت پیش می آید.
 همین بود حال انسان در دوره های اول اعنی در زمانه با
 که او را انسان وحشی می نامیدند که در بدو مرحله همین ضعف اجتناب
 او را با اجتماع بانی نوع خود مجبور ساخته جامعه را برای تعاون
 تشکیل داده است و چون اوقات یک فرد مساعدت میکنند
 باینکه همه ضروریات را برای خود تهیه کنند با هر یک مختص نوعی از ضروریات
 حیات را بر عهده گرفته با دیگران تبادل می نماید.
 برای اثبات این مسئله آوردن اوله و بر این نرد می ندارد
 اگر چه کسی طاقت تجربه کردن حالت خود را در صورت انفراد ندارد.

ولی بذریعہ تخیل صعوبات بل مستحیلی تصویر داده می‌توانیم .
 گو یا سبب تشکیل جامعه های بشری عدم مقدرات انسان
 بر حیات انفرادی می‌باشد .

و انستیم که انسان طبعاً با جماع باطنی نوع خود مجبور است .
 زیرا تمهید مصالح هیچ فردی بدون از تعاون با دیگران امکان پذیر نیست
 بدیهی است که تعاون اشتراک پیدا میکند؛ مثلاً اگر دو کس معین
 یکدیگر باشند، این تعاون در بین آنها اشتراکت پیدا میکند، زیرا تخصیصشان
 هر شیئی را که باشد بذریعہ صرف زحمت و وقت هر دوی شان می‌شود
 چون افراد مجتمع معین یکدیگرند؛ لذا بدون از تعاون شریک هم تیر
 گفته می‌شوند؛ علما مجتمع انسانی را بیک جسم بزرگ ذمی حیات تشبیه
 داده اند اگرچه ظاهر این تشبیه را مصوره ما فوری قبول کرده‌اند
 ولی بعد از تدقیق در این مسئله و دیدن جامعه بهمان نظر بیکه علماء دیده‌اند
 ممکن است صحت این تشبیه را معترف شویم .

و این تشبیه شان نه تنها از روی مثال آوردن است بلکه انرا
 بدلائل قطعی و براین مقنع اثبات کرده اند آن دلایل را باطلاات

دیگر مقیاس محمد برای تشخیص حالات و احتیاجات یک جامعه تعیین
 داده اند، که برای شناختن مابینت جامعه و مرکزیت فرد در آن بعضی
 از دلایل را ذکر مینمایم:

معلوم است جسم زنده عبارات از مجموع اعضای است
 که ادای وظیفه مخصوصی را زیر نظام معینی به هر یک محول بوده، اجرا
 می نماید هر عضو در یک آن هم برای خود و هم برای بقیه اعضا میکند
 و این با اصول حیات فرد در جامعه خیلی قریب بل مطابقت هم دارد
 می بینیم که افراد بعمل کردن مشغول اند، و در همان آنیکه برای خود
 کار دارند؛ در حقیقت فائده عجم هم در کار آنها مضمراست. مثلا:
 زارع تمام روز را در زیر تابش حرارت آفتاب بکار و تکلیف میگذراند
 اگرچه از تحمل تکالیف و مشقات زراعت ظاهراً معلوم میشود که بعمل
 آوردن گندم از زمین برای فائده خود است ولی در حقیقت فائده
 عموم هم در منفعت او ربطی دارد، چرا بدیهی است که کل احتیاجات
 او تنها گندم نیست، بلکه ضروریات عدیده دارد که یکی آنها گندم
 است. پس گندم را بعمل آورده، آنرا برای افراد بیست تهیه کرده

بعض آن از بخار چوب خانه و از نان پزنان پخته و از حکومت
 و مسائل تائین حیات و مال، و از تاجر لباس و غیره لوازمات
 حیاتیه را میگیرد. هیچیک از اینها از دیگر خود مستغنی شده نمیتواند چنانچه
 در جسم و ست از پایی و پایی از چشم و چشم از سر و همه آنها قلب
 مستغنی نیستند. دلیل دیگری هم در خصوص تشبیه یک جسم
 یا حیوان بزرگ گفته که این دلیل شان صحت دلیل اول است
 معلوم است که حیات و حرکت یک جسم موقوفه بر سه قوه
 اصلی است:

۱- در قوه غاذیه (۱) که وظیفه آن تهیه غذا میباشد، و آلات
 آن معده و جگر و توابع شان است.

۲- در قوه حسی (۲) که دماغ و اعصاب و توابع شان آلات
 آنست.

۳- در قوه موزعه (۳) و وظائف آنست رسانیدن اغذیه
 به اجزای بدن که آلات آن قلب و شریانین و توابع شان
 جسم باشد.

حیات و قیام جسم حیوان همیشه بهمین سه قوه اصلیه است. چنانچه میگویند
 و حرکت و عمران مجتمع بشری نیز دایره بر سه قوه اصلیه است :-
 ۱- در صناعت : که نتیجه آن تهیه معاشیات است.
 ۲- در حکومت : و وظیفه آن تسهیل و مراقبه امور تخصیصیه آن معاشیات
 است.

۳- در تجارت : که اعمال آن دایره بر تقسیم و توزیع معاشیات مذکور
 میباشد.

چنانچه جسم بعدم یا ضعف یکی از آن سه قوه سابقه را که گفتیم
 ناقص میشود، اهمال و وظیفه یکی از این سه در میسر است ^{سبب} جانحه نقصان
 و توقف حرکت آن میگردد.

در تشبیه مجتمع بیک جسم عظیم ذی حیات و لایله علمی زیاده
 دارند؛ ولی چون امر ثابت است و یک اشاره سوی آن برای
 اقناع اهل ذکا کافیهست؛ به اینقدر کفایت نمودیم. زیرا امر ظاهر علی است
 که مرکزیت فرد در جامعه بمنزله عضو در جسم است. هر حکم یا قانونیکه
 یا عضو آن تحت مقتضیات شیئی ساری باشد، آنرا بر فرد و هیئت

میتوان تطبیق داد که مقصود در اینجا شناختن مقدار ارتباط افراد
جامعه با یکدیگرشان است. همه بذریعۀ تعاون انسانند برای یکدیگر خود کار
میکند، که برای تحقق این مسأله سوی جامعه توجیهی که اعتیادی میباشند
کفایت میکند. و تاندرادر کل اعمال و حرکات انسان دیده میتوانیم

تاثیرات جامعه در فرد

فرد از جامعه چه کسب می کند؟

انسان در این عالم ساده و خالی از فکر و تصور و ادراک است
و خراب تولد می شود. هیچ چیز را درک کرده نمیتواند؛ بغیر از بعضی
لذات و الاهی که حواس خمسۀ او برای عقلش میزساند. از برودت،
حرارت، گر سنگی، زدن، تألم و اند خوردن، نوشیدن و دیدن
بعضی مناظر مرغوب طبع خودش مانند تبسم مادر و پدر متلذذ می شود.
اینست دائرۀ ادراک انسان در بدو ولادتش. و همین است حال
او قبل از انضمام در سلک افراد عالمین جامعه. بعد از این هر چه را
کسب کند، از جامعه محسوب است. زیرا محیط که عبارت است

از مؤثرات اقلیم، طبیعی و جغرافی، زمان و مکانیکه و آن زیست داریم،
 افرادیکه با آنها معاشرت و اختلاط داریم؛ در تربیه و تکوینات مادیه
 و مثنویه ما تاثیر دارند چه، امور و اشیائی که فرد از جامعه کسب میکنند
 خیلی زیاد است:

از آنجمله اولین چیزی که فرد از جامعه کسب میکند؛ قوت و همت
 زیاد و زیست و برپیدا کردن میل و امید بر عمل.

این اثر جامعه را وقتی خوبتر شناخته میتوانیم که حالت سابق
 افراد می انسان را متذکر شویم: معلوم است در آنحال هر یک
 از آنها در هر پیشه و دشت و کوهیکه باشند؛ بحال ترس و لرز و شدت
 احتیاج وقت میگذرانند، و کل اوقات او در تهیه قوت ضروری
 بصورت محدود خواهد گذشت. حیات او هیچ گاه از تلذذات روحی
 نصیبی ندارد. چیزیکه درین بحث از همه بیشتر اهمیت دارد؛ همان
 مسائل خطرهای حیاتی است. معلوم است که کثرت خوف
 و خطر حیات و میزات او را در نماز و فشار نگاهاشته، ضعیف
 و مضحل نموده همیشه بالام یأس گرفتارش میسازد. بگذارد بدیهی است

که نتیجۀ فشار و انمی تصلب و اضحلال است چه بسبب ترس و وحشت
 رفته رفته کل میرات و ملکات و مشاعر و غیر امور یک علت امتیاز
 بنی نوع انسان است بر مخلوقات ، و را و مفقو و گرویده . مانند چنانچه
 یک مخلوق بی معنی بل از آنها بدتر میگردود . زیرا علاوه بر بی تمیزی
 و احساسی اسپر مو هو مات میگردود ، چه حیوانات ازین قید برکران
 و از او هستند .

عقاید طوائف و حشی را که به بسیمیم همه بنی بر خرافات
 مضحکه است . بعضی بر قطعه سنگی قصه های خرافی را میترسند
 برخی رو شمنی را یک چیز مرید و معتقد میسازند . فریقی و رختی را
 قوه های مو هو م و روحانی می بخشند . در این باب یکی از سیاحین گفته است
 که وحشیهای جزیره (مدغسکر) بیک سخت اعتقاد استاریادی
 داشتند برای آن هر سال یکد ختر چوبی که در روشن شکلی خود از آفتاب
 ممتاز تر باشد قربان می کنند .

در غلط و خرافی بودن چنین عقاید شکلی نیست . مگر سخن در
 پیدا شدن آنهاست . بدیهی است که جز از کثرت خوف و توهم

متماوی دیگر با محشی ندانند چون تمام عمر را در ترس گذرانند و اندک آخر
 ملکات خوب و آهنا معدوم گردید و از ترس عاقل مانده هر چه را ببیند
 و تعلیلات ظاهری آن بر او مبهم میماند. برای آن قصه با و تعبیرات
 خرافی بیشتر شد. گویا کثرت ترس و دوام فشار بر عقل انسان
 او را جبان و اسیر خرافات ترانیدگی خود می سازد.

این بالعکس حال انسان است در جامعه که: اقلیت است و نفس
 حس تقاضایم، بودن و مسائل تا بین منافع و زحمات، میدان عمل را
 در حیات برای او فراخ ساخته بحوض اینکه عقاید او دائماً بنی
 بر خرافات و حشیانه: بخورم یا خورده شوم یا کشته شوم باشد
 در وسط جامعه بتواند به خدمت یافتنی که استطاعت و میل او بیشتر
 باشد مصرف گردد؛ چنانچه هر چیز را که بخواهد برای آرزوهایش
 میدان پروردانیدن و عمل فراخ است، هر قدر سعی کند مطلب
 و آرزوی را که بخواهد به نقد حاصل شدنی است.

که در حقیقت این همه است آن بر عمل و زندگی شدن حسیت

میل و امید با می آید از دو نیت و جو و شش در جامعه پیدا شده است

تشابه :

و این را علما سرایت نیز گویند؛ و آن عبارت از همان تجاذب
 مقناطیسی است که بین افراد یک جامعه متبادل بوده، همه بیک
 حس محفی سوی تشابه بیکدیگر مایل میشوند،
 سرایت؛ یا میل به تشابه افراد، یک جامعه را صاحب یک نوع
 عادات و اخلاق و روحیات پیسازد و بدینجه که دیدن اوضاع خارجی
 یک فرد هم کفایت میکند برای شناختن اینکه از کدام جامعه است
 افراد عالمه رفیق؛ نیکه با ایشان مصاحبت میکنیم، فکر ایشان را
 می شنویم، مطالعه آنها را مصیبت می بینیم، حرکات و اوضاع
 شان را بنظر استحضار بتلاقی میکنیم، چون با ایشان و اکتاس روحی
 داریم؛ احوال فکریه و اخلاقیه ما را با استقامتهای مختلف سوق کرده
 میتوانند؛ این مسئله تشابه یا تقلید غیر محسوس در افراد هر جامعه
 موجود است، زیرا پیشتر گفتیم که: اقلیم و موقعیت جغرافی
 اثر مخصوصی در تکوینات فرودار دارد. و چون همه افراد یک جامعه
 زیر اثر یک نوع اقلیم و مؤثرات جغرافی یک قطعه اند،

همه نیز قابل اتصاف بیک نوع صفات میباشد. (عرف و عادت)
 که در بین افراد جامعه متداول است در حقیقت جز قابلیت
 تاثیر بهین سرایت که ما در صد و بیان آن هستیم دیگر چیزی نیست
 یک امری رایجی مستحسن دیده آنرا تعمیل میدارد و دیگران بدون
 احساس آنرا بهمان نظر تلقی کرده اجرا میدارند، آهسته آهسته
 همان امر عادت میگردد و این یکی از مؤثرات بزرگ است
 در ارتباط اجتماعی افراد با هم.

گویا فرزند جامعه عادات و اخلاق در روحیات خود کسب
 میکند، از این است که علما گفتند: در روحیات و مشاعر فرسوده
 ما خذ دارند: روح جامعه روح عائله، روح فریقی که بیشتر
 در وسط آنها امر حیاتینماید. اما که از همه بیشتر روح جامعه تاثیر دارد
 زیرا جامعه بر کل مسلط است.

در فردا و ضاع و مشاعر می پیدامی شود که بین آنها مشاعر و حالت
 انفرادیش مخایرت کلی میباشد، مثلا در وسط جامعه برای او
 یک حس فداکاری پیدامی شود که خود را با افراد جامعه بدرجه

شریک میداند که تنها تحقیق کردن اسم آن جامعه برای تحریک
 حس غصیه او بحدی که گذشتن از حیات را بهم و در مقابل انتقام
 یا دفاع با مقابل را قبول داد کرد و کافی است و این بهترین عواطفی
 که انسان آنرا در جامعه صاحب پیشوای و معلوم است که انسان
 وحشی از حس اشتراک معنوی با بنی نوع خود محروم است
 و مایهتوانیم این مسئله را در وقتی بشناسیم که حالت و مقدار
 غضب خود را در مقابل شخصی که خدا ناکرده اسم جامعه ما را توپین
 کردن نخواهد در تصور آریم: در آنحال بکمال پیروی اندیشه
 به انتقام از آن شخص اقدام می و در ذممه، اگرچه این اقدام ضرر
 زیادی را بر ما عائد کند، ولی قوه غصیه در آنحال بین فکر باوان
 ضرر ما حایل گردیده، بنزدیکترین المهای بلکه بتوانیم در آنحال با و برسانیم
 متنازیش میسازیم. مقدار و منزلت این حس را هر صاحب فوق سلیم
 و هر کسیکه معنی حیات را در جامعه فهمیده باشد درک کرده میتواند
 این بغیر از این طبع، انس، الفت، حسن اخلاق و معاشرت
 و غیره اموریکه از این قبیل بوده، در صورت نابودن انسان

...

انسان

انسان و سعادت و رفاه

شرکت انسانی



در جامه آنها را کسب کردنی نباشد.

دارا شدن یک حیات روحی: اول تخریب عوامل در حیات

انسان و و امر بزرگیت، که در اعمال و حرکات انسان از بزرگترین

موتهاست با عفت آید

یکی منفعت و دیگر ضرر و آنها را علما بتعیر و بکری لذت و الم نیز گویند. که

مقصود از هر عمل انسان جلب منفعت و یا دفع ضرر می است.

بعبارت دیگر مطلوب است از هر عملی که اجزا کند یا جلب لذتی و یا دفع

المی میباشد. حتی اینکه برای دفع یک الم متحمل دیگر الم هم می شود.

لذا اند و آلام را که بواسطه اعمال انسان هستند میتوانیم بدو قسمت

جامع تقسیم نماییم:

یکی لذت مادی، دیگر لذت مصنوعی یا روحی. لذت مادی عبادت

است از همان حس استر احتیاجی بعضی از حواس با از تناول

کدام خورداک خوش طعم یا از نوشیدن گدام مشروب خوش ذائقه

پیدا می شود.

اما لذت روحی با این نوع لذت از هر حیث خود مغایرت کلی

هم در کیفیت و هم در مقدار و مدت و و اعم میبارد، لذت مادی که
مثلاً از خورش یک طعام خوش ذائقه پیدائی شود، مدت دوام آن
تنها متوقف بر طول مدتیکه آن طعام در دهن موجود باشد و بجز گذشتن
لذتش نیز با او میروود اما لذت روحی بالعکس آنست. تا وقتیکه
رسم آن در حافظه باشد لذت آنهم نیز بقدر همان زمان دوام دارد
از این جهت اهمیت و منزلت لذت روحی بر مادی مقدم تر است.
لذا لذت روحی از اتیان اعمال: شرافت، عفت، صداقت،
انصاف، محبت، فداکاری، خدمت منافع عامه، پیدائی
لذتیکه برای انسان از پیداکردن اعتبار نزد عموم از احراز توفرها
حاصل میشود بدیهیست که از اندازه وصف بیشتر است
عالمی که یکی از اسرار متعلقه مصلحت عامه را کشف نموده آنرا به نیت
افاده عموم نشر کند، یا چنانچه در سبیل مدافعه وطن حیات را قربان
کرده، جامعه و ناموسش را از اعدای نجات دادن بخوابد، حاکم عادل گردد
هر یک از وظایف را بمقدار استحقاقش داده، خود را رسول عنایت الهی
برای نجات دادن منطوبین دانسته حائلی بین ایشان و بین تعییرات

انصاف و مصلحت

ظالمین کرده و صانع، زارع و تاجر یکدیگر را اعمال خود مستقیم بوده از جاه
 واجب نبراده خدمت متعهد خود را بمرامات انصاف برای مجتمع
 ایفا کند، اینها همه شریفند و همه بهمان لذت روحی اعی استراحت
 و تحسین ضمیر مشغولند، هر یک از اینها در هر معامله که با یکی از افراد جامعه
 داشته باشد جهت مقابل بکمال اعتماد و اطمینان اعمال یا مطالب
 او را تلقی میکنند، ازین اعتماد و اطمینان جهت مقابل یک لذت عظیمی
 برای او پدید آید، شود که از لذایع مادی حاصل نمی شود. از این چه بالائی
 لذتی باشد که انسان در جامعه خود منزله اعتبار را داشته هر چه بگوید
 و هر چه بخواهد بنظر اعتبار و اعتماد در نزد مردم تلقی شود! اسباب
 اعتماد اگرچه بسیار است، لیکن عمده آن را علما عبارت از عنوانات
 ذیل میدانند:

صدق :

✓ و آن عبارت است از بلندی بهمت در انسان بحدی که خوف
 یا طبعی او را با خفای حقیقی و ادا ساخته نتواند، بلکه همان است
 که خود را بیک ترس یا درجائی ذلیل نساخته بالا قرار عزت النفس

خود هیچ چیزی را نداند، در و این یکی از بزرگترین صفات محموده است
 و اول ترین علامات علو بهمت و محبت خیر است در انسان. ((
 بل صدق علامت تعقل و دوراندیشی انسان است، کاذب
 همان است که اهمیت اعتبار و شرافت را در بین افراد ندانسته،
 حقیقتی را مخفی ساخته و مقدار خجالت و سقوط اعتبار را در مستقبل
 بعد از اینکه دروغ او معلوم شود نمی اندیشد، اما صادق جبین و بیست
 فطرتی بر او متغلب نگردد و دیده اعتبار و عزت نفس خود را بلندتر از یک
 خوف یا لذت بسیط و وقتی دانسته دروغ نگوید اگر چه ضرری بواسطه
 صدق بر او عائد شدنی باشد، و عزیز داشتن نفس در بسی اشتیاق
 بحد می بوده است که نخواسته اند چایات خود را بذریعه دروغ گفتن
 نجات دهند بلکه صدق را بر چایات اختیار کرده باشم و گناه خود معترف
 گردیده اند.

امانت :

و آن عبارت از عدم اتلاف انسان است حقوق دیگران را
 که در تصرف او باشد.

حَقِّقَات :

عبارت است از آوردن انسان شهوات و مطالب خود را زیر قید
و اعتدال.

این همه لذت‌رو چیست که مقابلهت آنها را در اغلب انسان
لذات مادی کرده است. و اگر روحیات شخصی ضعیف باشد میل او بلند
مادی غالب گردیده او را از تمتع بلند روحی محروم می‌سازد و بیشتر
گفتیم که دوام لذت مادی از روحی کمتر است، گویا کسی که از لذت مادی
بگذراند مادی مصروف می‌شود زیرا در یک میغ و شهاب آفتاب می‌بینیم عالی
که برای مصلحت عامه کدام سری را کشف نموده آنرا نشر کرده باشد
هر آنیکه این خدمت را در تصور آورد البتة بیک استراحت ضمیر و لذت
خاطر متخسس پیشود.

یا حالیکه مبداء نظریات خود را عدالت اتخاذ کند و آنرا آسود حال
و همیشه حرکت و سکون او را تماماً ملو از علامات اطمینان بباشد، چنانچه
هر کسی در هر جا سیکه باشد تجیات صادقانه خود را برای او خواهد ^{تذکر} _{تذکر}
این احترام و تجیات معلوم است بیک صمیمیت میباشد نه مانند

استر اما تیکه از روی مجبولیت و خوف باشند، و هم آن شخصی از
ادراک این صمیمیت عموم نسبت بخود بیک عالم سرور و محظوظیت
منتفع می شود.

این همه لذت اندر روحی است که مدت و دوام آنها تا زمان بودن
شان در حافظه طول دارد. بالعکس لذت مادی تا پیشترشان متوقف
بر مدت وجود آنی آنهاست؛ بهر صورت مقصود ما در اینجا بحث کردن
در بابیت لذت نیست، بلکه میخواهیم بدانیم که لذت اندر روحی یکی از مهمترین
مکتوبات فرداست و در جامعه که بدون جامعه برای او وجودی ندارد.

(تأثیرات فرد در جامعه)

در ابتدای بحث نامی خود گفته بودیم: در عادت ما را از درک
اموریکه بر آنها اعتیاد داشته باشیم مصروف می سازد. «همین است
سبب عدم تعجب و استفسار ما از اجتماع بشر و دانستن مقاصدشان
از این اجتماع و نیز از آنجهل استیجابیت فرد در جامعه.
دانستیم که جامعه در تکوین روحیات فرد اثرهای زیادی را
موروثی

دارد بحدیکه او را یک مخلوقی می سازد که مباین است از همان مخلوق
 خارج جامعه باشد، در اینجا میخوانیم بدانیم که فرد در جامعه چه اثر و اعمال
 در آن چه نتیجه دارند ممکن است قبل از دانشستن اهمیت فرد در جامعه
 بخاطر بگذرد که فرد را در جامعه هیچ اثری نباشد، زیرا ظاهر آن قطره از
 دریا محسوب می شود، حال آنکه غلطی این نظریه، معقول و امر بدیهی است
 چرا که موی سایه دارد، اگر چه چشم ما او را ندانیم، بل در عبارات
 از مجموع قطره نا است، و اهمیت فرد در جامعه بیشتر از اهمیت قطره
 در دریا است.

برای اثبات این مسئله اولاً باید بیست اجتماعیه را بدقت
 نظر کرد، بیست اجتماعیه عبارت از مجموع افرادی است که هر یک
 نوع خدمتی را که با مصالح عموم ربطی داشته باشد متعهد شده،
 آنرا ایفا کند، از این است که افراد جامعه طلباً محتاج یکدیگر خود گردیده اند
 احد برای محمود و محمود برای بکر کار می کنند همه در کار کردن
 علی السویه تکلف بوده باید ایفای وظیفه را هر یک بر عهده گیرند و در
 نیست جز در مراتب فرضی که برای حفظ توازن و پیدا کردن پیکت

با عتی بر اشتها و افراد جامعه بوجود آمده است، که این فرق ذاتاً در هر
 محسوب نمی شود و بلکه فرق صورتی است، اما در اصل ذات همه علی السویه
 باید برای مصلحت عامه کارکن باشند؛ عالم بعلم، حاکم به عدل
 عسکر بشجاعت، زن به تناسل و تربیه اولاد صالح برای مجتمع،
 صانع بظن، فنی بحال و فقیر بجان خود باید برای مجتمع خدمت نمایند
 که ازین افراد وظایف عدیده و مختلفه بیستی تکوین شده است
 و یا جماعیه آنرا تسمیه کردند چرا که همه در ایضای وظایف بیست برای
 مکلف اند. و به تبادل اعمال و منافع و زیاد کردن وسایل مصلحت
 و تعارف بین خود ناموصوف هستند. و برای اسان کردن امور
 و اصول حیات برای خود با بیستهای حاکم انتخاب نموده، همه اطاعت او
 او را دارند و او را متعهد شده اند. این است در بیست اجتماعیه
 اگر آنرا بنظر وقت بگیریم، که از بیست بیستها و از بیستها حکومتها، و در حکو
 مالک و دولت با تشکیل یافته است. که اصل همه اینها انسان
 فرد است و جموعاً عبارت از افراد است.
 همین انسان فرد است که عالمه را تأسیس داده، این عالمه اولاً

نتیجه میدهد، و اولادش عائله های دیگری تشکیل داده میروند،
 و بیشتر آنرا توالد و تناسل زیاد کرده اند همان یک عائله که موسس آن
 فرد بود، عائله نامتفرع می شود، از اینست که ملل متقدمه اجتماعاً مسئله
 حیات و تاسیس عائلی را اهمیت بزرگ داده، آنرا بهین نظری
 که جز مجتمع بل رفته رفته حقه وافی از آنرا اشغال کردنی است دیده
 تدقیقات و تحلیلات زیادی در امور آن کرده برای همه اطوار و احوال
 آن قواعد و اصول نمود ترقی و حفاظت را گذاشته اند که برای
 عائله در آتی یک مبحث جداگانه تخصیص داده ایم. پس در این
 صورت فروردیه نظر فرودیت نباید دید بلکه قیمت آنرا نسبت باثرا
 او در جامعه باید تعیین داد، خصوصاً آنرا بشر افرادی بظهور می آید که
 اثرات حیاتی آنها ساهابل قرنها در رازی در حیات بشریت
 تاثیرات داشته می باشد از قبیل نوابع و کشفین و مخترعین.
 ولی ما اگر تنها حالت وسطی را مقیاس گرفته تاثیرات فرد را در جامعه
 ننگریم، خواهیم دید که فرد غیر از خدمتهای راسی که خودش بجامعه میرساند
 تاثیر و فواید جدید دیگری هستند که از او بالواسطه برای جامعه رسیده

۲۳

شکل

و باقی میماند. تنها هر یک اگر اهمیت خود را تشخیص دهد مقدار تاثیر خود را
 بکثرت اینگونه فردیک حائله است دانسته می تواند، و معلوم است
 که جامع عبارت از عده حائله با است.

(تمدن و وحشت)

اگر چه بعد از دانشستن بیانات گذشته، مقصود را از لفظ
 وحشت و بد نیت یافته میتوانیم، ولی برای عدم تعدد آراء در صورت
 شناختن مراد را ازین دو عنوان مختصری را از مدلولات آنها بیان
 مینمایم:

وحشت: حالتی است ضد الفس مقصود از آن انسان
 یا حیوانی است که از یکدیگر خود را میداند که حرکت او را از ترس کند
 یا تعدی مجبور سازد، و همین است حال حیوانات در جنگ و پیشه
 که بدین سبب آنها را وحشی نامیده اند، و حال انسانها قبل از جامع
 نیز همین منوال بود، اقل حرکتی که واقع می شد و لو هم از طرف هم
 جنس او می بود موجب خوف و احتیاطش گردیده از ترس وقوع

خطر بد اخلاق یا تعدی و اوارش میگرد. مبدأ بنی علیه تفکر و اغلب اعمال آنها بدگمانی و در میدان می بود.

فصل دوم

بد نیت : عکس حالت وحشت است، یعنی چنانچه وحشت بنی بر دم خود و بر دیگر گمانی یکی از دیگر است، بالعکس بد نیت بنی بر الفت تقارب، تعاون، خوش گمانی یکی با دیگر است. و این دو در حال محال که بر انسان مرور کرد، (یعنی از وحشت بد نیت رسیدن) متعاقب نبودند، بلکه بین این دو حال او دور دیگری گذشته که در آن قرونی را زیر قدم مقتضیات خود گرفته است و آن عبادت است از دور چادر نشینی پس هلاک کل دوره های انسانیست را زیر سه عنوان آورده اند :

چادر نشین

(۲) در هر یک از اینها انسان صاحب مشاعر و همیرات و روحیات جداگانه بود که با دوره های دیگر خود هیچ وجه مطابقت نداشتند بجز از بعضی صفات غریزی که طبعاً قابل تغییر نیستند.

(۱) انسان و وحشی همان است که زندگی را در میان و جنگلها

سرگردان بسربرده، از سیوه جاست و برگ نباتات و شکار حیوانات
سد جوع نموده تمام عمر خویش را بجهالت و بدبختی گذرانده مانند سیاه
بیکدیگر اذیت و اذامیر سسانند و حیات آنها بدی است که خالی
از هر مزیت میباشد. چنانچه پیشتر در ذکر آندو است.

(۲) انسان چادر نشین است که در بیابانها زیم چادر و در کوهها
نموده حسب اختلاف فصول تغییر مکان میدهد و مگر پیشتر معیشت

آنها گلچرانی و بعضی زراعتهای بسیط و ساده است. و آنها

نیز تقریباً مانند انسانهای وحشی عمارت ساختن و بقیه امور است

و مزیات زندگانی و ضروریات مدافعه حیات را نمیدانند، و از ایشان

برای یکدیگر خود هیچ یک اثری نیمانند، تنها فرق در اینجا است

که ضرر و خطرهای انفرادی را نسبت بانسانهای وحشی قدری بیشتر

دانسته شده بذریعه تشکیل عائله یا جماعهای مختصر مختصر بعضی

از آن ضرر بازار فح کرده توانستند و قدری از آهنگ و باقی اسباب

بکار انداخته اند ولی باقی از کل لذت و نعمتها الهی در حیات محرومانند

(۳) انسانهای متمدن همان با هستند که بیشتر مایل به آنها

و اتفاق بوده، حیات اجتماعی را بصورت مکل تر از آن دو فریق
دیگر ترتیب داده، بذریعه ایجاد علوم و فنون و صنایع و تسهیل
و اسعاد حیات کوشش دارند، حیات را بهترین موهبت و عطیه
خداوندی دانسته آنرا برای ترقی بهبود حال خود با بصورت ثابت
و دائم صرف می نمایند، که هر طبقه آنها برای خلفای خود اثر نامی عید
و اسرار غامض و مفید را کشف نموده میگذرانند.

سابق گفتیم در هر یک از این سه دوره مشاعره و حیات
انسانها صورت و شکل مخصوصی داشت، بالاخص این دوره پیر
(یعنی دوره تمدن) که بین روحیات فرد متمدن و چادر نشین بانیکه
نسبت بوحشی بآن نزدیک تر است باز هم تمایز و فرق کلی پیدا شد
اهمترین مزایای این دوره پر دوره های دیگر همان مسئله است
که انسان یک حیات معنوی را علاوه بر حیات مادی احراز می کند
در هر کدام از دوره های وحشت و چادر نشینی کلمه های: حیات، انسان
سعادت، مدلولات مخصوص دارد، ولی هیچ یک از آن معنی
در لطف و محاسن و محامد خود با مدلولات خود در دوره مدنیست همسری کرده

محاسن

تمیز

داد

۲۹

نمواند، شرافت و کرامت نوع انسان را بهین دوره مدنیست بطور آورد
گویا تمدن عبارت از قیمت و قدر کلمه انسان است.

هر جامعه که بین آنها اتحاد آرد، تالیف قلوب، عزت نفس،
اشهامت قومی مبادی و محبت جنسی، تقدیم مصالحت عامه بر فوائد
فردی، فداکاری در مقابل کرامت عنوان شخصی بیشتر گردید،
بر آن جامعه مدنیست اطلاق می شود.

هر جامعه که افراد قیمت خود را بر مقدار سستی و خدمت متوقف
دانستند، بزرگی و عظمت را در فداکاری به جامعه خود شمرند و اطینان
اعتقاد، صداقت بایکدیگر خود داشتند آنها را تمدن می توان گفت.

هر جامعه که مظهر خیالات و آرزو و آمال برای خود داشته همه
افراد آن بآن مظهر متمسک باشند، هر جامعه که مشاعر ملی داشته
کل آن مشاعر را مغرور و محترم شمارند، هر جامعه که فرد آن سوی جامعه
بنظر کسیکه از افراد ترسیده و بآن بلقی است بنگرد، بر آن جامعه

می توانیم بگوییم مدنیست و اندک

این است معانی و فروق کلمه های «وحشت» و «مدنیست»

بدینیت، آخرین مرحله‌ای بشر است که بعد از طی کردن قرون عدیده
 و تجربه و عبرت گرفتنهای زیادی در این قرون اخیر محط سفر انسانیت
 گردیده است، اخیراً انسان تعیین داده توانست که از حیات مقصود
 بست که آن مقصود را در هر عمل و حرکت باید مد نظر گرفت و آن
 «سعادت دارین است»، سعادت دار آخر یعنی بر سعادت این
 دار است، هر که در دنیا شقاوت و بی اعتنائی را پیشه گرفت
 نصیب او در دار آخرت هم بمثل آن خواهد بود که در این نوال
 «سعادت» یا مقصود از حیات را در یک بجهت جداگانه بیان کنیم
 ولی مقصود ما در اینجا تنها تعبیر معنای بدینیت بود که مقصود از آن
 انسان و سعید ساختن حیات است، کما اینکه این معنی را در
 بذریع بنای قصبه و شهر تا تأسیس مجالس علمی و فنی و صناعی
 و سیاسی، تأسیس مدارس و کوردها، مد طرق مواصله
 و مخیره آسایش و سعادت را برای خود فراهم ساختند، هر یک
 از اینها برای اکتشاف و تسهیل و سائل تحصیل یا بعل آوردن امور
 خود کوشش دادند. مجال خدمت کردن بیکدیگر نشان بجدی

وسیع گشته که بین آنها افرادی بظهور آمدند که توانستند برای جامعه
 بل برای تمام عالم بشریت هم خدمت کرده، بهترین مزد و ثواب که «حقاً»
 ویکی از لذات بزرگ همان حیات معنوی است که پیشتر گفتیم،
 حایز شدند، چه ایشان به نیروی همین اجتماع که تلاحق افکارند لازم
 دارد بر مسخر کردن قوا و اسرار الیه خالق جلت عظمت و رکائات
 مودوع فرموده است. مقتدر شدند، بعوض اینکه پی طلب
 رزق پیاده یا بسوار حیوانات مسافه ثار قطع کنند عراده ناینگه
 بقوه بخار و برق و سرعت زیادی رفتار دارند اختراع نمودند.
 تاریکی را که همیب ترین مناظر است، آهسته آهسته رفع کرده
 اخیراً برای دور کردن آن عفریت سیاه برق را که عجیب و عظیم تر
 قوه ماست کشف نموده، بر همان چیز ناینگه هزاران نفر از اجداد
 شان قوت تحریک بل درک کردن آنرا داشتند مقتدر گشته
 توانستند.

جامعه و تمدن آن بر چه اولیای ^{نسبت} است

بعد از دانستن ماهیت و اهمیت جامعه و مرکزیت فرد

در آن باید بدانیم که این جامعه در رسیدن آن با آخرین مرتبه نای

ترقی یعنی مدنیت را چه آنچه اولیای ^{باید} پیدا شده ما در ضرورت اولی ^{باید}

پیشتر بحث میرانیم بعد از آن ضروریات مدنیت را می بینیم که چه

امور هستند؟

برامری از امور عالم نسبت بحال و ماهیت و اهمیت خود اقتضا ^{است}

مخصوصه و برای تکوین و دوام خود لازم دارد، و همین اقتضا است

نیازات خود را بظهور می رساند، مثلاً اقتضای حیات غذاست

که این اقتضا یا احتیاج برای او از غذای و وسائل ایجاد آنرا تهیه نمود

است، از این است که مقوله بل قاعده عمومی مشهور است:

«در احتیاج ما در ایجاد است.» این یک کلمه است که حتی جامعه

هم از تحت این قانون عمومی خارج نیست، بلکه احتیاجات

آن نیز ضروریاتش را ایجاد میکنند. اولین چیزی را که جامعه

محتاج و بود آن است حکومت است، و کل امورات تحسین
 و ترقی آن راجع بحکومت است لذا آنرا میستوان یکی از اولیات
 بنی علیه امورات جامعه قرار دهیم، حکومت (۱)
 انسان قبل از جامعه ضعیف و محتاج و ترسنده بود، اما
 بعد از جامعه این نواقص او رفع گردیده است، بدرجه که می بینیم همه
 در وسط جامعه مطمئن و آسوده بل ازین پیشتر مختال و مخور قدم
 زنان میگردید، که هیچ نه خوفی در عقب و نه وهی در خاطر آن است
 پیش که میدان عمل در حیات برای او ضیق بود، از هر طرف
 مخاوف و خطر تا محیطش بودند، هر حرکتش بعد از التفات به رسوم بود
 تا از حمله یا شر محتمل الوقوع محفوظ ماند، ولی چون این مخاوف
 و خطرات آن در سایه جامعه رفع گردید هر فرد مطمئن و آزاد گردید
 توانست که باندک سنجش و زحمت فواید زیادی را که جادش
 در تصور هم نداشتند بدست آورد، غریزه حرص و طمع که بر
 هر ذی حیات طبیعی است در انسان نمود کرده، هر یک پی
 توفیر و خایر برای اینکه رفاهیت را برای خود بیشتر فراهم سازد

بر آمد، هر کدام طلبگاه سعادت گردیده یک راه و مسکنی برای
خود انتخاب نمود، حتی اینکه غلبه طمع بعضی شان بدرجه زیاد
گردید که همان مدیونیت خود را در مقابل افرادی که بسایه آنها آسوده
میگرد و فراموشش کرده ضعف را کلیتاً از خاطر داده، خواست
بذریعه غضب یا وزویدن حقوق برادران خود آتش حرص
و طمع را فرو نشاند البته در این صورت که انساها بسبب تعودتشان
بر آرامی در جامعه فضیلت آنرا فراموش کرده، تنها حرص و طمع را
پیش نهاد گیرند، باید نزاع و مخالفت زیادی درین شان پیدا
شود، مخصوصاً که آن فراموشی بدرجه گردد که وزویدن و هنب غضب
یکدیگر را بنا گذارند، در اینحال لازم آمد که انساها برای خود یک
بیتتی که بمنع وقوع و تلافی خنجر خنجرها مکلف باشد تشکیل دهند، تا
لوامی انیت را که از مهمترین بل یگانه فضیلت جامعه است منتشر
ساخته، هر یک در سایه این انیت بر جان و مال و نتیجه از حاش
خود مطمئن بوده بکمال تنعم امر از حیات بدارد، این بیتت عبادت

ظاهر است اینست اولین فضیلت جامد است، چنانچه یگانه وسیله سعادت است. اینست که سر یک
 از اندازه ضروری بگذرد و خود بیشتر سعی و کسب کرده می شود
 بسایه اینست هر کدام در شب و روز بهر نقطه یا جهتیکه بخواهیم
 یا منفعت ما اقتضا کند حرکت میکنیم، نه خطر حجام و نه خوف مصیبتی
 مانع سیراگر دیده میتواند، میتوانیم ضروریات بل بیشتر
 از آنرا تحصیل کرده بر بقا نشان زیر قبضه خود ما مطمئن باشیم.
 اینست در حیات بشر اهمیت بزرگی را دارد بجدی
 که آنرا مقیاس و علامت دارندگی یک جامعه میتوان شمرده اگر چه
 ظاهر آچنین می نماید که بین سرمایه داشتن و اینست ربطی نباشد
 ولی در حقیقت اول را بدون از دوم وجودی نیست زیرا در صورت
 اینست نباشد هیچ فردی برای تولید سرمایه سعی نخواهد کرد چه بجز
 زحمات خود مطمئن مانده نمی تواند چیزی که متشاور ایجاد و دوام اینست
 است حکومت میباشد و تنها ضرورت اینست برای جامعه علت
 احتیاج آن حکومت نگردیده است، بلکه فوائد حدیده و مختلفه
 دیگری نیز هست که وجود آنها بدون حکومت منوط است،

مثلا : این عاقله بزرگ در جامعه ، احتیاجات عمومی زیادی
 دارند که نسبت به بسی موانع خودشان ضروریات آن احتیاجات
 را تهیه کرده نمیتوانند ، با مهمترین آنها تهیه و مراقبت و سائل تسهیل
 منافع عامه از قبیل ایجاد و تعدید طرق مواصله و محاربه مانند سرباز
 ریل ، دریانان ، پلها ، بندها ، پوسته ، ... تا شخص مگانه
 شفاخانه ، بلدیها ، ... تشخیص حال ملت در مقابل
 جامعه های دیگر و نگاهداشتن موازنه در بین خود و آنها ، تهیه لوازم
 مقابله کردن در وقت لزوم ، ... و غیره احتیاجاتیست که
 جامعه برای تحضیر و تهیه لوازمات آنها میتواند در یکجا مجتمع شده
 مایلزم را تا دیه نمایند ، و بدون اینکه کل این احتیاجات را
 یک هیئت تشخیص داده ، دائما خود بشعیل مایلزم ایشان مکلف باش
 بدیگر صورت اجرا شد فی نفسیت . که بدین سببها جامعه مواز
 حکومت استغنائیست بلکه حکومت اولین اسباب تأسید
 دوام آن شمرده می شود ، حکومت که جهات لزوم آنرا فهمیدیم
 تا زمانیکه اصول و قواعد یک حد و دافرا در نسبت بیکدیگر

و حدود و تعلقات حکومت را با افراد و افراد را با حکومت
تعیین دهد و وضع نماید، وظایف محوله خود را ایفا کرده نمیتوانند
چه هر یک از اعضای آن طبق احتیاجات ملت که پیشتر
آنها سنجیده میباشد و وظایف خود را ایفا کنند. این قواعد و اصول
عبارت از قانون است. و فوائد نتیجه از بودن قانون خیلی
زیاد است، و چون در این بحث میخواهیم تنها احتیاجات جامعه
و ضروریات مدنیت را بدانیم، ذکر آن فوائد را برای یک
بحث دیگر گذاشتیم.

(۳)

تعلیم

دانشیم ضرورتی در امور برای جامعه حکومت است
حالا بنفیم که مدنیت آن را جمع بچه امور است.

علم اول ترین اسباب مدنیت و ضرورتی در امور است
برای افراد هر جامعه. پیشتر دانستیم که انسان دو نوع حیات را
دارد است، یکی حیات مادی، دیگر حیات روحی، که این حیات
دوم یکی از کتب است، اوست در جامعه این نوع حیات که عبارت

از ملکا تقدم شاعر مخصوصه است و سبب یگانگی کرامت جنسی
 او گردیده است، بذریعہ علم در جانش دمیده می شود، یعنی
 چنانچه حیات مادی او متوقف بر اخذیه مادی است مانند:
 گندم، برنج، آب، گوشت، و غیره اخذیه که بذریعہ
 معده آنها را برای اعضا و عضلات جسم خود می رساند.
 نیز غذای حیات معنویه وابسته به اخذیه معنوی یا روحی است
 که در ماهیت و لذت و اهمیت خود منزلت عالی تری را دارد،
 اگر چه بخاطر میگذرد که حیات روحی متوقف بر حیات مادی است
 ولی چون حیات معنوی یگانگی ذریعہ کمال اول و وسیله یگانگی^{است}
 که انسان را از گاو و گوسفند تمیز میدهد لذا آنرا باید حیات مادی مقدم
 تر شماریم، این غذای روحی عبارت از علم است، انسان را
 که بمنزایای حیات و نعم الهی در حیات و اصول تمتع با آنها واقف
 می سازد و علم است، مقصود از علم و نسبتن است معنییم
 انسان بجزدی که دانسته شد میل علویت، ترقی، لین طبع،
 حسن اخلاق و معاشرت، حب اکتشاف و اختراع در او زیاده

گردیده، تحصیل آنها اولین شواغل او در حیات میگردند، گویا همچنانکه
 خوراک برای جسم غذا بوده سبب یگانگی آنهاست، علم نیز
 برای عقل غذا گردیده علت اولی در نمودن ترقی آن می شود.
 این است نیز حال جامعه که دانسته شود، هر چند غذا
 برای عقول افراد آن بیشتر رسد بهمانقدر افکارشان نمیشود
 چنانچه فرد بعد از دانسته شدن طلبکار حسب ترقی و اکتشاف
 و اختراع میگردد، نیز جامعه پیش با اینها زیاد گردیده بین جامعه های
 دیگر ممتاز و بیشتر صاحب مکانت می شود. از این است علم را
 اولین ضروریات هر جامعه قرار داده اند، پیشتر دانستیم که نیت
 عبارت از آسان و سعید گردانیدن حیات است، فرق
 بین متمدن و وحشی این است که دوم برای غذا و لوازمات حیات
 خود جز بعضی نباتات طبیعی و اگر آنها هم بیسر نشد چیز ناسی که تکلیف
 و زحمات یک فرد دیگری بپذیرد شده بذریعہ حمل و غلبه آنها را می ستاند
 دیگر موردی ندارد. از این است که به تازگی هم و وحشت
 طبع موصوف گردیده اند، اما متمدنین بذریعہ حمل و استعمال

اشهره که

افراد و ملوکات متمدن

۱۳۱
ضروریات را حاضر نمی سازند، بلکه آنها را بقوه فکریه و سعی و عمل
بوجود میسرسانند، و فضل در قوه فکریه آنها را جمع است بعلم، زیرا
هر یک را با اصول و ذرایع بهتر ساختن اسباب و امورات خود بر سر
میکنند، زارع را بر طبایع زمین و تاثیرات اقلیم صانع را بر قواعد
و حکمتهای آن مطلع می سازد، حاکم را از اصول عدالت و وزن
بر قواعد و فنون تربیه اطفال که مردمانی مستقبل جامعه اند و اقف
میکنند، تا جر را بر اصول اقتصاد و کسب، عالم را بر اسرار و خواص
و امور مطلع می سازد.
هر یک را از اسرار هر چه که خواهد با حقایق و خواص و ذرایع آشنا
کردن آن نامیدانند، بذریعه علم ضعفهای خود را با وسایل تقو
شان، احتیاجات خود را با وسایل تلافی شان، و ظائف خود را
در مقابل افراد بنی نوع دانسته میتوانیم، علم پرده های ضمیمی را
که عادت آنها را در مقابل چشم و افکار مایان پیدا کرده بین
حقیقت و ما حجابی میگردود و رفع کرده هر فرد را از حیثیت خود
در جامعه میدانند، علم اولیه است که کل امورات مدنیست

بر آن بنا می یابد، بل درختی است که مدنیست شعبات و فروع
و برگهای آنست. بزرگترین فضیلتهای علم بر انسان، همین است
که او را از قید خرافات و باطل رهایی میدهد، و این فضیلت علم
هر شخص عالم قدر داده می تواند.

۱. سیمه
۲. طل

قوانین اخلاقه (خ)

« سقوط اخلاق منتهی دلیل نزدیک شدن آن است بقضا »

« اخلاق هر امت مقیاس قابلیت آن است »

از ضروریات مدنیت قوانین اخلاقه است که اولین مزیایست از تعمیم تعلیم انتشار
یافته انسان و جامعه را صاحب همان حیات روحیه که گفتم بسیار و همچنین
دلیل ثابتی است بر تمدن یک جامعه.

موضوع بحث علم اخلاق :

هر کدام که اعمال و امور را که بسنیم یکی ازین دو عنوان را
بر آن اطلاق میکنیم : « خیر » « شر » یا « صحیح »
« خطا ».

و این جمله بر همه امور و اشیا بین عام و خاص، فقیر و غنی،

و علم
انفرد و همواره بند
نیز

بزرگ خود، در محترم و حقیرترین اعمال متداول است
معنی خیر و شر چیست؟ و بگذارم مقیاس علم با آنها ^{بوقت} مطلقا

داوده میتوانیم؛ بعبادت دیگر کدام طریق را در سنجش اعمال خود
تابع باشیم تا بتوانیم بخیر قریب و از شر دور گردیم؟ این همه سگوا ^{است}

است که جواب آنها را علم اخلاق، با نشان داده میتواند
پس علم اخلاق خیر و شر را توضیح داده، طرز ی را که باید

افراد با هم قراران معامله داشته باشند نشان میدهد
پیشتر دانستیم هر یک از افراد بشر محتاج به معاونت دیگر افراد ^{است}

در این صورت که حیات و معامله و همه امور هر فرد در دایره
مصالح و شئون افراد دیگر داخل است داشته باشد لازم شد

که هر یک متصف بصفات باشد که او را با بقیه افراد قریب
و از اموریکه موجب تنفر آنهاست بعید سازد، و اگر این ^{قابلیت}

درو نباشد معلوم است که نتیجه اش تنافر و عدم اعتبار است
در اینجا بخاطر خواهد گذشت که: و آیا علم اخلاق میتواند

مادامه صالح و خوب و غیر منفوع عموم گرداند؟ «

خوبی

است

نظارت در امور...

جواب این است که علم اخلاق بمنزله طبیعی است که میفرود
 از خود را کههای مضر مطلع ساختار را از تناول آنها منع کرده ،
 ضررهای شان را نشان میدهد . بعد ازین مریض مختار است ،
 اگر صحت را خواهد داشت باید از آنها اجتناب ورزد ، والا عاقبت
 هلاک است ، علم اخلاق نیز مقیاسهای سنجیدن در خیر ،
 و در شر ، را نشان داده فواید متابعت و مضار عدم متابعت
 آنها را میداند . پس علم اخلاق اثر خود را ظاهر کرده نمی تواند تا زمانی
 اراده ثابت و قوی نداشته باشیم که بدو یعه آن بتوانیم از مہیات
 آن دور باشیم و او امرش را تصفیذ و ہم .
 « در مقیاس قانون اخلاق برای دانستن خیر و شر : »
 اگر نخواهیم ساحه یک زمین را بدانیم ، بمقیاس و اصول
 هندسی آن رجوع می کنیم ، چنانچه اگر دانستن وزن یک جسمی
 مطلوب ما باشد ، بتقیسات معروفه رجوع کرده مطلب را یافته
 میتوانیم ، پس برای معرفت خیر بودن یا شر بودن یک عملی ،
 بکدام مقیاس رجوع باید کرد ؟ حصر کردن اسمای جمیع اعمال

و تقسیم شان در دو جدول زیر عنوان خیر و شر بدیهی است
 که ناممکن و لا طایل است، زیرا فرضاً اگر شود، حافظه یکتوانند
 ثبت آنها را محافظه کند در اینجا علم اخلاق برای مایک مقیاس
 بسیطی را تعیین داده است، همچنانکه برای دریافت مساحت
 متر و فوت مقیاس معتبر است، یا برای اثقال ذوات الجرم سیر
 و کیل تعیین داده شده است برای اخلاق هم مقیاسی
 وضع شده است، این مقیاس او عبارت از تعیین صفتهای
 قانون اخلاق است، اعنی سه صفت را معین کرده است،
 هر فعلیکه باین سه صفت مطابقت داشته باشد، آنرا از مقتضیات
 قانون اخلاق شمرده می توانیم، و الا آنرا باید خارج از قانون ندانیم
 شمرده از امتیاز آن اجتناب ورزیم : *بکاربرد*
 صفات قانون اخلاق :

- « صفت اول » : مقتضیات قانون اخلاق الزامی است
 « صفت دوم » : مقتضیات قانون اخلاق مطلق است
 « صفت سوم » : مقتضیات قانون اخلاقی عمومی است

۱) برای شناختن صفت اول باید اولاً معنی الزامی را بداند
 و الزام «یک نوع خاصی است از انواع ضرورت و بران نوع اعمال
 اطلاق می شود که ملزم بتواند، مرکب و یا تارک آن عمل کرده،
 یعنی امریست که موقوف علیه خصال و ملکاتی میباشد که اگر آنرا تقصیر
 کرده باشی بدون این امر حصول آن امکان ندارد. گویا احکام
 قانون اخلاق مانند احکام دیگر قوانین اجباری نیست. مثلاً:
 در حقوق غیر یا محترم دارا اگر خواهی عادل شوی، یکی از ارشاد
 اخلاق است، و در اینجا می تواند کسی این ارشاد را قبول
 نکرده در حقوق غیر بی حرمتی کند، مگر کلاً تشریح مزا یا که اعتبار
 پیدا کردن است نزد اهل جامعه از دست او می رود، گویا قانون
 اخلاق و وظیفه اطمینان را که پیشتر ذکر شده است ایفا میکند
 یعنی برای عدم پیداشدن مرض پر پیشرانه تعیین داده اختیار بجا
 یا بپلاک را برای خود او واگذار شد.

۲) الزامات قانون اخلاق قطعی است: یعنی نسبت
 باشخاص و زمان و مکان تبدیل نمی یابد، امثال پیشتر را که گفتیم

اعنی محترم شمردن حقوق غیر « این حکم قطعی است، بهر حال صورت
عدم احترام غیر خلاف عدالت بوده است، هیچ مؤثری این حکم
تغییر داده نمیتواند.

۳) الزامات قانون اخلاق عمومی است: یعنی در هر جا
و زمان هر کس قائل و معترف آنست، مثلاً: احترام حقوق را
هر یک در هر نقطه قائل است، حتی در دینم این الزام را معترف است
گاهی میخواهد که کسی حقوق او را توپین کند، زیرا در حقیقت هر فرد
که انسان شری را مرتکب می شود، یک استثنایست که برای
خود داده میباشد، و گاهی روادار نیست که به مردم نیز مرتکب
گردند « و این صفت اخیر مبتنی ترین صفات این قانون است
که بذریعه آن خیر و شر را زدود و ثابت تر در یافت کرده میستوانیم؛
برای تحقیق نمودن خیر از شر باید ذیل را قبلاً ملاحظه نمایم:

- ۱) هر فعلی که از حیث ضرورت درجه لزوم را داشته باشد
- ۲) از وجه حکم قطعی اعنی زمان و مکان را در تغییر صفت آن اثری نباشد
- ۳) از حیث تلقی مردم عمومی باشد. یعنی هر کس در هر جا مرتکب

خیر بودن آن باشد، ازین حالا است باید از اخیر داشته از ضمن مقتضیات اخلاق بشماریم.

و طبعاً هر چه که این صفات را دارا نباشد باید از اشهر محسوب داشت آن اجتناب و ردیم. چرا که منافی صفات قانون اخلاق است.

✓ عدالت و اخوت اجتماعی (۵)

طبیعی است بجزردی که در یکجا فردی با چندی دیگر ارتباط پیدا کند، باید در همه آنها که درون با ایشان برای خود قواعد و ترتیبی انتخاب نماید، این امر طبیعی است که انضمام در هر جامعه که باشد خواه خورد یا کلان این اقتضای پیدا کردنی است، که چنین اقتضات طبیعی را قواعد اجتماعات می نامند، اساس بنی علیهِ این ترتیب همان قانون خیر و شر و بعبارت دیگر مقیاس سابق الذکر قانون اخلاق است، ولی برای کمال یافتن روابط اجتماعی یا در مدنیّت، تنها مراجعات قانون اخلاق

کفایت نمیکند. بلکه جامعه یک اقتضای دیگر دارد که آنهم در منزلت
خود بمثابة قانون اخلاق است، اقتضای مذکور را قاعده
اجتماعی مینامند این است که در نیست جمعی مگر بعدالت و اخوت
گویا، چنانکه حکومت و قوانین وضعیه برای جامعه حتمی است،
و علم و قوانین اخلاقیه ضروریات تمدن آن است نیز عدالت
و اخوت اجتماعی سبب کمال یافتن مدنیت جامعه است.

جامعه را بدون از عدالت و دوا می نیست. زیرا جمعیت
عبادت از عده اشخاصی است که هر یک حقوق مخصوصه دارد،
هر کدام حقوق و وظائف مخصوصه و آرزو دارد. هر گاه افراد
در حقوق خود مطمئن نبوده بکمال آسوده بآنها متمتع شده نتوانند
پس انسان بکدام عاطفه میتواند با هم نوعهای خود معاشرت نماید
جامعه که احترام حقوق یکدیگر در بین شان متبادل نباشد
حالت آن به یک جنگ دائمی میماند، زیرا هر عائله برای مدافعه
در وقت حاجت از دیگر خود جدا شده باین صورت رفتار کرده
هیئت اجتماعی الخلال می یابد.



۱۳۰۳
۱۳۰۳
۱۳۰۳

عدالت :

بهترین تعبیر جامع برای معانی عدالت این است :
 « عدالت عبارت است از احترام حقوق غیر است » یعنی باید هر یک
 معقد باشد : اینجا که من حقوق دارم ، و نیتی انانی من در حیات
 محترم بودن آنهاست ؛ نیز هر یک حقوقی داشته آرزو دارم که
 در هر جا حقوقش محترم باشد . گویا عدالت احترام حقوق و حرمت
 شرف دیگران را اقتضای کند .

برای حایز شدن به صفت عدالت کمال تکالیفات فکریه
 و سنجشات زیلوبکار نیست ، زیرا اینجا که برای تیز خیر و شر مقیاسی
 گذاشته شده است ، نیز برای عدالت دورکن تعیین شده است
 که تریه دادن نفس بر اعمال آن با کفایت می کند ، برای صفا
 شدن صفت عدالت :

« با کسی مکن آنچه که خواهی بتوشکنند » (۳۰) « و وظیفه بشریه را
 محترم دار » ؛ خواه این وظیفه را جمع بخودت یا بدگیری باشد
 و در حایله این دو کلیه را اساس هر عمل خود قرار دهیم ، هیچ کار با خارج

شرف = آزادی
 ایمان = آزادی

یا تو بین حیثیت یا شرف او را نیز درین نوع تعدیاست میستوان

محقق ساخت .

پنجم : عدالت با را به تنفیذ هر نوع شرائط و تعاهدیکه با دیگران
 کرده باشیم ، موظف میکند . که این را امانت و صدق نیز گویند
 و این همه حدودی را که تعیین داده اند از همان نوع حدودی است
 که شرعاً ، و قانوناً اتیان آنها موجب جبراً قرار داده شده است
 و همه از همان نوع اعمالی است که هیچ یک نمیخواهد : خلاف آنها
 با او رویه شود . گو یا این پنج وظیفه از همان کلیه جامعه صفات
 عدالت است که پیشتر آنرا در این بحث ذکر نمودیم ، می ماند کلیه دوم^(۲)
 « و طیفه بشریه را محترم دار » این جمله نه تنها تأدیبه و ظالمان سابقه
 در بر میگیرد ، بلکه علاوه بر آن ، عدم اجراء کارهای مضر بغیر و نکنداشتن
 وقوع آنها را از طرف یک فردی بدیگری نیز قرار میدهد ؛ مثلاً :
 پیشتر و انستیم که عدالت عبارت است از « احترام حقوق^{غیر} »
 بتجیر و بگراویت نرسانیدن کسی ، و فرضاً شخصی کسی را هلاک
 نموده در یک جامه سیکه شما واقف باشید محقق شد است

آیا در اینجا اطلاع نمودن حکومت را بجائی مخفی شده است ازیت
 شمرده می شود جواب این است که بلی ازیرا قتل یکی از حرمانت منہیا
 اولیه است، علاوه بر آن قاتل بر کرامت نوعی تعدی کرده است
 چه، مقتول یکی از افراد هیئت بود که در جامعه بمعاونت اعضا
 آن سعی داشت، و شریک شان در منفعت و مضرتهای عمومی
 بود، و با احترام حیات او عدالت هیچ افراد را مکلف ساخته است
 و قاتل این حق را توپین کرده سلب نموده است، این علاوه بر
 تعدیش بر کرامت و شرافت انسانیت قتل را که صفت مخلوقا
 وحشیه و بانسانیت و در هر چیز منافی است از تکاب کرده است
 لذا مرتبه شرافت نوعی در اینجا بالاتر از حق همان قاتل است که ابلاغ
 حکومت را از محل اقامتش عدالت بشری بر ما وظیفه لازمی
 قرار میدهد، که آنرا باید تنفیذ دهیم. و علی بندا القیاس بر امریکه جب
 الخطاط کرامت انسانی باشد باید مانع حصول آن شویم.

پشت روزن

۶۱ اخوت اجتماعیه :

این بلندترین مشاعر و بهترین تسلیهاست برای انسا

که هر در دو ضعف و ناتوانی او را از خاطر شش فراموش می سازد
 اخوت است که فرود را بیدان قتال سوق داده او را بقرآن
 ساختن حیات خود در ازاء مدافعه از شرف و استقلال برادران
 خود و او را شش پیازد، اگر حیات این مدافع را در وقت
 روان شدنش سوی این قربانی تحلیل کنیم می بینیم که همه مشاعر
 اخوت در آن حمل و باعث است، بحدی که عائله، اولاد و مستلکات
 خود را در مقابل این دفاع از برادران فدا کرده می باشد، حمیت
 و جوشی که در آن میدان عواطفش را بجزارت خود گرم و مست پیازد
 نیست بجز همان حس غیرت بر برادران خودش؛ هر کدام میداند
 دفاع من از همان برادرانی است که اگر نوبت بایشان رسد نیز
 همین فداکاری مرا خواهند کرد، اخوت است که مالا با افتخار بانبا وطن
 خود و ادای سازد، خصوصاً اگر یکی از آنها کدام کار جلیل یا امر عظیمی را
 بعمل آورده باشند، حس اخوت است که هر روز و اوان با پاس
 جنگ داشته، باعث عظیمی بر تسلی ما گردیده است، اخوت
 عبارت از همان مشاعر و عواطفی است که یک فرود را بمعاونت

دیگری در وقت شدت و احتیاج قریب ساخته بهمان دروابط
والفقی که دو برادر با هم مرتبط اند آنها را نیز مجوس و وابسته یکدیگر
می سازد، اخوت است که همان شخص فرید و مریض او و باره
حیات و نجات میدهد، همه تاثیرات و فشارهای در دنیا هم یک

بنی نوع او ممکن است رفع شود، ^{باید}
اخوت همه نواقصات و ضعفهای شیراز میله هر ستم زده دور کرد
پسواند، اخوت کل معانی و صفات انسانیت را در بر گرفته
پسواند، زیرا بلندترین معانی آدمیت را بر ما واجب ساخته است
مانند معاشرت غنی برای فقیر، حمایت جوان برای مرد پیر، و اقدام
بر رفع دروهای مصیبت زده تا تسلی دادن شان و غیره و ^{تکلیف} واجب
با چرا آنها تنها انسان بمعنی کلمه ممتاز است .

وظائف و تکالیفی که انسان از تربیه

تعلیم کسب می کند

تعلیم علاوه بر اظهار حقایق و کنه اسرار، فواید مادی و معنوی

زیاد دیگری را با ما می رساند، که این فواید بمثابة فانوس راه

اصول و معانی تربیه

سعادت انسان است، از آن قبیل تعیین حقوق و وظائف
 افراد نسبت به دیگر است، و این بزرگترین مراجع سعادت
 و رفاهیت جامعه است که یکی از شعبه های علم اخلاق محسوب
 می شود، پیشتر دانستیم نتیجه علم حب علویت و میل ترقی
 و اکتشاف است. انسان که عالم شد اولین چیزیکه در صد و پید
 کردن آن راغب می شود، معرفت و تعمیل امور است که بذریع
 آنها بتواند یک حیات روحی و صفاتی که اهل جامعه را با و بایل
 سازد صاحب شود؛ علم هم در این حال امیدش را بنیاس
 منقلب نساخته بصفحات علم اخلاق راه نایش میکند و علم هم
 اولین چیزی را که در راه حصول این آرزویش نشان میدهد،
 حقوق و وظائف است.

وظیفه :

وظیفه عبارت از قرض تا به نسبت که بر انسان ایضا آنها لازم
 است. در بدو شنیدن این تعبیر ممکن است بخاطر بگذرد که
 وظائف عبارت از قیوداتی که نتیجه آنها تحدید حریت انسا
 ن

است، اما حقیقت بالعکس است، و اجبات برای آزادی
 وضع شده است، بل همین آزادی است نزد هر کس که قیمت و قدر
 خود را شناخته، قیمت نفس و غرت آنرا بدانند. بل برای کسیکه
 بین حالات روزانه و شبانه قرض دارد، و غیر آنرا تفریق داده بتواند
 معنی ایفای واجب تأدیة دین است، و تأدیة دین عبارت است
 از خلاص دادن نفس است از قید، و بیدیهی است که این است
 کل معانی آزادی.

انسان در جامعه گرفتار معامله های متنوع است، فردی
 نیست که از این دانی و ندانی و بی یونیت خلاص باشد، حتی در وسط
 مائمه خود که در اینجا از همه جا بیشتر گرفتار این داد و معامله است
 همان چیز نانی را که باید ایفا کنند و اجبات او نامیده می شود و آنها
 را که باید بگیر و حقوق، پس در این صورت علم اخلاق بزرگترین
 مددگار برای ما میکند، چه در فتح داد و گرفتار برای ما با اصول منظم
 ترتیب داده اند و وقوع سوء تفاهم و احتیاج بهما سبب در هر ساعت
 ما را خلاصی میدهد.

تقسیم وظائف

کل وظائفیکه انسان در حیات خود بایضای آن مکلف است
در سه نوع منحصر می شوند :

۱ - وظائف نفسیه .

۲ - " اجتماعی .

۳ - " دینی .

و هر یک از این سه نوع واجب را نسبت بدوام و امتداد
فایده آن بچند فروع دیگر تقسیم نمودند تا صورت تعیین وظائف
و ایضای آنها تا حد ممکن سهل گردد .

وظائف نفسیه (۱)

حافظه حیات و صحت (۱)

بر انسان وظایفی است نسبت بخود که ایضای آنها اولین
فریضه او در حیات است تا استطاعت ایضای بقیه
وظائف را داشته باشد، وظائف نفسی نسبت بکسب

وظائف اهمیت بزرگی را دارد است، حیات هر کس یک صحت
 کامل جسم قوی و سلیم را لازم دارد، اعمال مادی و معنوی انسان
 متوقف بر نشاط و قدرت جسم است، زیرا انسان نمی تواند
 از حقوق شخصی یا عمومی مدافعه نماید در حالی که علیل باشد
 یا عادل و منصف گردد در چیزی که طماع باشد. از این است که تربیه
 نفس بر همه واجبات مقدم تر آید. وظائف نفسیه را تحت دو قسمت میتوان جمع کرد

- ۱- تربیه جسمی
- ۲- روحی

تربیه جسمیه (۱)

اولین شرط تربیه جسمی محافظت بر حیات میباشد، زیرا حیات
 اساس همه امور است، ثانیاً صحت میباشد غذا، هوا، حرارت
 برودت، نور، مسکن، لباس؛ این همه نسبت با اهمیت و حیات
 خود مؤثرات مخصوصه در حیات انسان دارند، (که آن مؤثرات را
 در کتب حفظ در یافت کرده میتوانیم) هر چند در مراعات شرط
 آهنا دقت نمایند به انقدر بجا فطرت و تأمین حیات و صحت موفق
 شوند

بے توانید -

صحت را در قوه مادی روحی انسان مانند : اراده ، فکر ،
ملکات روحیه اثر عظیمی است . هر چند صحت خوب باشد اینها نیز
بما تقدیر تقویت می یابند . لذا مبادره ^{بزی} نجات و ^{حیات} قیام بعلاج و مداو^{مت}
بر ریاضت بدنی و اجتناب از اشیان ^{بکار} و استعمال مضوعات بدن
از واجبات اولیه انسان گردیده است .

خلاصه مقصود از تربیه جسمیه محافظت بر حیات و مراعات حسن
صحت است تا انسان دائم قوی و بالنشاط و مقتدر با ایضای
وظائف و اخذ حقوق خود باشد .

و بدیهی است که این اخذ و رد صورت کمال را نیک و تا زمانیکه
کل قوای مادی و روحی انسان قوی و بالنشاط نباشند چون
خوبی قوای و میرات روحی انسان متوقف بر صحت و ^{است} انواع اعضا
اولین واجبات انسان محافظت و تقویت اینها گردیده است
که این نوع وظیفه او را واجبات یا تربیه جسمیه نامیده اند .

بینی جفت

عجز صند

تربیه روحیه (۲)

وظیفه این تربیه تحسین عوائد و اخلاق است، که از سن طفولیت ابتدا شده در مکتب ترقی می یابد، و مکتب آخرین آن و قوف تر آن بلکه انتهای ترقی عوائد و اخلاق با حیات نتهی می شود، خواه انسان باین قابلیت و ترقی آن متحصص شود یا نشود، عادات و اخلاق سیر خود را در نمو و ترقی داشته پیدایشند، تنها مسئله در طریق توجه آنست، مراقبت و تربیه خوب اخلاق را نیک، و عکس آن خرابش پیداند. پس در این صورت نباید بقدر تعلیم و تلقینی که در مکتب یا غیر آن، داده شود اکتفا ورزیم، بلکه این قابلیت را باید از دست نداده پی تکمیل و تحسین عادات و اخلاق خود مجتهد باشیم. چنانچه (جیبون) که یکی از علمای مشهور است میگوید: در هر کدام ما را دو تربیه نصیب است: یکی آنکه بذریعه تلقین ^{تعلیم} و بذریعه غیر ما میرسد؛ دیگر تربیه که برای نفس خود میسریم. و دوم را در تکوین روحیات بیشتر اثر است. «دیگری گفته است:

«در هیچ عالم عظیم حقیقت دان، یا شخصی صاحب میزۀ بزرگ
 در صف نوابغ ملحق نشده است که تنها بارشادات و نصایح
 معلوم خود اکتفا کرده باشد.» اگر چنین باشد پس نباید کسی
 از ضعف قوای عقلیه خود بایوس شود، زیرا نجاح تنها متوقف
 بر قوه و نور طبیعی نیست، بلکه بالعکس نجاح و اکمال او بسته
 بطلب وجد و تمرین بوده است.
 گفتیم مقصود از تربیه روحیه تحسین عوائد و اخلاق است،
 تا فرد قابلیت اتصاف را بمعانی کلمه (الانسانیت) پیدا کند
 باید انسان کل اخلاقیات و فضائل را دارا باشد.
 اگر چه در سمای فضائل و خلق نامی نیک امکان پذیر نیست
 ولی با وجود این هم معرفت فضائل و اخلاقیات امر دشوار و صعب
 الامکان نیست، بل درائی آنها هم امر سهل است. زیرا همه
 میدانیم که کل فضائل و اخلاقیات از یکدیگر مشتق بوده با هم
 ارتباط لازم و ملزومیت زیادی دارند، مثلا امانت زیر مفهوم
 عدالت می آید، زیرا عدالت عبارت از احترام حقوق غیر است

چنانچه قناعت از ملزومات عفت است. و بعضی از آنها مشترک
 از دو فضیلت تولید می یابد مانند صبر که از شجاعت و عفت تکوین
 شده است، و علی بن ابی القیاس کل اخلاقیات و فضائل
 چند مبادی اولیه دارد که بقیه از آنها اشتقاق می یابد، آن مبادی
 اولیه که اساس کل اخلاقیات میباشد چیست؟

حکما جواب این سؤال را گفته اند چنانچه نفس از سه قوه
 مکون است، نیز اساس فضائل نسبت بهین سه چیز اند یعنی عبادت
 دیگر تربیه روحیه بس و وظیفه مقسم است:

(ا) حکمت: که فضیلت قوه مفکره و منیره است.

(ب) شجاعت: و آن فضیلت اراده است که با قوه غضبیه

سبعیه مقابل است.

(ج) عفت: که فضیلت حواس است و با قوه شهویه بعینه مقابل

میکند. که هر یک ازین سه واجبات روحیه را که علت امتیاز

بنی نوع انسان است بر بقیه مخلوقات، و یگانه آلات تمیز

و تحقق آن میباشد جداگانه بیان میزدیم:

و اگر انسان در تمییز و تربیه آنها سعی نمود، میتواند صاحب اخلاق
فاضله، و مقتدر با ایفای واجبات گردد.

عادت درک

حکمت (د عم)

مقصود از حکمت تربیه دادن ملکات عقلیه و تمیز آنها

برای تحصیل معلومات است، تا بتواند درک حقایق را منسبید

و بر وقت ملاحظه و تفقه، و از ایجاد علل و معلولات عادی گردیده

حکم آن بر امور خالی از غلط و خطا باشد. تمیز خیر و شر، درک

معانی و حقایق، تقدیر لذت و آلام، معلومات و سنجشات

همه وظیفه عقل است، اولین وسایل فراهم آوردن

قوت این ملکات تحصیل تدریجی علم است، اعنی پیشتر علوم اولیه را

که وسایط ضروریه میباشد باید تحصیل کرد و بعد از آن دیگر همان علوم

ابتداییه را که مبادی اولیه علوم دیگر اند باید آموخت بعد همان علوم

را که با واجبات مابطنی داشته باشد، سوم علوم ضروریه را که

برای ایفای واجبات بشریه مالا لازم باشد اخیراً هر آنچه

که ممکن شود یاد گرفتن آن مالا لازم است کل واجبات حکمت را

و لکن بشرک

در بیان آتی جمع کرده می‌توانیم :

در تحصیل علم را باید کرد . زیرا تعلیم از دو وجه برای انسان

ضروریست :

۱- باید انسان دانسته باشد ، تا بتواند واجبات خود را بصورت صحیح و کامل ایفا کرده بتواند ، زیرا ممکن است که از اراده جاهل درستی

که عمل خیری را هم در پیست داشته باشد ، ضررهای مخوف بروی کار اید و در حالی که جاهل آن اختیاری باشد . او را معذور گفته

می‌توانیم

۲- تنها خود علم بد است خود مرغ خوب است ، زیرا انسان برای دانستن خلق شده است ، و کسی این را نگفته است که مال یک

شخص در صورتی که عقل خود را استعمال نکند ظالم شود .

شجاعت (۳)

شجاعت و خاصیت آن حریت ، و شرط اساسیست

برای اخلاق و آداب .

انسانیکه زمام امور خود را مالک نبوده ، قیادت آنها را

بدگیری گذارد و آنرا انسان به معنی کلمه نمیتوان گفت. لذا اختیار
 امور و حریت شخصی خود را نباید بدست دیگران بگذاریم. زیرا آنرا
 و اسارت اختیار می را خود کشتی ادبی می شمارند، و بدیهی است
 که خود کشتی منتهی علامات ضعف و کم بهمتی است.

اغلب احترام عادت و اکتشافاتیکه عامل عظیمی است
 در مدنیت امروزه همه در بد و ظهورشان محترمین آنها به بسی انواع
 تحقیر و تعذیب و معارضه گرفتار آمدند. ولی هر کدام آنها کمال
 شجاعت و ثبات را نشان داده. اخیرا کامیاب شده توانستند
 و همان مستهزئین اکتشاف آنها را یکی از مسائل راحت خود محسوب
 داشته ترویجشان میدادند.

در خیال لیلو، مخترع تلگراف برای اینکه قائل به بودن کوهها
 و دره ها و دره ها بود و گردش زمین را بدو را قتاب تدوین
 میداد کشتیش تا او را ازین تعلیم دادن منع کردند ولی این تهدید منوع
 کرد نشان او را از اظهار معتقدان باز نداشتند بر عمل خود و او مت
 میکرد تا اینکه امرش بحبس رسید. مع ذلک باز هم افزای خود

نگه داشته همان ثبات آن کار را بجای کشانید که امروز دنیا بیست
و نجوم را و لوله افکار بلند آن پر نموده است .
شجاعت یکی از فضائل بزرگی است که متوقف بر قوت
اداره و حریت ضمیر و مجتهد راست است . صفات تاریخ همه
از قصور و قایمی است بر اشخاص قوی الا داده گذشته است
که شدت مصیبت یا صعوبت کار از تقویت عرف و زیادوی ثبات
شان دیگر اثری برای آنها نگزیده است . در مقدمه آنها واقعه
مشهور سقراط فیلسوف یونان است ، که عمر را در تدریس و تقویم
عقول جوانان ردائینه گذرانیده بود ، سقراط را در پیری تهمت
بی اعتقادی بذهب و در محاکمه کشیدند ، زیرا سقراط با اعتقاد بیک
خالق واحد و قادر غیر از دین النوعهای معروف آتنه جوانان را
دعوت می نمود ، سقراط حاضر شده بدون تغییر وضعیت
بسوالهای حکام جواب میداد ، حکومیت او را اعلام نموده فکر او را
درین محکومیت پرسیپیدند ، سقراط بکمال عزت النفس
و شجاعت ، از عقیده معقول و حقانی خود مدافعه نموده گفته :

«لایق مکافا تم نه تجازات» حق ناشناسانه بیست حاکم
بغضب شده با عدالمش حکم نمودند، چون ایام امین آئینه بود تنفیذ
حکم را تا وقت مرور آن ایام اورا بحبس بردند، سقراط چند
در حبس خانه متوقف ولی با این همه از تلقین حقیقت و حجت
سلک باز نه ایستاد، فوج فوج شاگردان آمده تقریر اورا
در حبس خانه می شنیدند، و بسوزی کرده اشک میرنجتند
یا تکلیف پشیمانی و توبه میکردند، و یاراه فراریش نشان میدادند
سقراط اینها را بخنده تلقی میکرد، بالاخره از تکلیف ایشان
به تنگ آمده گفت: «خلاصی نفس بدروغ جایز نیست،
قانون محترم است برخلاف قرار مجلس وطن نباید رفت»
هرگز از اعتقاد خود نگشته پشیمانی یا توبه نخواهم کرد، و برای بخا
دادن جان خود قانون وطن را بی احترامی نخواهم نمود. برینوجه
دوای زیر آلود مجلس جبابره را در سقراط و یک سالگی گوش
جان کرده، روح پاکش را بجان آخرین تسلیم نمود.
در همان حالیکه بذریعہ اظهار پشیمانی یا ترک عقیده میتوانست

جان را نجات دهد باز هم اراده خود را بر جان شیرین و فضیلت و او تارخ
 گزیننده اسلام ذکر چندین شجاعتهای مسکب بحقیقت را تا امروز برای
 مانگاه داشته، مانند این فیلسوف و ابن تیمیه که یکی از فقهای
 مشهور اسلام است، که کمال شجاعت و صدق را در مقابل
 اظهار حق نشان داده جان را با راحت آن در این مقابل فدا
 نمودند.

تربیه و تقویه دادن انسان این سبب را در خود یکی از وظائف
 روحیه اوست، فقدان شجاعت موجب «رجس» است،
 و آن عبارت از ترسیدن است از چیزی که نباید از آن ترسید
 و انیال فیلسوف میگوید:

«شجاعت وابسته تربیت است» اعنی انسان میتواند
 بذریعہ تربیت جسور و شجاع گردد. برای علاج جنین که ضد شجاعت
 است، قرار اصولیکه در مداوی هر مرض مستعمل است باید عمل کرد
 معلوم است طبیب قبل از هر امر تشخیص مرض و سبب آنرا نموده
 بعد بعلاج می پردازد، نیز انسان برای رفع این سبب مضر اعنی

چین که کرامت نوعی و عزت شخصی انسان را حقیر می سازد و باید
اولا سبب آنرا پیدا کرده بعد در رفع آن بکوشد.

اسباب چین: برای چین سببهاست: از آنجمله علم
الفت است. انسان اغلبا در مقابل امور یا چیزهاییکه با آنها
الفت نداشته باشد، در مقابل شان شجاعت را باخته
جان میگرد، پس کسانی که از شرح و بیان دادن در حضور خلقی
که با ایشان مألوف نباشند عاجز مانده، بالعوض در زبان شان
لگنت و در قلب شان ارتعاش پیدا می شود، و رفته رفته
این سبب چین آنها را بعزت از صاحبان بنی نوع و ادار ساخته
مانع ایفای وظائف و علت سقوط قدر و قیمت انسان میگرد
و بهترین علاجها برای این تقصیر تمیزین و مداومت است، یعنی
باید بجزئی که الفت نداشت و آنها سبب چین آن گردیده بود
خود را متعود سازد، زیرا بهترین تربیه تا برای اراده تمیزین و مداومت
است و نیز تصور فضایل و خوبیهای شجاعت و مقارنت دادن
آنها را با نتایج و مفاسد چین خیلی اثر بزرگی دارد در تربیه اراده دارد

و نیز مطالعه کردن سیرت و حالات مردمان با شجاعت، یکی از
 وسایل تربیه اراده است، مطالعه نمودن این قبیل سیرتها موجب
 تحریک و تشویق اراده بجهت انجام اقدام وقتیه است، انسان درحینکه
 سیرت یک مخلوق دیگر را در مقابل عقیده و مسلک خود با مواضع
 زیادی متصادف شده و همه آنها را با انواع تدابیر مقابله نموده اخیرا
 به بهترین صورتها کامیاب شده باشند، مطالعه نماید
 البته به عزم و تجدید همت مجبور شده امیدش قوت می یابد.
 خلاصه اینکه انسان نباید چنین را که نتیجه آن یاس است
 بخود راه دهد. زیرا انسان با یوس مخلوق بی معنی است.

عفت

یا حاکمیت بر نفس (۳) «عفت منبع فضیلت است»
 هرگاه حیات را بنظر وقت تعقیب نمایم، برای ما معلوم
 خواهد شد که دشمن دائمی آن شهوات است شهوانیت
 یکی قوه بزرگ است که اگر آنرا مراقبت و تدقیق نمایم بیک
 اسارت مستبدانه را گرفتار پیسازد، از ادوی و حریت راهم

میدانیم چه نعمت بزرگ و لذت عظیمی دارد. کسیکه باین اسارت
 مستبده گرفتار باشد قطعا بد دیگر نعمتهای حریت و استقلال
 متحسسه شده نمیتواند. آزاد کردن نفسی از این اسارت یکی از بزرگ
 ترین و نایافتهای اولین وسایل سعادت است. اخلاق
 صاف و ذوق سلیم و حریت ضمیر همه وابسته بعفت است
 همه میدانیم شخصیکه غلام و اسیر باشد، هیچ وظیفه را ایفا کرده
 نمیتواند هیچ نعمتی را برای خود تهیه و داده نمیتواند، خارج از دایره افضالت
 حاکم خود هیچ عملی را نمیتواند.

شهواییت انسانرا بجهوانیت قریب بسیاره
 مسلط بودن این قوت بر انسان او را نمیکند از آنکه برای خود هیچ
 سعود را تأمین دهد. شهوانیت از بزرگترین دشمنان وجد است
 که دماغ او را مقهور و مضمحل ساخته بقلتش قادر است، شهوانیت
 قادر است بر اینکه انسان را از اختیار و انتخاب هر سعادت
 محروم سازد، شهوانیت ضررهای بزرگ مادی و معنوی را
 برای انسان میرساند صحت و مزاج را علیل میسازد، حیات

روحی انسان نرا مقهور و معدوم میکند، برای انسان وقتی چرت
 تمتع بنعمتای الهی و مناظر و حاسن محیط نمیکند او .
 عفت مطالب و شهوات خود را زیر نفوذ و حکم عقل می آورد
 یعنی هر خواهش و مطلبی را قبلاً تفحص کرده مقصود را از اثبات آن تعیین
 میدهد، و این حکمت بنظر بر متعقل خیلی بسیج است، زیرا انسان
 بجز و یک شهوت یا مطلبی را زیر نظر گرفته فقط سه ثانیه در تعیین نتیجه و
 مقصود آن تفکر نماید ممکنست بعضی ظواهر شدن نتیجه آن مقصود
 و همان شهوت در نظر او خواهد آمد و نفس او این خوار می دولت
 را قبول دارد نکرده . مثلاً اگر شهوت کسی را با اقدام بر یک عملی
 تشویق دهد که آن عمل عبارت از تعدی بر حقوق شخصی دیگری
 باشد، اگر قبل از اقدام تنها ما هیست این اقدام را زیر فحس گرفته
 برای او ظاهر شود که عبارت از تعدی بر حقوق است، امکان
 ندارد که وجدانش حقارت و خوردی فعل نکورد را برای او مجسم
 نسازد، و بدیهی است که انسان هرگز نکند و خوردی را بنجد قبول
 نشده از اقدام باز خواهد ماند .

مهمترین وظایفی را که حاکمیت نفس بر ما فرض کرده است
سه چیز است. یعنی این تریبیه راجع بسه مبدا اولیست، که مراعات
آنها انسان را عقیف پیسازد، بعبارت دیگر او را از اسارت شهوانیت

رهائی میدهد:

اولاً: حاکمیت نفس در وقت غضب: انسان نباید
سریع الغضب باشد، اندک کلمه او را از جاوده اختیار کشیده
بانتقام و ادارش سازد، اگر چه غضب در هر حال مذموم نیست
مثلاً در وقتیکه حرکت آن عاطفه عدالت یا اخوت اجتماعیه یا مدافعه
مشروع باشد، انسان باید غضوب شود تا این وظائف را
ایفا کرده بتواند، مثلاً اگر کسی را به پنجم که دیگر را بغیر حق اذیت میرساند
در آن حال حس عدالت که حفظ و مدافعه از کرامت نوعی را فرض
ساخته است، خلاص کردن آنرا بر ما وظیفه واجب پیسازد، و یا اگر
کسی بشرف یا حرمت شخصی ما تعدی نماید غضب و مدافعه او چنین
حال امر مدوح است، زیرا پیشتر دانستیم که عدم معاونت
مطلوبه خلاف عدالت و اخوت است، و عدم مدافعه از حقوق

شخصی جبن و امر غیر مستحسنی است، مراد از غضب در این بحث نه همان
 غضب های مشر و عسست، بلکه همان غضب تا که بیک باعث بسط
 ابتدا یافته نتیجه های و خیم از آنها صادر شود استعمال حلم در آن حال
 اولی تر باشد؛ بسی مواقع میرسد که انسان بنا بر سبب معمولی خیلی
 بغضب آمده از اختیار عقلی و تروی بر آمده هر چه بر زبان یا در دست
 او آید از آن صرف نکرده استقامت اجری میدارد، حال آنکه حلم در چنین
 احوال خیلی مدوح و نتیجه های خوبیرا دارد؛ آنها که این عادت را
 دارند، شاید تصورشان رسد که این عمل من عبارت است از
 احترام ذات و حفظ کرامت آن خواهد بود حال آنکه بالعکس
 اخلاقیا بر غضب بی موقع عنوان حماقت اطلاق میشود.

کبریا

در اغلب طبقات سبب غضب انسان «انانیت»
 یعنی کثرت حب الذات میشود، یا خیلی تصور کردن در حقو
 شخصی، حال آنکه فراطور این دو امر با حیات اجتماعات
 کلی دارد، فرد همان فردیست که خارج از جامعه وجود و حیات ندارد
 در اینجا مطلوب اینست که انسان در مقابل بد نیونیت خود را استقلال

و حقوق دیگر است شخصی صرف نظر کنند زیرا خود فرد هم در جامعه قدر
 و اهمیت دارد و ولی فقط اینقدر باید دانست که حکم انسان درین
 غضب خارج از دایره انصاف میباشد که در اظهار و عواطف
 خود بجهت مبالغه و سوء استعمال میکنند مانند کسیکه ذره پین را
 در چشم گرفته جم اجسام را مضاعفات جم اصلی آن میگرداند لذا
 در حکم خود قاضی میباشد اگر چه محکوم علیه خیلی عزیز او باشد پس
 در چنین حال انسان در وقت غضب این سگ را ملحوظ
 داشته قبل از حکم نمودن از خود پیرسد که آیا در غضب حق بطرف
 هستم یا نه و آیا احتمال میرود که برای قول یا عمل شخص متعددی
 کدام معنی دیگری غیر ازین چیزی که من فهمیده ام وجود داشته باشد آیا این
 تعدی تا چه اندازه غضب را لازم دارد و در اینجا بعد از تشخیص
 بواسطه این چند سوال حکمت غضب خود را بغير موقع دیده حکم
 کند یا اینکه در چه حدت غضب را قدر خفیف تر نماید
 میتواند

تکراره گفتند

غضب یکی از قوه های نفسیه است که انسان را میسر خود

ساخته میتواند، وظیفه عفت از او شد تا از این نوع اسارت
اقتضا میکند، پس نباید خود را برای غضب تسلیم نموده بگذاریم
که ما را از جاده اختیار و لیاقت بکشد، بلکه باید عنان تاثرات را

دعا بدست وزیر تسلط عقل بداریم .

دوم: حیات شهوانیه را بصورت متمادی زیر انتقاد
فکر و عقل باید گرفت، و باید خود را عادی ساخت بر اینکه شهوات
فاسده را بنظر حقارت دید، زیرا تسلیم کردن بخواهشات نفسیه
انسان را ضعیف و معنویات او را مضحک میسازد، و بهترین طریقه
برای نگهداشتن نفس از وقوع در چنین مفاسد اجتناب مضامین
کساست که اخلاق فاسده داشته باشند، و اولی
ترین دوره تا بچنین احتیاط با بین سن ۱۵ و ۲۵ میباشد زیرا
درین سن اخلاقی و روحیات انسان قابل تغییر و تبدیل میباشد
سعادت و قوت آتی حیات خصوصاً حیات او بی انسان
با این دوره خیلی ارتباط دارد، اختیار را صدقا صاحب شخصیت خوب
و اخلاقی حسنه، انسان را تجنیب از سیاه است و او را میسازد.

با انعکس اختلاف با آنها انسانها پیشتر گرفتار میکنند، و خیلی کم واقع
 پیشود که انسان بعد از وقوع در فساد خود را خلاص کرده بتواند،
 سوّم : ضبط فکر : برای فکر یک مشغله مفید و دائمی
 باید انتخاب کرد، بدینست انسان تا دقتی که زنده و بیدار باشد فکر
 و از کار عاطل نمی مانند هرگاه ما برای او یک مشغله مفید پراپیدا
 کنیم مجبوراً باید نه بر انقیاد و شمول و میول فاسده در آید، که از این
 انقیاد او برای انسان دو ضرر حاصل میشود، یکی رفتن فایده که از فکر
 حاصل میشود، و یگر افتیدن در در خط فساد، حالاً که ذهن یک جوهر
 شریفست در انسان که باید و انوار عالم علویت پرواز داشته
 باشد، اگر بگذاردیم که در ساحه های فساد سیر و سقوط کند البته ازین
 اعمال مایکرم عظیمی برکرامت آن وارد میشود، و در اینجا بهترین اموا
 تعیین دادن یک مسلک اخلاقیست، تا انسان فکر و احساسات
 خود را نگذارد که از خط آن مسلک منحرف نشود، در چنین حال کهمال
 استراحت ضمیر و تنعم بال امر ارجیاست کرده میتواند، زیرا در وی
 اخلاقی را مراعات کرده و آتی هم از آن خط منحرف نشده مطمئن میباشد

فکر

خلاصه اینکه کسیکه احساسات و میول را زیر حکم و تنقید عقل
 بیاورد، مانند کسی است که بر اسپ تابع و لجام دار سوار باشد، سوار
 که خواهد و جهت او را کرده میتواند. و عکس آن نیز بالعکس خواهد بود.

(وظائف اجتماعیه در ۲)

دو بین نوع و وظیفه که انسان از تربیه و تعلیم کسب میکنند
 وظائف اجتماعیه است. وظائف اجتماعیه عبارت است
 از تادیب انسان است حقوق افراد را، و گرفتن حقوق خود را
 از انسان ها، اینست معنی وظیفه اجتماعیه ^{بسیار در}
 مبدأ بنی علییه و واجبات اجتماعیه «تضامن» است،
 اعنی کل واجبات اجتماعیه بنی بر احتیاج مردم نسبت بیکدیگر است
 و پیشتر دانستیم که فرد خارج جامعه وجود و حیات ندارد،
 احتیاجات همه بدون از معاونهت یکدیگر تهیه شدنی نیست از نظر
 ضروریات این واجبات و نسبتن انسان است سبب همین
 احتیاج خود را، مقصود اینجا و نسبتن اینکه تمام کائنات با هم ارتباط

شدید تابعیت و قنوعیت دارند، خصوصاً نوع انسان که پیشتر این
 تابعیت در بین شان معمول است جامعه را از فرد و فرد را از جامعه
 استغنائی نسبت اثر اعمال مجموع بر فرد و اثر عمل فرد بر مجموع عائد
 است چنانچه در پسر «میگوید» حاضر پر از ماضی و مربوط به مستقبل است
 دیگری گفته است «تمام حوض از سقوط یک سنگ متحرک میشود»
 الحق که این بهترین ضرب المثل است برای کیفیت اشتراک
 جامعه در موثرات .

پس بمقتضی این تضامن و اتحاد طبیعی روحیات فروع از جمیع
 موثرات هائیه و جنسیه و نوع انسانی ملوک خواهد بود، خواه از جهت
 فکری و ادبی و اجتماعی و خواه جسمی . پس اعمال فرد مرتبط با اعمال عموم
 و اعمال عموم مرتبط با اعمال فرد است . در صورتیکه ضرورت و حتمی
 بودن این ارتباط را بدانیم . برای ما مجال این نخواهد بود که هیچ فایده را
 رأساً خود عائد بدانیم یا اینکه آنرا تنها نتیجه زحمات خود مدعی شویم
 و مدنیست بشر را اگر بنظر وقت بینیم برای ما معلوم خواهد شد که انسان
 امروز در خیلی امور مدیون انسان های عصور گذشته است حیات

اجتماعی همه انسانها عبارتند از تعاون و تناصر و تساند است، مقصود
از تربیه اجتماعی، عادت دادن انسان است نفس خود را با اینکه
جامعه را همان ^{بیت و اهمیت} ~~بیت~~ خود و شش بشناسد، افراد را بیک نظر
احتیاج و محبت به ببیند، در کل اعمال خود تضامن و تعاون و تساند
اساس گیرد. حب ذات، طمع، حرص، احکام، غرور،
اینها همه موانع است برای ایفای وظایف اجتماعی، همه میدانیم
شخص کامیاب آنستکه اعمال او قرار واقع و حقیقت جاری
باشد. مثلاً سو خلق و کثرت غضب لغت را نتیجه وارد هیچ
کس نمیتواند که بذریعہ خلق سوء و غضب در قلوب مردم خود را
محبوب سازد، زیرا مطلوب او غیر از ماہیت و حقیقت طریقه
مسئولش میباشد، همچنین است نیز کامیابی فرد در جامعه، میدانیم
که حیات در جامعه متوقف بر تعاون و اشتراک و تساند است
هر گاه کسی بدون این حقیقت یک مقصدی دیگری داشته باشد
البتہ کامیابی او محال خواهد بود، وظیفه اجتماعی محبت و تالیف
و اشتراک را در حزن و سرور دیگران بر ما واجب میسازد،

و این حقیقت را شاعر فیلسوف بزرگ «برودوم» در یک
تعبیر خود جمع نموده است.

شبی در بجز آن خواب دیدم که زارع بمن میگوید من
بعد گندم برآمده تو نخو ایتم کاشت بدست خود برو گندم بکاره
و نساج از بافتن قماش ابا کرده تهیه لباس را بمن وا گذاشت
و معمار نیز مانند ایشان بتعبیر خانه برای خودم توصیه کرده همه از دورم
جدا شدند، خود را در یک عالم تنهایی و وحشت یافتم، زمین و آسمان
و کوه ها را بجزمت دعوات نمودم چیزی نبود! در زیر فشار این ترس
و یأس و یأس بودم که خوشش و درندگان بجان من نزدیک
شدن گرفتند، از شدت خوف صدا کشیدم صدا مرا از خواب
بیدار کرده، ترقده مرد مراد را کوچه که هر کدام سوی کار خود میرفتند بگو شتم
رسید زارع سوی زمین تا و بخار سوی معمل، و تا بجز سوی دکان،
آنوقت یقین کامل حاصل شد که انسان را در انفراد حیاقی نباشد
و بعد از آن عهد کردم که بنی نوع را علی السویه محبت بدارم،

واجبات اجتماعیته را در عدالت و احترام حقوق، تمام بپوشم

بلکه محبت و صدق اعتماد نسبت بیکدیگر هم باید اساس اعمال و نیت‌های
 هر فرد باشد. محبت اخوت، تضامن، فداکاری کار کردن بر آخر
 دیگران این مایه مقتضیات و واجبات اجتماعیه است. انسان باید
 در کل اعمال خود همین مبادی شریفه را مد نظر گیرد. زیرا امید اینم که نتیجه
 هر عمل او در مجتمع اثری پیدا کرده حصه از آن اثر طفیل کل برای خودش
 هم می‌رسد، کسی نسبت که خود را از ارتباط رهایی داده بتواند.

(حقوق افراد و پ)

تکالیف را دانستیم عبارت از قرضیهائی است که انسان
 آنها را باید ایفا کند؛ حالا باید ملزوم آنرا که حقوقست بدانیم: حقوق را
 ملزوم تکالیف نامیدیم زیرا در حقیقت هر دو مدلول یک چیز میشوند
 ولی فرق تنها در صورت میشود. اعنی کلمه تکلیف و حق لازم و ملزوم
 یکدیگرند، هر جا یک حق باشد حتما در مقابل آن تکلیفست،
 و هر جا یک تکلیفی باشد مقابل آن حق فرض شده می‌باشد
 مثلا قطعه زمین حق زید است، درینجا عدم مداخلت دیگران

در نقطه زمین تکلیف ایشان است . و معنی اینکه هر دو مدلول
یک کلمه میباشد اینست :

فرضا احترام ^{است} ^{احترام} تکلیف من باشد ، اینجار حقیقت همان یک است
که نسبت بمن تکلیف و نسبت با حمد حق نامیده شده است .

مقصود از وضع حقوق : تعیین دادن حدود و افراد است
نسبت به یکدیگر . تا سوء نظاهم و منازعاتیکه از آنها منتج میشود امکان
چلوگیر براداشته ، لواهی امنیت و اطمینان بر عموم افراشته باشد .

علماء حقوق را بدو قسمت تقسیم نمودند :

(۱) حقوق سیاسی .

(۲) شخصی . « افراد سیاسی » .

حقوق سیاسی عبارت از مجموع امور است که بر فرد ملت
ستحق دارائی آنها باشد ، در شؤون لواری حکومت

(۲) حقوق انفرادی : عبارت از مجموع چیزها نیست که دارائی

آنها را یک فرد مستحق بوده ، تنها با مورد شخصی او تعلق داشته

باشند .

و آنجا در زیر دو عنوان حصر میشوند:

۱) مساوات .

۲) آزادی .

مساوات (۱)

مجاورت از یکسان بودن افراد است در تمام حقوق، و مز
نداشتن هیچ یک بر دیگری ولی این مساوات در حقوقست
نه در احوال از قبیل: علم، جاه، فقر، غنا، کسب... و غیر آن،
زیرا مردم با بطیعه در قدرت و قابلیت و اخلاق و خیالات
متفاوتند، یکی خیلی سعی کرده میتواند، و حاصل زیاد بعمل آورده
میتواند، یا کسی زیاد سعی میکند ولی از حیث اخلاق نمیتواند اعتبار
برای خود در جامعه پیدا کند، البته در این صورت اختلاف احوال
طبعاً باید پیدا شود .

و مساوات در حقوق چهار شعبه منقسم میشود:

۱) مساوات در مقابل قانون .

۲) حاکم عدلیه .

در مشاغل و مناصب

مساوات در مالیات،

مساوات در مقابل قانون آنستکه کلیه قوانین در باره عموم
مردمان یکسان وضع شود و یکسان مجری گردد، و رعایت نسبت
و تشخص و تمول در حق هیچکس بعمل نیاید.

در باره

مساوات در مقابل حاکم عدلیه آنست که حاکم عدلیه برای
عموم مردم باید برابر باشد و مراعات غنی و فقیر، متشخص و ضعیف
تمام در یکجا قطع و فصل نشود، و در طرف دعوی در حکم با هم برابر باشند
اگر چه یکی تشخص و مالدار و دیگری فقیر باشد.
مساوات در مشاغل و مناصب آنست که منصب و شغل مخصوص
نباشد، و همه کس بتواند بمقدار کفایت و قابلیت خود صاحب منصب
و شغل گردد.

مساوات در مالیات عبارت از اینست هر مالیاتی که وضع
پیشود باید عمومی باشد و مالیات هر کس مناسب
و دخل و تمول او باشد.

ازادی ریب

ازادی عبارت است از آنکه شخص در افعال و حرکات و اقوال و افکار خود آزاد باشد، ولی آزادی حد و دلیلی دارد که در مبارکه و قوانین موضوعه حد و اندازه‌های مشخص ساخته است و آن قوانین بجهت آزادی بودن سایر مردم لازم است. و در حقیقت آزادی تا آنجا است که صدمه به آزادی دیگران نرساند. بنابر علیه از او پیرا نیاید خود سری دانست، بلکه آزادی عبارت از همان حد و معین است که در قوانین اساسی محترم و پیوسته ابرج شده است.

ازادی شخصی.

ازادی عمل.

ازادی ملکیت.

ازادی تفکر.

حریت شخص عبارت از آزادی بودن انسانست از کل قيودات عالم، الا قيودات شرعی و واجبات قانونی و عمومی، عبارت

دیگر انسان هر میل و عملی که بخواید اجر کند، بشرطیکه از قیودات شرعی که خالق جدت عظمت و قوانینی که نسبت بمصلحت عامه تعیین شده است خارج نباشد. آن میل با و اعمال را حلال و حق خود است و اجر اے آنها آزاد باشد.

دیگر اینست که کسی بجان دیگری حق تسلط ندارد که او را اجس کند یا فشار و اذیت نماید، یا مجبور بخدمت و تعظیم خود سازد، کو یا فشار یا دیگر نوع قیدی برای کسی جایز نیست، مگر در جای که قانون رخصت داده باشد.

آزادے عمل: هر فرد حق دارد هر مورد اکتسابی را که بمیل او مطابق بوده، و بمنافع عموم و قوانین دولت که برای سعادت ملت وضع شده است منافی نداشته باشد برای خود وسیله ارتزاق گیرد کسیر الحق مداخلت در این رغبت او نیست.

آزادی ملکیت: هر فرد حق دارد در ملکات خود آزاد باشد و متیقن باشد کسیر اجمال تصدی نتیجه زحمات او نیست، و در تصرف بامور آنها بغير از اراده او دیگری حکم فرما شده نمیتواند هر چه که بمشایع

وزجات خود بطرق شریفه کسب نمودم از خود منست، و بهر که بخواهم

میتوانم بخشم
 آزادگی تفکر: بهر کس در توسعه معلومات خود، و تفکر در مسائل
 خصوصی یا عمومی آزادست، کس این آزادی اورا محسوب
 کرده نمیتواند. و شایسته آزادی کسی شخص محسوب میشود.

عائله

جامعه را میدانیم که اولین اسباب حیات فرواست.
 کو یا انسان طبعاً مدنیست، اولین دواجر اجتماعات عائله است
 که از پدر و مادر و والد و انسان ترکیب پیدا کند، و این خورده ترین دواجر
 اجتماعیه است که بذریعہ تعاون و تسانند و تناسل امرار حیات میآید
 و نسبت به جمعیت بزرگ بشری ساده تر محسوب میشود. عائله
 در حقیقت منبع محبت، و اولین منشأ تربیه و اخذ صفات فرد
 از دواج: همه موجودات طبیعی را دو نوع موجودیت است
 یکی موجودیت شخصی دیگر موجودیت نوعی. محافظت انسان

بر هر دوی این موجودیت ها که خودش فریضه اوست، اعمی چنانچه
 حفظ موجودیت شخصی از واجبات نفسیه است نیز حفظ موجودیت
 نوعی فریضه هر انسان میباشد، موجودیت نوعی که عبارت است از:
 درجات انسانی «است تا قیامت پایدار است، و همین
 برای حفظ موجودیت شخصی خوردن و خفتن و مراعات حفظ لقمه
 و تعلیم لازم است، توالد و تناسل نیز برای حفظ موجودیت
 نوعیه لازم میباشد با مجبوریم هر کدام از این قانون ها که آبی
 تابع باشیم، اگر بالفرض یکی از آنها عمل نکنیم بشخصی فنوع خود
 ضرر رسانیده ایم.

عالمه اثری از آثار طبیعی است، می بینیم که در حیوانات غیر
 ناطقه هم روابط آن موجود است، هر نوع عالمه و وظایف و حقوق
 مخصوصه در بین خود را یک دارد، مثلاً پرنده ها تغذیه چه چه تا وحی افطت
 ز ماده خود را از تعدیات غیر، و مواظبت چه چه تا می خود را تا اینده
 پسر و از مقتدر شوند وظیفه آنهاست و بهر آن هر یک
 از آن عالمه ها یک نوع حقوق و وظایف در بین خود متداول دارند

اما همه آنها را اهمیت و حریت خود با حقوق و وظایفیکه در عائله ما
پیشتری معمولست برابری کرده نمیتوانند:

(واجبات اخلاقیه و اجتماعیه عائله)

واجبات اخلاقیه و اجتماعیه عائله در چهار نوع منحصر میشود:

۱- نظریه عائله و ازدواج . و واجبات زوجین نسبت بهم

۲- واجبات پدر و مادر بر ابرای پسر .

۳- پسر برای پدر و مادر .

۴- پسر نسبت بیکدیگر .

اغلب مقتضیات این واجبات را فطرت بر ابرای ایشان تعلیم

میدهد . باعث در این تعلیم روابط طبیعی است که در بین افراد یک

عائله موجود است ، که هر یک از این نوع واجبات را جدا گانه بیان

میکنیم -

نظریه ازدواج : کفایت بزرگ ترین عوامل در حفظ نوعی توالد

و تناسل است و مشروط و معتد و بهترین طریقه توالد و تناسل ازدواج

است ، گویا ازدواج یکی از مسائل بزرگ اجتماعی است .

که در مباحث آن یکشعبه و عنوان مخصوصی را اشغال کرده است،
 اهمیت از نواح و جوه متعدد و ادوار، مهمترین آنها را در ذیل است:
 (۱) اهمیت از نواح نزویت حاکمه بر اے بیئت حاکمه
 که مکلف بهینه و تدبیر شئون و مصالح افراد است، و اینست
 و جامعه را بدون آن وجودی نبوده، مسئله کار افراد در عیالی آن
 یکی از شواغل همه آنست لازم است که درین امر اهتمام میروند و زیرا
 بذریعہ بهین رغبت مدافعه از مصالح آنها و تعمیر قطعات غیر مسکونه
 کرده میتوانند زراعت و تجارت و فنون و علوم را با آن ذریعہ ترقی
 میدهند، هر چند تعداد افراد ملت آن بیشتر باشد بهما بقدر میتوانند
 مدنیت و معارف را توسعه داده اختراعات و اکتشافات،
 عسکر و وسائل دفاعیه را بهتر بهینه نمایند، و بهین ذریعہ بر اقران خود
 از جامعه های دیگر ممتاز و صاحب مدنیت و مکانت شده میتوانند
 که این همه متوقف بر کثرت افراد است، از این سبب است
 که حکومتی نامی متمدنه کمال اهتمام را در این خصوص صرف کرده،
 همیشه و مسائل صحیه را مراقبت کرده و ایما نفوس خود را در شمار آورده

با سالها که گذشته خود مقارنه میکنند، هرگاه تعداد متلفات
 یا امراض زیاد باشد بکمال شتاب انجن های علمی برای رفع
 اسباب ظاهره آن تشکیل میدهند و مسئله ازدواج را حتی الامکان
 آسان و بر طبق اصول مشروع میسازند، تا توالد و تناسل زیاد گردد
 عده ای ملت زیاد شدن گیر و این امر فواید دیگری نیز برای جا
 میدهد، از قبیل کم شدن جرمه، و قضیه تا و تعدیات، زیرا
 عامله هر فرد را بر حفظ شرف و ناموس خود و اوار ساختن و اغلب
 احیان مانع از اتیان منہیات میگردد، علاوه بر این وقایع جرمه تا
 اخلاقی خیلی کم میشود که این همه منتهی آرزوهای حکومت است.
 اهمیت ازدواج در نزد پدر و مادر : مهمترین مزایای ازدواج
 اولاد در نزد پدر و مادر حفظ اخلاق و صحت و عرض اولاد است :
 اثر تجرد کسی منکر شده نمیتواند، انسان تجرد خالی از اکثر
 مزایای حیاتی است و این تجردیت بد رفتی بد رفتی او را بگونا
 مفاسد و خطر های اخلاقی، گرفتار میسازد، زیاد شدن عده اولاد
 عامله موجب کثرت ثروت و اعتماد و وقار است، و در نهایت

اجتماعیه، لذا اهتمام آن تا برای ولادت یکی از فرزندان شرعی و اخلاقی
 و اجتماعی آنهاست، تا این امر آنها که یکی از بهترین ادوار حیات است
 بکمال سهولت با تمام رسد.

اهمیت آن در نزد زوجین : اما فائده ازدواج در نزد زوجین
 بدیهیت است که از همه پیشتر است، از بهترین آنها حفظ نام و ذکر شرف
 اوست و بعد از آن ازدواج یک فرد کامل در پیوسته معدود میشود و
 خصوصاً که بر اساس فایده رساندن بهیت اجتماعی خلق شده است
 که باین وسیله یکی از خدمات همه را برای بهیت ایفا کرده میباشد
 خصوصاً اگر یک نسل صالح نصیب او شده باشد که بعد از آن
 اناء گفته میشود که برای بهیت اجتماعی یک عضو عامل تقدیم
 کرده است که مانند دیگران یک خدمتی از خدمات را در عهده
 گرفته ایفا نماید کرد، و این منتهای فخر است، اما اگر بهوای
 نفس گرفتار آمده از این نعمت محروم ماند البته نه در حیات و نه بعد
 حیات اسم او بدگرمی و در خورد باشد یا بزرگ فقیر باشد یا غنی، علاوه بر
 یک نظیر اعتباری در هر جاسوی او نکر بسته میشود، و از اغلب

انواع اعتماد که بزرگترین مزایای شرافت انسانست محروم
 خواهد ماند، چنانچه از فن تدبیر که یکی از مزایای بزرگ عقل است
 دور بوده با عشی بر کسب و عمل نخواهد داشت.
 ازدواج عبارت از انتخاب نمودن شریک حیاتست،
 بهترین سعادتها و لذات حیات را انسان درین دایره عاقله یافته میشود
 انسان خارج عاقله گرفتار عمل و اتباع خط حیات خود است
 اما در عاقله تنها به تنعم مصرف میباشد، عاقله بشری بر تمام انواع
 عاقلات حیوانی اکتیارات عالی دارد، عاقله ناهای دیگر هر بعضی
 لذات مادی دیگر چیز را نتوانند، اما عاقله ناهای بشری لذت روحی
 و علوی دارد. لذا کل معانی تضامن محبت را اشتراک در بین
 این دو شریک باید متبادل باشد، ازدواج عبارت از امتزاج
 دو جسم در یک روح و معنی است بهومیر و س شاعر یونان میگوید
 «اگر متزوج شدی باید برای شریک حیات خود راقت پیدا
 و مادر و شفقت مادر و رفیق برادر داشته باشی، زیرا کسی که پدر
 و مادر و برادر خود را گذاشته بود طبعی شود خیلی مستحق این نوع معامله تو میباشد»

واجبات اخلاقی و اجتماعی عائله را گفتیم که در سه نوع منحصراً

۱: واجبات والدین در مقابل پسر: این نوع واجبات

در تربیه و تغذیه و حفظ اولاد منحصراً میشود، که در اینجا در اصول تربیت

آنها بدو قسمت منقسم میشود، یکی آنها متعلق بپدر میباشد،

دیگر ب مادر، تخمین ضروریات غذا و تعلیم و قسی از تربیه جسمیه

آنها راجع بپدر است. باقی متعلق ب مادر میباشد:

طفل در حقیقت یک قوتسیت که انسان بذریعه تربیه

خوب از او کارهای نیک گرفته میتواند، و بالعکس تربیه سوء طبعاً

اعمال سوء را نتیجه خواهد داد.

تربیه طفل یک علم مخصوصیست که بچشمای وسیعی دارد،

و یکی از خلقه های اولیه علم اجتماعی که آنرا در بیدار غوغیا و سیک

از وسائل اولیه ارتقا بشریت است. گفتیم حافظت بر نوع

یکی از وظایف هر فرد است، اول وظیفه انسان در راه این

حفاظت توالد و تناسل است که بذریعه ازدواج بعضی اجزای

میرسد، ولی اینرا باید دانست که تنها وسیله شدن باز و یادآور

جامعه کفایت نمیکند برای ایفای حفاظت نوع، بلکه نیز باید ^{حفظ} ملاحظه
 کرد عضویکه برای هیئت اجتماعی تقدیم میکنیم باید فرد سلیم بوده
 لیاقت خدمت آنرا داشته باشد، زیرا عکس این یک باری
 میباشد که بر هیئت اجتماعی تحمیل می شود از این جهت تربیه
 و تقویت اولاد بر پدر و مادر آنها یکی از واجبات ضروریه انسان
 بل تکلیف یگانه ایشان است بعد از تولد آن، علم نیز اثبات
 کرده است که تربیه اولیه طفل یعنی تربیه پدر و مادر اثر بزرگ
 در عادات و اخلاق مستقبله طفل دارد. از این رو علما سنجید
 اند که یگانه وسیله برای حسن تربیه اطفال تعلیم یافته بودن
 مادر است. تا ایشان بتوانند این تکلیف همی را که بر دوش
 دارند ایفا نموده رجال کافی و عامل را برای هیئت اجتماعی
 تربیه دهند، یکی از علماء مشهور میگوید: «بزرگترین عیب های
 انسان راجع بدوره طفولیت انسان ^{تعمیرت} است»، در حالیکه تربیه
 در طفولیت این اثر را دارا باشد، پس بدبخت ترین انسانها آن
 خواهد بود که در این دوره تکوین مبادی عادات و روحیات،

از تربیه خوب محروم بماند. از این معلوم می شود که تکلیف والدین نسبت
 بطفل در تربیت دادن آن است تا مستقبل آن در این میدان
 نزاع حیات مأمون و شریفانه باشد. و الا بد بحال او نادر بیچاره
 که ازین نعمت محروم باشد.

وظایف اولاد نسبت بوالدین (۲)

وظایف اولاد نسبت بوالدین اطاعت و احترام و اقرار
 باحسان محبت و معاشقت آنهاست در وقت پیری؛ و والدین
 بزرگترین قرضها را بر اولاد خود دارند، تکالیف و زحماتی که انسان
 نسبت باولاد خود میکشد هیچ فردی برای دیگر متحمل نمیشود، مصدر
 هر منفعت مادی و معنوی انسان والدین اوست، اطاعت
 آنها در حقیقت نسبت جز جلب مدح، و احترامشان تا دیه جزئی
 است از بسیار، و اعتراف باحسانشان دلیل شناختن خود
 و آنهاست. اولاد برای والدین جز در او از عمر که وقت پیری
 و ضعفشانست در دیگر ورده، برای ایشان هیچ منفعتی رسانند

نیتوانند پس نباید ثانیه از این فرصت را بگذرانند که عجت رود بل تا حد
 استطاعت خود با ایشان معاشرت نموده کسب رضای شان را بنمایند
 چو این امر یکی از ذرایع رضای الهی است.

(وظایف اولاد نسبت بیکدیگر)

برادر با یکانه وسیله اقتدار و تسلیت و انس اندر میدان و ج
 حیات، هر شدت بوجود آنها آسان و هر درد و تحقیر می باید رابطه
 دوست از روابط متین و محبوب بشریت است، برادر همان
 خاوقیست که در وقت او را متالم و خوشیت آنرا مسرور و میسازد، آنچ
 که ترا بعصیت آرد او را با انتقام و آوار میسازد. معامله اخوت
 در عالمه بهترین مدرسه تا برای تعویذ نفس بر عدالت و محبت
 و حنان و اخلاص است، ممکن است در خاطر بگردد که در بین برادر
 باید کمال بی تکلیفی و بی پروا ئیر ایش گرفت، مگر این خطور قطعاً
 غلط و یکی از وسوسه هایست که انسانرا از وایره لیاقت و ادب
 و وظیفه باز میدارد، عالمه در حقیقت یکصورت مصغر جامعه یا نمونه

خود دانست هر که خواهد وظائف اخلاقی واجتماعی عموماً ایفا کند،
 باید در دایره عائله درس و تمرین ایفای آنها را گرفته بر تکمیل و ایفای
 شان در خارج عائله خود را عادی سازد. برادر بزرگ را باید
 احترام کرد زیرا وارث تسلط پدریست و معین و مددکار برادر خود
 خود بر مصائب و دوره های حیات و مرجع ارتباط افراد عائله پدر
 دوین نقطه بعد از این هرگز برادر بزرگ است، لذا اطاعت و احترام
 برادر بزرگ را باید داشت، برادر خود را باید محل شفقت و عطف
 و معاونت گرفت، زیرا برادر از همان امور لیست که مفقودیت آن
 عوض ندارد، و یگانه آثار عائله است.

لزوم پابندی به وظایف زابطوی

مظاهر: تعاون، اشتراک، فداکاری، تقدیم مصلحت

کل بر جز، محبت، شفقت، خود، همه در عائله بروز میکنند

چنانچه اگر در کس و اسرار دوام هیئت اجتماعیه نظر کنیم می بینیم که همین

مظاهر و روابط کار فرما هستند و بدون آنها جامعه را که یگانگی

حیات انسانیست وجودی نخواهد بود، بنابراین تشابه بین این

که تنها از حیث خوردی و بزرگی فرق دارند، هر دو را یک میدان
 که حرکت نمودن در آن یکنوع امور و ادوات را لازم دارد و قرار داده
 می توانیم. هر کس که در دایره اول «عائله» بتامل و عدم ایفا
 وظایف اخلاقیه و اجتماعیه آن و این عادت گیرد، شکلی نیست
 که در دایره دوم «جامعه» نیز از ایفای وظایف باز خواهد ماند؛
 دیگر اینکه ظاهر است جمال، در ذات خود عبارت از تناسبات

و نظام است عائله را که جمیل بیسازد نیز همین تناسب و نظام
 خواهد بود، اعنی هر فرد عائله حدود و مرکزیات مخصوصه داشته
 مراعات حفظ آنها را باید داشته باشد.

والافوضی و بی نظمی که نتیجه آن شقاوتلخی حیات است
 بر همه سارے خواهد بود، بعبارت دیگر نقاق غوغای بی امنی در یک
 جمعیت خورد یک در خون شیر یک انا جاری خواهد شد و این
 حالت بد پدیدست که بدترین حالات شقاوتست، چه اگر سعادت
 و راحت و نظاهر و تعاون و محبت و الفت در هیچ جای برای
 انسان نصیب نباشد، اقل در دایره عائله این مظاهر در مقابل

خراب

چشمانش مقابلہ خوانند نمود و الا بدو بحالت حیات او این سعادت
عالموی تنها متوقف بر ایقاف و ظایف عالمویست فقط .

مسئله ^{طریق عمل} رفتار منسوب ^{بر عمل مبنی بر اراده سعادت}

هر عملیکه مصدر آن اراده باشد، سلوک نامیده میشود،
چون گفتن دروغ و صدق یا اعمال کرم و بخل؛ و اعمال انسانها
اساسهای نفسیه ایست که مصدرشان پیمایشند، مانند عزیز
و عادت، و حواس اما ما این اساسها را درک نمیکنیم، بلکه تنها آثار
و مقتضیات آنها که عبارت از سلوک است متحسس میشوند
اعنی انسان به عزیزه خود متحسس میشود بلکه اعمالی را که نتیجه آن عزیزه
باشد دیده و شناخته میتواند.

پس منبع هر مسلک یک مصدر نفسیست، و یک بحث
و تدقیق اخلاقیر آنها دیدن ظواهر امور قانع نمیکند چنانچه عالم طبیعی
ظواهر اشیا قانع نساخته، پی تدقیق مصدرهاست اصلی که علل
و اسباب آن باشد میباید، نیز مصلح اخلاقی باید تنها نظر خود را بسلو

نکیر و بلکه مصدر ثانی نفسی آنرا پدید بیاورد، مثلاً اگر یک کاذب بدون
 اینکه حالات نفسیه که او را بدروغ و دروغ ساختن کشف کرده تکراراً
 نصیحت بدروغ نکفتم کنیم، البته این نصیحت و تکرار هیچ اثری
 نمی بخشد، اما اگر در حالات نفسیه او تدقیق نموده مصدر و سبب
 این دروغ گفتن را تشخیص نماییم، البته که بعد از این تشخیص یک علاج
 مناسب و نافع را برای او که بحالت خودش مطابق باشد دریافته
 میتوانیم.

انسان با وجود اختلافات عظیمه در بین شان موجود
 است، عموماً - بجز از باب اخلاق شافه - میل زیادی
 بشرف و حق و صدق و فضائل دارند. تربیه صحیح که بر اصولهای
 علمی انتبایافته باشد این میل را تقویت میدهد، و بالعکس تربیه
 ناقص آنرا فایده نمی بخشد، اینکه پدران براساس پسران تحریف
 یا پیشه‌چهرت مستقیماً آنها مقرر نموده، ایشانرا متابعت لازماً
 تحصیل آن پیشه مجبور بپسازند، خلاف اصول علمی تربیه است،
 زیرا حکمتست که پسر برای اولاد خود طبابت یا قضاوت یا بخاری

که استعداد طبیعی او در آن نبوده است معین نماید و علت سقوط او در این
 آن فن گردد. بلکه صحیح انبساط است که سعی پیدا کند بیشتر سعی تعدیل و انما
 عا ایزر حسنه او که باشد ^{در آن} مورد آسوده اساس و مصدر مسلک خواهد گردید
 انسان باید برای اینکه صاحب مسلک نافع و مفید گردد اساسها
 مصدر به سلوک خود را تشخیص داده حسنات آنها را تقویت و سیئات
 منحل سازد. و بهترین اساسها برای مسلک تنها خیر است، زیرا
 خارج دایره خیر قبول کردن یک مسلک اخلاقی درست نیست،
 مقصود از خیر همان عمل یا امریست که از هیچ وجه منتج یک ضرری
 نشود نه برای کسی غیر و نه برای خود.

در کس
 اول است

نمی آید

✓ رسعی و کوشش کردن در وظیفه اخلاقیه و اجتماعیه

حیات میدان حرکت و سعی است، اگر نظام عالم را بدقت
 بنگریم دیده میشود که همه امور آن جنبی بر سعی و حرکت است.
 اگر حرکت ناپیوسته، نه شروق آفتاب و غروب آن، نه روز و شب،

نه سرما و گرما، بوجود می آمد حرکت است که توازن را بین اینها نگاه
 داشته است، اگر حرکت نمی بود حیات نمی بود سعی ملزوم حرکت
 است، هر گاه سعی نباشد این نظام بدیع معنی پیدا نشده
 باشد، زیرا مقصود از حرکت نه تنها ترک کسل و سکون است،
 بلکه باید حرکت برای مقصد معینی باشد، که ارزش و تمنیات انسان
 حصول آن مقصود بوده جد و جهد در راه آن نماید، والا حصه را
 در این میدان مانند شاگردی که ملقفت علوم خود نگشته باشد در آخر
 نتیجه هر چیز او صفر خواهد بود ^{امر از} خواهی کرد اگر در حرکت و سعی
 انسان دقت کرده شود، معلوم خواهد شد که نتیجه حرکت
 و سعی او را سبب خودش نماید نسبت به بلکه این نتیجه را برای او با
 رسیدنی به دست خودش برای یکی خدمت میکنند و از محذور
 خود اجری گرفته بذر بیهی همان اجزا خدمت های دیگران در حق
 متمتع میشود. گویا مسئله اجتماعی شد، و همه میدانیم که قاعده
 اگر بنا بر طبیعتی اساس گذاشته شود، البته آن بنا را دوام ندهد
 خواهد بود، والا نتیجه را عکس خواهد داد بنا برین قاعده همه میدانیم

بسیار

و کلام

۲

که اساس اخلاق «خیر» است، در این صورت اگر ماسلوک
 و وظایف خود را که بمثابة بناست برخلاف مقتضای این اساس
 اجرے و تعمیل داریم، بدیهیست که نتیجه ناکامی و نقص خواهد بود
 از این جهت است که کامیابی تنها وابسته ایفای وظایف اجتماعی
 بر طبق اساسهاست اخلاقی لازم آمده است، اگر سعی نکنیم
 حیات نداریم، سعی های ماعوماً اجتماعی و متعلق به بنی نوع
 است در این صورت سعی که وظیفه اجتماعی ما گردیده است باید
 بر طبق اساس یعنی علم اخلاق باشد، که آن عبارت از «خیر»
 است و الا در حقیقت خود را فرومتمتع بزمای پای انسانیت
 شمرده نمیتوانیم، باید انسان در وظایف اجتماعی کمال سعی را
 مواظب باشد، و اساس این وظایف را خیر گیرد، زیرا خیر است
 که در هر زمان و مکان مرغوب و قابل نفوذ بوده است، بدون
 از این خود انسان در راه مطالب خود مشکلات و صعوبات
 می اندازد، چه اگر همان چیز را که در هر وقت جاری کرده بودیم
 اساس اعمال نیکر مبدیهیست هر صعوبت و تعطیلی که در نظام

من پیدا شود و نتیجی شود بر خود م خواهد بود .
 و یگر اینکه باید و اما وظایف اجتماعی را که با هویت شناسد و سعی
 و عمل انسان را جمع بخودش رساند باشد، بلکه هر عمل او در رفو
 جامعه خودش دوره زده بعد با و رسد؛ باید در اعمال اجتماعی خود
 این امر را دانسته باشد، که من برای خیر کار میکنم و این کار من
 همان کاریست که با عاقبت، راجع من خواهد بود، زیرا اگر این را نداند
 و اعمال غیر را از غیر داند، البته ضرری بخود رسانیده حتی باشد
 پس در هر خیر خود مرا بخوبی سنجیده آنرا ایضا باید کرد تا در جمله شان
 حصه خود را نیز بصورت خوب و کامل حایز کرد

در فضائل مسکیت

اگر حیات را بیک میدان یا در پایه بزرگ لازم نبود
 تشبیه کنیم مسلک در مقابل این تشبیه بتثابته و سائل
 این عبور است، بدیهیست هر چند و سائل ثقلیه انسان
 متین و بهتر باشد، همان قدر از خطر است راه مامون و از حرکت

تقدّم خود مطمئن تر میتوان شد، آویخته مسلک نداشته باشد
 مانند کسی است که بند ریجه شنا عجم و گردن را ز دریا به عظیم
 پر موج بخوابد، معلومست نتیجه آن غرقانی خواهد بود، و فرضاً اگر
 نشود، تکلیف و زحمتی که بر او وارد شد نیست، حاجت بتصویر
 و بیان ندارد، اما بالعکس کسیکه برای خود مسلک انتخاب نوده
 همین دریا بیتر آنکه هر چند قدم او یک گردا به عمیق تر نسبت بنقطه
 با قبل داشته و در هر مرحله صعوبات نوی وارد، طی کند، و هر یک
 و فعا رخ اف او از مسلک خودش مانند این خواهد بود که یک
 شکافی در کشتی او شده باشد یا مانند این که یکی از ادوات آن
 کشتی را مفقود کند، ظاهراً است که نتیجه این شکاف یا کم کردن
 آن آلات ضعیف ساختن خود است، در مقابل حوادث
 و طوایف که بر او وارد شد نیست کسیکه مسلک دارد و هر معامله خود را
 با او بکمال اطمینان میکنند، هر یک او را بنظر اعتبار و آشنا
 می بینند، زیرا در تمام عمر خودش در کل اعمال خود بیرویک
 نوع مسلکی که مانند نامش برای مردم شناخته شده است

میباشد اما کسیکه مسلک ندارد و البته فریب و احتیاط، بی اعتمادی
 که نتیجه آن ناکامی یا کم کامی است در مقابلش استعمال
 خواهد شد

آدم مسلک دار عاقبت و مستقبل خود را بکمال وقت
 و صحت اندیشیده میتواند زیرا هر عمل را بر مسلک خود تطبیق داده
 بیشتر عاقبت آنرا شناخته میتواند، اما کسیکه مسلک
 نداشته باشد شب و روز او به پریشانی و بی اطمینانی میگذرد
 آدم با مسلک گاهی بدرد و موکم عتاب و توبیخ ضمیر گرفتار نمیشود،
 اطمینان و سرور در هر حرکت و سکون از آن نمایان و ظاهری
 باشد، ایستادگی و خجالت نمی شود، زیرا خیریکه برای خود انتخاب نموده
 است بر هیچ امری برخلاف آن اقدام نکرده است.

شماره ۹
 ۱۳۱۲

(سعی)

زندگانی فی الواقع یکنوع مجادله است، در این مبارزه
 حیات موفق شدن فقط وابسته بسعی و فعالیت است،

سعی یک قانون عمومیست به این قانون نه تنها انسانها
مکلف هستند بلکه تمام موجودات باقیاد بآن مجبور اند.

اس الایساس مدنیست سعی است، سعی بنوع کلیه کشفیات
و اختراعات و مصدر جمله سعادت و رفاهیتهاست سعی یک
عامل بزرگ ترقیست که انسان را در کامیابی و تعالی سوق

م نماید.

بینه انواع سعادت مدیون سعی است، چیزی که ما را از تاثیر
این عالم مادی نگاه میدارد، نایل حریت پیسازد، ذکاوت را اوده ما را
تقویت می بخشد همین سعی است،

سعی یک وظیفه بیست و مانند سایر وظایف واجب
است، مکافات و ثمره سعی هر چه بیست باشد، لکن بکوشش
مجبور هستیم، اگر فرضاً نتیجه سعی ناکامی هم باشد باز هم ما را باید
از ان منصرف نکرد مکافات اصلی و وظیفه اجر او عمل آنست مع
نافیه سعی مکافات خود را در انجا احضار و جلب م نماید
در استوف کویومیب، در عین زمان که از غیب بندوستان

تلاش راه می نمود اصرار یکا را کشف کرد.

ذکار و هوشیار بی از این که انسان با آخرین مساعی متاوه
عطف توجه کند چیز دیگر نیست، بزرگترین اشخاص فقط در سایه
سعی خویش بر آرزوهای حیات موفق شده اند.

برای سعی تعیین یک زمان معین لازم نیست، هر کسی
بایستی از مساعده مشاغل حیوری خویش صورت استفاده
بدست آورد، مع یافته ایستی سعی دائمی و لاینقطع باشد، سعی بی
اصول و امانتگی را بجا می کند، در سعی رعایت درجه
اعتدال شرط است، با جرای مساعی بسیار و مفراط یکبار
تشبیه شدن خسته گی شدید و ناکامی را نتیجه میدهد، اگر بخواهیم
که فکر و روح خودمانرا بچند استقامت مختلف سوقی نمایم،
از سعی خود در این راه، هیچ استفاده نمیتوانیم.

مقصد از سعی خودمانرا متمول ساختن، و امانت اندن و یاد
گرفتن نیست، بلکه بالذات اعمال فکر توانستن است. بنابراین
بایستی نظر ما را باین غایه متوجه باشد و نتیجه فکر را در جلو خود دیده

ملاحظه نماید، و دائماً در عقب آن دویدن را لازم شمارد.
 اساس کلیه ترقیات همینکه کوشش نائیم تا مساعی عقلیه ماورین
 یک پایه باشد.

افکرتشیت شخصی و فکر اشتراک و اجتماع

ضعف انسان را در حالت انفرادی دانستیم که تا چه اندازه
 است، جامعه که تشکیل یافته مخصوصاً از همین احتیاج فرد بوده است
 که مأمول او در تعاون و اشتراک دیگر چیزی نبود و اینست
 هر چیزی که خلاف حقیقت حال تصور یا تعمیل شود، البسته باید
 نتیجه آن نیز خلاف مرغوب آید، مثلاً انسان با جامعه تنها برای
 اشتراک و تعاون منضم گردیده است، اعمال خودش را
 بغیر و اعمال غیر را حج بخودش است، در صورتیکه حقیقت حال
 این باشد باید هر که در داخل جامعه برخلاف این حقیقت فکری
 پروراند، اعنی تشیت شخصی را شعار خود گیرد نتیجه این فکر و البته باید
 خلاف مصلحت برآید.

برآوردنی (ص)

از نیست که امر طبیعی گردیده : هر قدر انسان در تعجیل منفعت خود
 مصلحت چند نفر دیگر را نیز در نظر خود گیرد همان قدر انجام آن
 منفعت بسهولت واقع میشود . جامعه همان چیز است که با خدا امور
 بلوی و معنوی هر فرد است عادات اخلاق ، افکار ، مطالعات
 انسان همه از جامعه اخذ میشود ، انیس ، الفت میل ، شجاعت ،
 اقدام ، امید همه معنویاتی است که براساس انسان در جامعه پیدا
 و اگر خارج آن باشد معلومست که هیچ کدام آنها برای او حال
 نیستند هر یونیتی که انسان در مقابل جامعه دارد خیلی زیاد است
 در هر لقمه و زریان جامعه انسان شریکست ، در صورتی بودن
 چنین روابط مبین البته فکر شدت شخصی یک جنون محسوب
 میشود ، انسان دائما تحت مقتضیات محیط مستقیم بوده است ،
 محیط او را نشو ، و تا تربیه و تمرین ، مقتدر و دانسته بسازد این
 محیط عبارت از جامعه و ملحقات آنست که انسان از اراده خود
 خود در این محیط محروم است . چرا که ضعف طبیعی او سبب
 محو این گردیده است انسانیکه در داخل این دایره که سعادت

تسیر

و در قابض اشتراکا متوقف بر سعادت افراد آن باشد
 فکر تشبث انفرادی کند، البته این کار را در عبارت از مقاومت
 کردن است با قوه قاهره طبیعت، احتیاج انسان را بجامعه و حد
 کردن نشر ابان نظام الهی که در کائنات است اقتضا نموده است،
 و معلوم است مقاومت کردن باین قانون مقدس و قاهر خاج
 از دایره لزوم و منفعت است.

انسان، همچنانکه در سیر امر خود شریک جامعه است، باید
 همه افکار و اعمال خود را با اشتراک نیز سنجش و تقیید و پند و نالایغ
 از این کامیابی و فلاح حقیقی را نمیتوان منتظر شد، اگر مباحث
 بنی علیه احکام دینی را بنظر وقت بینیم ظاهر خواهد شد که همی
 بر مصالح اجتماع است، و هر منفعت را نسبت بجامعه نظر کرده
 تعیین میفرماید.

ملیت

ملیت عبارتست از مجموع افراد ایستکه زیر یک عنوان جمع آمده
 در عاواست و مشاعر و اخلاق مشترک باشند افراد

همان هستند که یک محیط ایشانرا نشو و نما داده حتی در چهره و قیافه هم
 یکی را شبیه دیگر میسازد، حلقه زنجیر ملیت از نوترین روابط
 بشریست، حیثیت و جوش مخصوصی که ملیت دارد از همه موثر است
 بالاتر است، افراد ملت همبنا هستند که در هر ضرر و نفع
 با یکدیگر طبعاً اثر یک میگردند رابطه ملیت همان رابطه میست
 که دو نفر یک ملت را در یک محیط خارج بجز دیدن چهره های
 یکدیگر خود بدون از حاجت معرفی مانند دوستانی صمیمی چندین
 ساله با هم امتزاج میدهد، رابطه ملیت است که دو ملت را
 تنها بسبب حقوق یک فرد با هم گرفتار جنگهای شدید میکند
 نشانه هر فرد شعائر ملی اوست، افتخار هر فرد شعائر و اوصاف
 ملیه اوست، اتحاد اتفاق، یگانگی، تضامن، تالف همه عبارت
 از اشتراک افراد بیک نوع عادات و اخلاق و مشاعر و آداب
 میباشد، و همین عادات و اخلاق و مشاعر عمومی نشانه های
 ملی یا حلقه های یگانگی ساختن افراد ملت است که همه آنها را تا
 فرد واحد میسازد، اسکال ملت و مرکب آن عبارت

از تشدد و تفرق، بهین اخلاق و مشاعر طبیه است، انسان تا
تا حتی المقدور خود را از این رشته متین که او را با افراد ملتش مربوط
ساخته است خارج نکرده یکی از حلقه های مسلسل این زنجیر باشد. // ۱۵
۱۴۱۴

(فکر و وطن)

مقصود در اینجا تعیین بهترین مشاغل فکریست. اگر ما مشاغل
حیات را تحلیل کنیم بر تعیین این مقصود بهتر موفق شده میتوانیم،
حیات همه عبارت از امر از چند سال نامعلوم میست، آیا بهترین
مشاغل فکریه برای انسان در این سال چه خواهد بود؟ اگر گوئیم
که تنها سنجیدن طرق حصول ادوات ضروریه معاشیه خود
باشد، البته معلوم است که درین صورت معنی حیات
در نظر انسان حقیقی باید خیلی ناقص و دنی بنماید، زیرا درین
حال فرقی برای کلیه انسان از بقیه مخلوقات نخواهد بود،
پس بهترین مشاغل فکریه برای انسان در مدت حیات
چسبیت، بلندترین مشاغل فکریه که با عنوان انسانیت

مطابق کند فکر و وطن خواهد بود، زیرا وطن عبارت از همان
 محیطیست که تربیه و نشو و نما و تمامی مادیات در آن واقع گشته تا و اجداد ما
 مدیون همان محیط باشیم انسان یک حیات غیر از حیات
 مادی هم دارد و آن بلندترین و شریفترین درجات حیات است
 یعنی حیات روحی، ناموس، شرف، وقار، ماضی و استقبال
 همه را جمع بهمین محیط است، یعنی وطن، حیات روحی ما، همین
 اقتضا دارد که باید از مدافعه و کوشش در ترقی وطن خود دار
 نگسیم. این حیات گاهیهی ممت را هم در مقابل این سعی و
 مدافعه اقتضا میکند، که آن ممت را عین حیات میتوانیم
 گفت، هر خطر یک نماید بوطن باشد از در آن هیچ فرد خلاص نشود
 نمیتواند، زیرا روابط مطمئن و عمیق و وطن در حیات فرد حتی رگبای
 آن با وطن دارد و را با ستراحت و اطمینان نمیکند ارد، حیثیت
 و وطنیت یکی از مشاعر کتبیه نیست بل فطرت غریزیست
 حتی در حیوانات هم موجود است و وطن متمدن باشد یا متوحش گرم
 باشد یا سرد، متمول باشد یا فقیر، این همه در نظر متوطن اثر ندارد

تنها الفئیکه با خون فرد آبیخته باشد بوطن مخلوطست. و این
 مشغله را که گفتیم اثر از امور ثانوی نیست که ایفا و عدم ایفای
 آن در انسان مساوی باشد زیرا همه مساویند بدترین امور
 نامشروع و محض حقوق است، بهضم کردن انسان تمام خود را
 خیلی امر محذور و منفور است و هیچ وجدان آنرا قبول نمیکند،
 این در مقابل مادر فردیست، چه جای آنکه مادر عمومی باشد
 وطن همان زینتی است که در اکناف آن گردش کرده
 بحاصلات آن تمیبه جسم و بناظر آن تمیغ نظر، و بمعلومات
 آن توسعه فکر میکنیم. البته در صورت این مدیونیت، عدم
 تفکر در مصالح و مشاغل آن بهضم حقوق پیشود، و معلومست بهضم
 حقوق بدتر و دانی ترین کار ناپاکست که انسانی آنرا مرتکب پیشود،
 پس انسان نباید تنها مشاغل فکر پیش خود را محدود و سنجش است
 معاشیه گرداند، زیرا این تحدید شایان اسم جنسیت او نیست،
 بلکه باید اول ترین مشاغل فکریه او فکر وطن باشد چه باین فکر خود
 علاوه بر اینکه از بهمت بهضم حقوق خود را خلاص میکند، خود را شایان

تسمیه بعنوان انسانیت یسازد،

(ترمیم و وطن پروری)

در بحث گذشته معلوم شد که باید انسانرا غیر از مفکورات
حیات یک مفلوره دیگر که شایان تطبیق را بعنوان آن دانسته
باشد لازم است، چه مشاغل انسانی نباید تنها مصروف
تنیته امور خسیه حیات باشد، یا چنانچه نباید تنها عبارت
از تلهذات مادی حیوانی بدانیم، بلکه انسان باید همان میراث
روحی و عالی خود را در اظہار و اعمال کند، در این نوع علویت
فکرے بہترین مشاغل را فکر وطن قرار دادیم .

برای دانش و فکر وطن تنها اقرار بصحت این رای
کفایت نمیکند، چه، انسان بجز اقرار بیک حقی عامل
آن گفتہ میشود، بل عامل آنست کہ فعلا آن حق را اجرا
بدارد، و از حقوق اولیه بر انسان حقوق وطن است،
پیشتر دانستیم حقیقت ہر امر را کہ بر مای پوشاند عادت است

تسمیه بعنوان انسانیت یسازد،

و بهر انسانیکه پرده عادت را از مقابل چشمان خود دور کرده بتواند
 حقوق و وطنیه را نیز بکمال صحت و دقت دریافت کرده میتواند
 علاوه بر این اگر کسی در معانی کلمه انسانیت که عنوان اوست
 تدقیق نماید، و همه مقدمات خود را که از محیط وطن گرفته است
 تحلیل کرده بتواند، البته منزلت و ضرورت ایفای این حق
 از واجبات اولیّه خود قرار خواهد داد.

در این حال برای ایفای این حقوق چه باید کرد؟ باید
 بزرگی از مطالعات و افکار خود را بر شمول وطنیه محدود ساخته
 نفس خود را بر این مطالعات عادت و تمرین بدسیم. بعبارت
 دیگر نفس را بوطن پروری تربیه بدسیم تربیه را پیشتر دانسیم
 که توقف ندارد، بلکه انسان بقدر دوام توجه خود آنرا قابل
 امتداد و دوام ساخته میتواند، بر هر فضیلت و اخلاقی که
 بخوانیم خود را تا آخرین اوقات حیات هم تربیه داده میتوانیم.
 پس باید خود را و اولاد خود را بوطن پروری تربیه بدسیم. تا بهضم
 حقوق متهم نباشیم. وطن پروری بر انسان صرف نظر کردن

از مصلحت شخصی خود اعتنا نمیکند، بلکه مقتضای وطن پروری
 اینست اقلاب هیچ کاریکه مصلحت وطن در آن شرکت نداشته
 باشد اقدام نکنیم. و اگر حسن ایفای حقوق وطن در فریضه
 باشد، البته گذشتن از منافع شخصی هم در مقابل حقوق وطن
 نزد ^{حجت} همیشه حق شناسانه امر بزرگ نیست اما مانند
 مجاهدینیکه بعقیده صاف جیاتر او سیله دفاع از وطن خود میسازند
 نروا آنها بدل مال و جان و صرف مجبور در راه وطن بالاتر از هر چیز
 میدانند که جیات انسان نه تنها عبارت از حرکت
 در دایره منافع شخصی و تمتع بلزاید کوتاه و زود زوالست. بلکه
 جیات را عبارت از جهاد در راه ترقی نوعیت و پیشرفت
 بشر میدانند.

و اگر حسن ایفای حقوق وطنیه در انسان بمقدار همان
 مجاهدین و فداکاران عالی همست نباشد، باری اگر در هر شخصی
 مصلحت وطن را نیز شر یک سازد باز هم ملقب شدن
 بوطن پروری استحقاق خواهد داشت مثلاً: زارع، صانع،

تاجر، از باب قلم و فنون اگر هر یک از اینها در حین ایفای
 مجریات مصالح خود مصلحت وطن را نیز مد نظر داشته باشند
 بدینسیبیت نتیجه اشش ترقی و تعالی عموم ملت و وطن خواهد
 زیرا در آنحال هیچ امریکه مضر و وطن باشد از جرگه ^{نسبیه}
 اعمال آنها صادر نخواهد شد، پس چرا تعالی و وطن سر بیع السیر در
 و پیشرفت آن دوام نباشد، اگر تنها مقدار افتخاریکی از جان
 وطنیه تصور شود فایده و وطن پروری را میتوان گما هو حقه درک کرد.
 و مقدار اهمیت و وطن پروری را میتوان شناخت، لذتیکه
 برای انسان از مترقی بودن عائله خودش نسبت بدیکه عائله
 حاصل میشود خیلی زیادست، همچنان افتخار و تلذد و سر بلندی
 که برای او از مترقی بودن وطنش نسبت بدیکه او طان حاصل میشود
 دایره وسیع تر دارد.

چون حیات عبارت از تقدم و ترقی است باید انسان
 حیات خود را بدون ثمن و خارج دایره غرض حیات نمانده خود را
 بلوازم و اقتضات آن داکما تربیه داده حیات را بهمان معنای

اصولی نمودش امر را نماید.

۳ حسن پیروی افکار ملت است بر وراثت اعیان

والا نصرت

ما همیشه در اطراف اخلاق و فصاحت عمومی راجع ترقی و سعادت
 مملکت چند کلمه مترادف را می شنویم و میخوانیم که آنها: اتحاد،
 اتفاق، یگانگی میباشد بلی این امر معقول و بدیهیست
 که علت و سر ترقی هر مملکت راجع با اتحاد و اتفاق افراد آن مملکت
 مگر اینرا باید دانست که ذرائع اتحاد و اتفاق چیستند ؟

ملت عبارت از مجموع افراد پرکنند و متشکلی است
 که جماعه های خورد و خورده ها و قصبه ها و شهرها و وطن از تشکیل
 میدهند، آیا اتفاق و اتحاد این جماعه های متباعده چه طرز حاصل
 خواهد شد. البته هر ذریعه که سبب این اتحاد و اتفاق
 گردد همان ذریعه یگانه سبب ترقی و سعادت ملت خواهد بود!

ما وطن عزیز خود را در این بحث مورد مثال می آوریم: وطن مقدس
 افغانستان، از ایلات و قصبه ها و شهرها و ده ها تشکیل یافته است
 که همه زیر عنوان کلمه «د افغانستان» که عنوان هر فردی است جمع می آید
 آیا نقطه تمرکز ارتباط عموم این افراد بی که بهمین عنوان یاد میشوند
 کدام است، بدیهیست مرجع همه امور تجاذب و تماسکشان
 بیک دیگر ذات اعلی حضرت بهایونیت است. که ایشان اوقات
 و حرکات حیاتی خود را برای تدبیر شئون بهمین نقطه مرکزیت
 و ارتباط عموم وقف نموده اند. بعبارت اخری سزا تجاد و اتفاق
 که مرجع همه ترقی و سعادات این ملت عزیز است، همان
 ذات بهایون شان میباشد.

جای مابعد

حالا که مظهر یا ذریعه اتحاد و اتفاق ملت را دانستیم
 به بینیم که خود آن اتحاد و اتفاق چه معنی دارد، بعبارت دیگر این
 اتحاد و اتفاق عبارت از چیست؟ اتحاد و اتفاق ملت
 عبارت است از تعقیب و پیروسی کردن ملت بیک
 نوع آرا و راه مصلحت های عمومی و سزا تمام افراد ملت

بهر نقطه وطن در خصوص مصلحت های عمومی خود بیک نوع آراء
 پابند و متفق باشند، و معلومست این هم بدون از مرکزیت
 و بدون یک نظر عالی و مراقب امکان پذیر نیست، زیرا اگر چنین
 نباشد هیچ صورت افکار ملت علی الاطلاق ملتفت
 و پیر و یک امری نمیشوند. در اینجا مسئله منتشر شدن
 تعلیم را در وطن خود مورد مثال می آریم :

ملیت و ترقی هر ملت متوقف بر مقدار علمیت
 افراد آنست. پیروان این فکری از احتیاجات بزرگ
 و اولی ما بود؛ اعلی حضرت شهر یاری که مرکز ارتباط آراء و مراقب
 درک احتیاجات ملت اند نظر تمام افراد وطن را باین نقیصه
 ملتفت فرموده بود و رایج نشر علم را فراهم آوردند، همین بود که هر فرد
 عزیز افغان تحصیل و تعمیم علم را نقطه سعی خود قرار داده همه افراد
 ملت در تحصیل این مصلحت خود متفق گردیدند.

حریت مملکت که مقدس ترین مزایای یک جامع است

مغضوب بود، فرضا اگر بعضی افراد از این مغضوبیت اطلاع

عجب کن

ولی این واقفیت آنها نتیجه نداده بود، زیرا پیش کدام از آن نقطه
ارتباط و مرکزیت عمومی ملت بنوده است، اعلیحضرت شهریار شهید
که مرکز ارتباط و تمسک عموم ملت اند اولین عزم خود را سوی
این لقیصه فرموده، بیک ارشاد و رشادت تمام ملت را وادار
باسترداد حق شان نمودند، همه ملت نیز به تفهیم این ارشاد
که جزو عظیم مزایای حیاتی آنهاست بکمال اتفاق عطف توجه
نموده ان حق مشروع خود را بشجاعت مستر و ساختند.

پس داشتن حسن پیروی افکار ملت پرورانه اعلیحضرت
شهریار غازی فریضه هر فردا فغانست، زیرا این پیروی
در حقیقت عبارت از ارتباط یسلسله مقدسه اتفاقیه ملت

است، بعبارت دیگر این پیروی مظهر اتفاق و اتحاد ملیست.

حسن وطنی در حین ایفای وظایف مسلیکیه

چیزهای ظاهری برای انسان مرئی بوده بوجد و کیف آنها
دانما متحس میشود این تنها صفت انسان نیست
بل حیوان هم باین صفت معروف است، هر چه که ظاهری

و عیان باشد، بوجد آن متخس میشود، ولی عزیت شعور انسان
 نه تنها بدیدن امور مادیه ثابت است. بلکه عزیت و فضیلت
 آن در شعور و احساس با امور معنویه دیگر است که تنها خودش
 با دراک آنها اقتیاز دارد.

مثلا در حیات انسان می بینیم که او مسلک های مخصوصه را
 انتخاب میکند، یکی بچار دیگر می معمار، فریقی تاجر دیگری مستخدم
 در مسلک حکومت اگر تنها بقیاسات و استدالات ظاهر
 نظر کنیم دیده میشود که هر یک برای تنها مصلحت خود آن پیشیه را
 گرفته است. ولی حقیقت امر کاملا در این استدلال
 ظاهری موجوب نیست، بلکه با امور معنویه و اسرار این مسالک
 وقت نظر باید کرد. مثلا کسی که در مسلک حکومت متنظم بوده
 امور معاشیه خود را از این راه گذر تهیه میکند، ایا باین
 مسلک او چه اسرار و بنی برچه اولیات است حکومت عبارت
 از پیشیتیکه تدبیر و تنظیم و تهیه مصالح وطن را بدوشش گرفته است
 و مستخدم حکومت فردیست که زبیهین بیئت خادم مصلحت

ملت حقه را از بین خدا کمتر خود را بآن سپاریده است پیشتر صحبت ^{مستعد}
 وطن پروری برای ما ثابت شده است بنا بر متابعت از تباط افراد لازم میآید
 که هر یک در داخل دایره مصلحت وطن کار هر مانافع خود باشد زیرا بدو آن ازین ^{بعد}
 فلاح حتمی و دائمی کمتر میسر خواهد شد این فیض در مقابل عموم افراد وطن ^{است} اعلیٰ مخصوص
 مستحقین حکومت که کل اعمال مسلکیه شان در دایره منافع وطن است پس
 درین حال بهترین صفات او همینست که در معنویات حال خود دقیق نموده ^{حقیقت} آن
 آینده خویش واقف گشته در همین ایام و طیفه مسلکیه خود و حیثیت وطنیت را در دل ^{نشسته}
 بداند که این مسلک من ^{حقیقت} یکی از وسایل ترقی و وطن منافع آن را ^{حکایت}
 راجع است و مدیونتهای خود را در مقابل وطن فراموش نکند و در ^{طن} مصلحت و
 در هر منفعت خویش آمیزش دهد زیرا هر منفعت حسن ^{طمانند} است هر چه در ^{او را}
 طبعاً در منفعت گم خواهد بود چنانچه ^{مضرت} در هر یک ^{مضرت} و منفعت درین ^{مضرت} است

۱۱

وَظَائِفُ خِدْمَاتِ مِلَّتِ

دولت با اداره امور داخلی و خارجی ملت موظف است جمیع ^{مصلحت} عباد
 و اشکال انیکه بین افراد واقع شود لشخیص ^{احتیاجات} ملت و تهیه لوازمات
 رفع آن احتیاجات حفظ موازنه بین قوه نامی خود و قوه نامی دول غیر مراعات

عدم وقوع تعدی بر حقوق یکی دیگر افراد حفظ کیان و وحدت ملت این
همه وظایف راجع بدولت است، که هر یک از آنها در تحلیل اشباعت قوه
متعدد که هر کدام از آنها وظایف مخصوصه محوره است تشکیل میابد.

شانده از امام ما

پولیسها

برای برامتی حکومت در کار است، که آن حکومت نظایات
و قوانین و نقشه های سیر مخصوصی را لازم دارد تا بتدریج آنها عدل
در بین افراد تأمین تواند چون در هر جامعه افراد مختلف که مسالک
متنوع را سالک اند وجود داده، بعضی عدالت پرور اند که دایم حقوق
وظائف خود را مرعی داشته از حدود آنها تجاوز نکرده سعادت را در قناعت
بر جمود و سعی خود ادا می تر میداند، برخی شرارت و کسالت و پستی
بر طبع آنها غالب آمده از حقوق خود متمسک و تجاوز کرده و تکالیف مترتبه
که این اخلاق و طبایع، و بیقیدی بعضیها و تجاوزشان بر دیگران اعنیت
جامعه را متزلزل میسازد، از جهت دیگر قوانین نظاماتیکه بر طبق مصلحت

عموم بوده باید کل سیر و احکام آن باشند حکومت عموم را باطاعت آنها
باید مجبور گردانیده و همیشه در مقابل همان اشخاصی که محل امنیت عموم هستند
باستعمال قوه قهریه مجبور میگردد و این بدون از دشمنان یک قوتیکه و آنها
در مراقبت مردم باطاعت قانون مکلف باشند بدینگونه صورت امکان

پذیر نیست. و این وظیفه محول است بقوه های پولیس و زندان
اغلباً وظیفه این دو قوت را بر امور است که پیشتر مانع وقوع جرم
مثلاً پولیس تا باید اقدام در حرکت و کوچهای شهر منتشر بوده مردم را از هر آنچه
موجب اخلال امنیت عام باشد مانع گردد، و آنانیکه مخالفت ورزند
بقوه جبریه ایشانرا بجز تحقیق ابتدائی پولیس جلب نمایند، و چون آنها در
هر نقطه شهر مانع عظیمی برای وقوع جرائم و امور مخالف امنیت عمومیست
مثلاً هر موتر و گادویان بجز در یک مینند در هر نقطه پولیس منتشر است گاهی
از اندازه سرعت، رفتار یک برای موتر و گادی در داخل شهر نامعین
باشد نیز ترسوق نماید زیرا میدانند که پولیس در آن گذشته و تحت سطر
و مجازات قانون خواهد آورد پس در صورت یک خطر عظیمیکه احتمال
وقوع را دارد از بین رفع گردید، و اگر پولیسها نباشند البته خوف

ژاندارمه با محافظت کردن بر مواقع مهمه که بودن مراقب بر آنها لازمه
باشند قیام نمایند.

نظر با اهمیت خدمات و وظیفه ما پولیس حقوق ایشان در دایره
خدمات شان نیرو و سوت دارد، مثلا بر هر منزل یا موقع یا شخصیکه
گردد، آنرا تفتیش و تحقیق و توقیف کرده میتوانند. زیرا پیشتر دستگیر
پولیس اغلبا دایره بر سعی کردند منع وقوع جرمیه ما، یعنی حتی الامکان
کوشش شان بر این باشد که نگذارند کسی مرتکب یک جرمی باشد
اگر چند از شهر در یک منزل جمع آمده بخوابند برای ارتکاب یک جرمیه
سرقت یا غیر آن مشورت و تدبیر نمایند و پولیس باین امر آنها یکی
از ذرایع مطلع گردید اگر درین حال حق جهاجست و تفتیش آنها را دارا
منزل نداشته باشد البته نمیتواند که مانع وقوع جرمیه پیشتر از وقوع آن گردد
و نیز هر که مخالفت او را عمومی را در محلات معینه قانونی بنماید آنرا توقیف
و بزرگتر مجازات و ستمنطاق جلب کرده میتوانند.

خلاصه اینکه ژاندارمه و پولیس در محتملین مظالم و اسباب امنیت

است انتظام و قوه آنها دلیل بر کثرت امنیت عمومی و رفاهیت اطمینان خلق است.

عکسها

حیات میدان تنازع عظیم است هر فرد و حزب جامعه در مقابل خود
 منازعه این دشته فلاح و کامیابی بل تفوق را هم بر کثرت منازعه این
 خود داشته در راه این تفوق صرف وقت و مجهود دارد، هر جامعه که
 از تیار می برای این میدان منازعه منصرف گردد، در مقابل منازعه
 و مبارزه این مقابل خود یکی از وسایل تفوق و محافظت را بیازد.
 هر جامعه برای خود سعی دارد که منزله بزرگی را در بین جامعه
 دیگر دارا باشد؛ زراعت، صنعت، تجارت، مخترعات و کشفیات
 او در دیگر جامعه را رنج باشد، سعادت و می اقتضا دارد که جامعهای
 دیگر محتاج محصولات و تجارت و مخترعات او باشند بعبارت دیگر
 هر جامعه سعادت را برای خود خواهد داشت، و سعادت تفوق را
 اقتضا دارد. و این تفوق مطلب هر جامعه است، از نیست که تنازع و
 کافی در بین آمده است، هر کس برای تحصیل سعادت خود مجبور است
 مانع حصول سعادت دیگران گردد، یا اقلاً در حصول آن تعویقی اندازد.

شاید در خاطر بگذرد که این تنازع موجب تعطیل ارتقای جامعه ما
 خواهد بود. اگر چه ظاهراً این تنازع بعد از ترقی جامعه ما دلالت میکنند
 اما در حقیقت بالعکس این تنازع برای هر جامعه که ضرورت و منفعت
 و ترس عادت را درک کرده باشد وسیله بزرگ برای رسیدن باوج علو^ت
 و ترقی گردیده است و مسلم است که سرعظم در ارتقا بشریت احتیاج است
 از اینست که بزرگان گفته اند: «احتیاج مادر ایجاد است» این سعی و تنازع
 هر جامعه را بسعی کردن و ادار بسیار و خوف عقب ماندن و انحطاط
 در مقابل بچشمها او را بحرکت و سعی مجبور میکنند. و اگر این تقابل
 و حثت تفوق و ترس سقوط نمی بود هیچ سعی بزرگ و فوق العاده
 دیده نمی شد. چنانچه اگر یک جامعه انحطاط از این سعی منصرف گردد، آنرا
 او که بالعکس بیدار استند فرصت را مغتنم شمرده، میدان را
 برده. برای پیشترتوسیع لطاق اقتدار و و دارائی خود آنرا بسیر
 مستقیم یا اقلاً ضعیف میسازند.

هر جامعه باید علمای عظیم، رجال کافی، سرمایه بزرگ،
 اختراعات و کشفیات جدید، زراعت متقدم، تجارت وسیع

دشمن باشد، خلاصه اینکه احتیاجات حیات را دارا باشد
 برای تحصیل و بعمل آوردن احتیاجات افراد جامعه فرقه فرقه
 و طایفه طایفه، حزب حزب شده هر یک تهیه نوعی از
 احتیاجات را بدوشش گرفته آنها نیز در مابین خود در تفوق
 تقابل داشته هر کدام سعی دارد باینکه وظیفه محوله خویش را
 بهتر انجام و تکمیل دهد.

این فرق و طوایف را از شهرنماز عین جامعه نامی دیگر که
 محفوظ میدارد؛ نتیجه زحمات آنها را که تأمین میکند؛ جامعه نامی دیگر را از
 حمل کردن برقیو اتعاب آنها که باز میدارد؛ تجارت و حقوق شانرا در خارج
 دایره وطن عرض حرمت آنها را از حمله با خارجی در داخله این دایره مقدس
 که محفوظ داشته و مدافعه میکند؛ این وظیفه همه بدوشش "عسکر" است، عسکر آنها را از
 همه خطر مطمئن میگرداند.

هر ملتیکه عسکر آن منظم و وظیفه شناس باشند، هیچ مملکت
 دیگر بر حقوق آن تعدی کرده نمی تواند، تنها بودن آنها کفایت
 میکند، برای دفع آنها از اقدام به هر نوع تعدی که نخواهند در سایه

عکس مصنوعات و تجارت و حرمت ملی خود را در جامعه های، دیگر محفوظ
و ترقی داده میتواند.

حکمه یا

حیات افراد جامعه متوقف بر تعاون و تبادل منافع با یکدیگر
است. مصلحت هر یک بر تون مساعی دیگر است بیچ کدام را ساساً
کُل احتیاجات خود را برای خود تهیه دادن نمیتواند، بلکه همه برای یکدیگر
خود کار داشته بذریعه همین تبادل اسباب و لوازمات حیات ترا حاضر و
آماده میسازند. درین بین هیابینت اخلاق طبایع و افکار بل اختلاف
در هر چیزی حتی در مقدار مطامع و مطالب افراد نیز موجود است، درین
ارتباط و تبادل خصوصاً که اختلافات هم در بین موجود است، طبیعی است
که سؤ تفاهم، منازعات در بعضی احوال، ایهمال یکی از افراد مصالح
دیگر بمنوع خود را واقع میشود. برای رفع سؤ تفاهم و فیصله کردن
منازعات، یا مداخله از کسیکه در حقوق او ایهمال شده باشد، باید بیستی
مکلف شود، و الا رسته این تبادل شکلیده جامعه انحلال میا بیهتیمائی

که بتادی این وظائف مکلف اند محکما گویند .
 وظیفه محکمه نیست که حق منصوب یا مهمل بر فرد را تایید داده باشد
 حکومت آنرا استرداد نماید، عدل که بزرگترین رشته های ارتباط جامعه
 میباشد، مظهر آن محکمه است. بذریعہ محکمه آن حق منصوب یا مهمل خود را
 استرداد و بحکمت انداخته می تواند، اگر محکمه مانع شود مصائب متعدده نصیب
 هر جامعه میگردد، که نتیجه آنها انحلال جامعه و تباہی افراد آن میبود، هر قومی
 حق یک ضعیف را گرفته نمیتوانست. وضعیف بمقابل بدون از تسلیم نیست
 دیگر چیز برایش گیرد، نتیجه این مصیبت در جامعه چه میبود؟ البته در نتیجه ضعف
 مضحل میگردد. بعد از با هم در بین نزاع افتاده حقوق یکدیگر را غصب میکنند
 بالاخر همه تباہی و بد حالی میرسیدند، این ضرر عظیم را محکمه رفع و دور ساخت
 است، هر که حق دیگر را غصب نماید، یا در ایفای آن اہمال و رزدی
 شخص متعددی علیه می تواند محکمه عارض گردیده، بعد از این محکمه حق وی را تایید
 نموده بذریعہ قوه حکومت آنرا می تواند استرداد نماید .
 اگر معترضی گوید هر گاه استرداد کنند حکومت باشد پس تشکیل یافتن
 محکمه چه ضرورت داشت، چرا متعددی علیه در چنین حال حکومت عارض

نمیشد و بذریعہ آن حق خود را مسترد و نسیاخت ؟
 جواب اینست که حکمت در تشکیل یافتن محکمه نازنہا محض تا میسر
 حق عارض است بلکه غرض تحقیق و تدقیق و اتیان حق عارض است ،
 چه ممکن است عارض غلط او عامنموده باشد ، یا اینکه در تقدیر حق خود مبالغه
 گرفته باشد ، لذا لازم آمد که پیشتر آن حق و مقدار آن اثبات گردد تا اینکه حکومت
 در صحت استرداد از حقانیت او اطمینان حاصل باشد ، و این تحقیق و اثبات در
 محکمه میشود . بعد از آن تا میسر محکمه نزد حکومت سند تنفیذ مطلب عارض میگردد
 و اگر این تحقیق و اثبات نبود ، هر کس میتواند بدون اثبات و حقایق
 دیگر انرا بدادن یک مدعی بیامی غلط بذریعہ حکومت مجبور سازد ، پس محکمه نازنہ
 عدالت هستند و بزرگترین عوامل در تشریح عدالت است و مویان محکمه نازنہ
 محکمه تمیز حق و باطل را میکند ، انہائی را که حقوق دیگر را اغصب کرده باشند
 و کسانی که از حق خود بیشتر ادعا داشته باشند انرا میشود .

امورین ملکیہ

امورین ملکیہ قسم اعظم افراد عالمین حکومت هستند ، اغلب تشبیه است بزرگ
 حیات اجتماعی بدو مثل ایشان است بہیئت بائیکہ در پامی تخت و عہد

مملکت بترتیب و تسهیل شعونات حکومتی افراد مکلف اند زیر عنوان با مورین
 ملکیه میآیند، نظامات و قوانینی که ذکر اهمیت شان پیشتر آید به دست منفذ
 و مجرای آنها با مورین ملکیه است، و این با مورین ملکیه بهترین مطالب حیات
 با نظام شهرست کسکه در مجرای عملیات این طبقه جامعه امعان نظر نماید،
 از حیث تنظیم اعمال و مراتب آنها و تعیین حدود شان می بیند، اولین
 پیشینی که در اعم آن پیشتر از همه متوقف بنظام است ایشانند، کمترین به
 ترتیبی با اندک اعمال، اعمال افراد این طبقه را در هم میزنند، از بس متوقف
 بودن اعمال شان بر یکدیگر هر کدام منزله چرخهای ماشین را در مقابل
 یکدیگر خود دارد، اثنای حرکت اندک خلل تعطیلی که در وظیفه یک چرخ
 یا پرده پیاپی افتد تعطیل آن در کل ماشین اثر کرده خلل آن ظاهر میشود.
 اولین صفات این طبقه شدت پابندی شان بقوانین و نظامات
 و وظائف خود است، اعمال رسمی آنها همه داخل دایره تطبیق و اجراء
 قوانین و نظامات مملکت است، مزیه اولیه فرد شان مواظبت بر
 ایفای وظائف میباشد، که الزم ترین امور در این مواظبت مراعات
 شرایط امانت است، مقدم تر بر اغلب طبقات جامعه این مواظبت و مراعات
 امانت لازم با مورین ملکیه است، زیرا حکومت مرتب و منتظم اولین

اسباب سعادت جامع است، و در حقیقت امورین ملکیه جزء اعظم حکومت
اند، که لزوم این نظام و ترتیب راجع بایشانست، زیرا نظریات و مطالب
حکومت که همه راجع بر فاعلیت مملکت است، امور ملکیه بمعروض اجرا و تطبیق میرسانند
همچنانکه قوای عسکریه مملکت بمنابه اعضا و آلات دفاعیه جسمی است که حیات
و توازن او را از تعدیات و بی نظمی های خارجی محافظت میکند، نیز
بسیات های ملکیه در مقابل بماتند اعضا و داخلی جسم اند که وظیفه آنها
ترتیب و نظم شؤونات داخلی جسم است.

در این حال سلوک افراد امورین ملکیه در حدود وظایف رسمی شان
باید از دایره قبولیت خارج نباشد زیرا یکی از وسایل تسهیل حیات اجتماعی
که صلحت خودشان وابسته بآن است بر عهده دارند، چه در نسیم و وظیفه آنها
تطبیق و اجرای قوانین مملکت است، که اطاعت با و امر قوانین او از
صفات فردیت پرور است، چه سیکه بقوانین اطاعت نداشته باشد اعمال
وی از عادات و حیثیاتیکه بآداب قیود النسایت پیچ پاندمی ندارند تفاوتی ندارد.

گفتار هفتم

انسان در حین تولد ساده و خالی از کل امور تمیزیه خلق میشود، از
عقل، فکر، پوشش، سخنش، ... محروم میباشد. اگر همین مخلوق بیچاره صورت

بزرگ شود، بلکه نیست که تنها بغیر از لذت و آلام محدودده که دائر بر خوردن
 و نوشیدن و خوابیدن باشد مفکورات و شعور وی دیگر محوری نخواهد داشت
 و البته چنین شخص برای این جامعه بزرگ یک فرد متعقل و فعال و نافع را بکار
 دارد و هیچ دردی نمیخواهد خورد زیرا با مردم ^{ترتیب} و تبادل اعمال و
 مساعی دارد، و اعمال و مساعی بشری لوازمات و قابلیت‌های عادی که
 اقتضا میکند که باید افراد دارای آنها باشند. اقلاً معلومات ذریع
 تفهیم و فهم مطالب و ضروریات و وسایل تهیه آنها لازم است، برآ
 این مسئله باید ذریع تفهیم مطالب را در محلی که خودش حاضر نباشد دارا
 باشد، که براساس این نوع ارتباط و تسهیل تعامل کتابت و قرائت اخترا
 شده است، و الحقی که قرائت و کتابت یکی از بزرگترین عوامل در برودا
 بشری گردیده است، باین وسیله یک فرد میتواند که بدو درترین نقاط که
 حاضر نباشد مطالب خود را بصورت کافی تفهیم کند. بل میتواند احوالات
 خود را برای قرون و عصرهای آتی بگذارد. این وسیله بزرگ ارتباط
 انسان در مکتبها در یافت و تعلیم کرده میتواند.
 در اول محبت گفتیم برای اینکه انسان در جامعه خود عضو عامل باشد

مدنی

باید دارای بعضی معلومات و از سر راه بعضی امورات کون مطلع باشد
 و تنها کتابت و قرائت کفایت نمیکند و الا حاجت بتامیس
 مکاتب نمی شد چه هر کس بتواند خارج کتب هم دارای سواد
 شود بلکه علاوه بر سواد داشتن یک فکر و عقل سلیم برای پیشبرد
 لازم است تا بتواند سختیات و اقدامات و می غلط و خارج دائره
 صواب نباشد، اگر چه قوه مفکوره و تعقل در انسان طبعاً موجود است
 و لے ب حرکت افتادن اینها تربیت و ریاضتها را بکار دارد. همین است
 که در ابتدای مراحل حیات قبل از اینکه انسان در سلك افراد
 عالمین جامع منضم گردد و در همان چینی که قوه های عقلیه در حال
 نشوونامای خود هستند، او را در کتب میگذرانند، در اینجا تربیه
 و ریاضت بائیکه برای او در حیات لازم است، بترتیب
 و نظام مخصوص تعین میشود.

مزیت بزرگ انسان همین است که در میدان مبارزه
 حیات امور و عوارض و شیائیکه از زیر نظر وی میگذرد باید آنها را
 برک کرده بتواند، هر چند عقل او در مقابل آن امور و عوارض

ساکت و ثابت مانند همان قدر متلذذ و مستریح شده میتواند. بدترین
 مرضها آنست که نوع و علامت آن فهمیده نشود. چنانچه نیز شقی ترین
 حیاتها همان هست که حوادث آن خواه خوب خواه خراب در کس
 تشخیص نشود. برای پیدا کردن عقل سلیمی که در مقابل عوارض امور
 حیات ساکت و ثابت مانند بهترین وسیله مکتبهاست، زیرا فکر را
 ب حرکت و درک عادی میسازد. اسرار و قواعدی را که انسان
 بیخ وجودش از آنرا غافلتر نباشد. در ضمن همین تمرین دانسته
 ساختن همان امور که با بستی انسان با آنها مطلع بوده از
 دانستنشان مستغنی شده نمیتواند یادماند.

این منافع اولیه هست که در دوره های ابتدائی آن کسب
 میشود، تا آنتهای این دوره عقل و فکر انسان از خواب و بی ادراکی
 و مستی برآمده بیک حال حرکت و عمل داخل میشود. در دوره های
 دیگر منافعیکه انسان از مکتبها کسب کند عالی تر ازین منافع
 است، چه آنرا از اسرار و قواعد هر فنی که بخواهد با آن
 متخصص شده برآید خود مسلک حیاقی قرار دهد مطلع و واقف

کامل میسازد و علاوه برین مکتب در متعلّیین یک اثر بزرگ شایان
 وقت را ظاهر میکنند؛ همه میدانیم اسس الاساس کون
 انتظام است، این عالم بزرگ را که از ذرات و امورات
 متناقضه تکوین شده است جز انتظام دیگر چیزی نگاه
 نداشته است، سردی و گرمی، خشکی و تری، سبک و گران
 همه در عالم کون موجود است، موازنه و انتظام یگانه عظمت
 دو اتم نپساور مقابل یکدیگر گردیده است، ازین بالاتر اگر
 نظر خود را سوی افلاک معطوف سازیم می بینیم که سیر
 بزرگ در حرکت و دوام آنها نظام گردیده است و نظام
 یکی از صنعت مایه بدیع خالق جلالت عظمت و مایه جوالم
 می بینیم، از آنجمله حیاتیات مخلوق عجیب و ضعیف انسان
 است، شقاوت و سعادت و میوه بسته بهین سراسر است
 این نظام که بر کل کائنات حکم فرما است، انسانکه در
 حیات خود پاسبند یک نظام مرتب و معین نباشد
 اندومی هیچ الطمینان و فلاح را نباید بداند و کسیکه بیک نظام

منتخب و معین پیرو باشد، البته بمانند سابقه است که غایب
 مطاوع به خویش را بدقت ایفا میکند، و چنین اشخاص از ما غنی خود
 را غنی، و از حال دهنده و از مستقبل خویش مطمئن میباشند.
 مقصود از نظام تعیین غایات حیات و اتباع مقتضیات آنها
 یکسره طور متناسب است. و این بدون آنکه از حقوق و ایفا
 تکالیف بقدر حد و معینه و مناسبه بدگر صورت
 امکان پذیر نیست.

مکتب در متسلم روح نظام را یک طور غیر محسوس
 سرایت میدهد. در جامعه از انسان مطلوب است که باید
 ممکن از امر حیات و جلب منافع بوفق رسوبات و عادات
 عمومی خواه قانونی یا اخلاقی باشند در آن منقاد و ساری
 باشد. در جامعه لازم است که انسان متواتراً و بطور دائمی
 برای تحصیل منافع سعی با نتیجه را مواظب باشد، مکتب
 این روح را در او میدهد. بسبب کثرت و دقت مراعات
 نظام در مکتب متسلم نظام عادی میگردد، از مکتب یک

فردی بر آید که نظام مظهر هر حرکت و سکون اوست ،
 بدترین مضربهای روحی انسان که انسان را بیأسس سوق
 میکند تذبذب است ، خصلت مقابل آن استقامت
 است ، از فرایا بزرگوار روحی مکتب پیدا کردن
 استقامت است و در معلم پس مکتبها تنها منافع علمی برای
 انسان نمی بخشند ، بلکه فرایای روحی عاید می رانند بر اسرار
 او عادت میگردانند .

گویا مکتبها یکی از خدمات و وظائف فوق العاده را در جهان
 ایفا میکنند ، زیرا اغلب مظاهر و حسنات بشریت را در اینجا
 انسان کسب کرده میتواند . و اگر حیات را بمیدان مبارزه
 تعبیر کنیم ، باید مکتبها را در مقابل این تعبیر در سس خانه حربی آن میدان
 بشماریم ، بل فوقیت این انور سس خانه های حربی بیشتر است ، چه
 در میدانهای حربی آنها یاد دوشستن طرق هجوم و مانع و اسرار
 نصرت کفایت میکند ، که در آن قبیل مکاتب تنها همین قدر در و من
 تعلیم میشود و در مکتبها انسان علاوه بر یاد گرفتن اصول مقابله

با احتیاجات فلاح و حلیه‌های رفع ضعف، انسان فضیلتها و مزایای
 عده دیگر را نیز بدست آورده می‌وانند.

جامعه که همه فنسرا در آن با سواد و تعلیم باشند، سعیدترین
 جامعه با هست، زیرا سعادت جامعه راجع بدوامرستگی کثرت
 وسایل تفاهم و تبادل افکار که منظر اتفاق هستند، دیگر یادداشت
 امر را کامیابی و تغلب بر احتیاجات. و این دو فضیلت را جامعه
 بذریعہ نشر کتبها نایل شده می‌وانند، زیرا همان مزایاییکه همیشه
 تقسیم انسان آنها را از کتب کرب میکند و همه افراد جامعه
 بآن مزایا موصوف میباشند، راجع سعادت جامعه تنها
 شدت آراء و نابودن و نسایل تفهیم و جمع آوردن خیال عموم
 در یک نقطه میباشد، در صورتیکه همه مدرك و صاحب عقل
 حلیم باشند، البته یک فرد مصلح مقدر شده می‌واند که عموم
 بسوی او رج تعالی و ترقی که اتفاق را بکار دارد سوق کند
 و هر چند کتبها و تعلیم در جامعه بیشتر باشد بهما تقدیر این سعادت
 بیشتر تقصیب جامعه میباشد.

بلدیة ما

معلوم است مقدار ضعف انسان تا چه اندازه است،
 علاوه بر صعوبات و مصایب حیات که دائماً با آنها تقارض دارد،
 اقتضات طبیعی مستمر با او در محاربه بوده است، بعضی تراکیب مخصوصه
 طبیعی، عبارت دیگر همان تراکیبی که کثافت گفته میشود یکی از مظاهر
 مهمه عداوت طبیعت است با انسان، کثافت دائماً فوجهای قتل
 مخفی را که بنظر بیننده نیاید تشکیل و تکوین داده براسه پلاک و مقهور
 ساختن انسان توجیه میکند؛ هزاران نوع میکرو بیها و زهریات را به
 مختلف و سایل برای محاربه او میفرستد، غذا، هوا، لباس، مسکن،
 محیط را از این دشمن حقیر و قوی مخلو پسانزد، و پایین ذریعه جسم و روح او
 زیر فشار خود می آرد.

ولی انسان را کثرت و تعدد انواع و مصائب و دشمنهای خود
 مقابل و مکاره و مغلوب ساختن آنها مانع نگردیده است، بل هر روز
 و آوان برای حفظ و حمایت نوع و شخص خود سلاح نو می را کشف

کرده، بر وسائل نصرت و غالبیت خود و سینه جدیدی را می افروزید
 و استمرار در بحث و کشف و تشکیل قوه های مقاوم و مرت مصر و فیه است
 از آنجمله مدافع کردن او در مقابل اقتضات مهلکه کثافت است،
 این دشمن فعال و قوی خود را بعد از تحلیل و تجزیه کردن برای هر نوع
 از قوه های مهلکه آن یک ذریعه و قایه کشف نموده در تریب آن ذریعه
 سعی و کوشش نموده از آنجمله مساعی در مقابل فوجهای عفونت و یزید
 بلدیة ما را تا سیس نموده است.

مصارف حکومت

در مباحث گذشته نسبت به حکومت برای تشکیل و انتظام یافتن
 جامعه تا آنچه اندازه اهمیت دارد و حکومت منافع و مزایای خود را
 بذریعه استخدام و بکار انداختن عده و افزای از ابالی جامعه بجهت
 ظهور رسانیده میتواند، اعنی برای تنظیم و اجرای شؤونات عده از افراد
 جامعه را که نسبت بوظائف تربیت یافته و لیاقت کافی آنها را
 دارا باشند زیر عنوان خود آورده، اوقات آنها را بایفای وظایف

مرتبه معین مصروف میسازد، این وظایف بعضی بحفظ عدل و نظم
برخی برای ایجاد وسایل بهتر برای جامعه قسمی برای محافظت
موازنه مملکت در مقابل دیگر ممالک و مدافعه کردن اذکار آنها در
حال اعتدال و قحطی حال راجع میباشد.

البته این همه سراد که آنها را از دیگر انتاجات ضروریه برای

مسئله کردن

حیات ملوئی ساخته وقت نشان راتنها مصروف تدبیر و اجرای
شئون و تهیه احتیاجات میگردد اند، باید در مقابل آنها را از جهت
احتیاجات آسوده گرداند، و الا بقدر سبب رفاه و سعادت
جامعه را تهیه کرده نمیتوانند. یا سبب واردات و غیره لوازم
برای تنظیم و اداره شئون جامعه لازم است مصارف نقدیه
بکار دارند؛ عسکر و اسلحه که بزرگترین ذریع حفظ کیان مملکت است
در میدان تنازع حیات عمومی اخراجات و مصارف گزافی را لازم
دارد، این همه خراجات و مصارف حکومت را مالیات و دیگر
رسومات مخصوصه تأمین میکند، گویا مالیات عبارت دیگر عبارتست
از حقه حقی که فرد در مقابل تأمین حال خود در سایه جامعه براسه

حکومت ایفا میکند، مالیات در حقیقت یکی از مظاهر بزرگ بهره‌وری
 و اشتراک و تعاون بشر است. هرگاه بدقت نگریسته شود ظاهر خواهد بود
 مقدار کمی که فرد برای حکومت بعنوان مالیات و یا دیگر رسومات میدهد
 در مقابل تأمینات عدیده که نتیجه بودن حکومت و عملیات آن است
 هیچ تناسبی ندارد جامعه در حال نابودن حکومت وجود ندارد، زیرا
 اقلاً از این نتیجه حکومت تأمین حیات و نتیجه اتعاب افراد است، تنها
 باین دو مزیه اگر نگریسته شود معلوم خواهد شد که در صورت نابودن
 این دو تدبیر هیچ وسیله صورت حیات و حیثیانه قدیم بشر را نمیتوانست
 تغییر داد. صرف نظر از بقیه مزایایی که از تشکیل یا فتن حکومت برای
 جامعه میرسد، پس این تأدیه مالیات یکی از بزرگترین مظاهر بهره‌وری
 و اشتراک افراد جامعه است، زیرا همه مانند شرکاییکه برای یک تجارت
 سرمایه انداز کرده یکساز کرده تجارتنی که هیچ صورت هر یک از آنها، تنها
 تأسیس کردنی نباشند و ایر ساخته میشوند؛ اینها نیز برای تحصیل یک
 مقاصد و منافعی که برای هیچ کدام بصورت افراد حصول آنها امکان
 پذیر نیست بعمل میارزند. همه برای تأمین حیات و مال خود سرمایه

که برای تأمین آنها کفایت کند اندازین نمایند، هرکدام حصه بسیطی را ایفا
 میکنند که در جمله حصه های دیگر افراد جامعه خودش این قسمت بسیط نتیجه
 زیادی را میدهد. در این صورت مالیات حکم قرض را دارد و دو ^{معاشرت} ^{محرورم}
 اولین معانی که در حدود انسانیت مسطور است ایفای حقوق است
 یگانه سرمایه انسان در جامعه شرف یا اعتبار او است، تحصیل این سرمایه
 ممکن نمیشود مگر بجز مرعات ایفای حقوق، هر سیکه از دایره حقوق ^{محرورم}
 نکند. در جامعه اعتبار دارد، و مالک بودن اعتبار بهترین سرمایه برای
 تحصیل هر نوع مطلب آرزوست. کسیکه اعتبار دارد جز باطمینان و ^{لیت} ^{محرورم}
 بدگیر امری اعمال و حرکات وی در جامعه تلقی نمیشود. این بالعکس حالت
 بی اعتباری است، که علاوه بر فقر مادی فقر روحی هم نصیب شخص
 بی اعتبار میباشد. زیرا هیچ قبیل تلذذات روحی متمتع شده نمیتواند
 و در هر موقعی که باشد بنظر بیگانگی و احتیاط تلقی میشود. و شایان کلمه ^{است} ^{محرورم}
 شخصیکه از این دو سرمایه محروم باشد.

عدم ایفای مالیات عبارت از منضم حقوق غیر است، زیرا پیشتر
 دانستیم در مقدار نه منافع حکومت برای جامعه از مقدار مالیاتی که

هر فرد برای آن ایفا میکند بیشتر فوقیت دارد، و این فرق عظیم را تنها شکر
 عموم در سرمایه لازمته التماسی آن رفع کرده است، پس یک مالیات
 ایفا کنند مبتدا کس است که از سرمایه شکر کتی مفت اسرار حیات کرده عمر را
 در سایه متاع بآنها بصورت نا حقانه بگذارد، و مضم حقوق اولین
 امر است که با معانی شریف عالی کلمه انسانیت منافات کلی دارد،
 تا دوی حقوق یکی از وظائف ضروری هر فرد است، بی راحتی و پریشانی
 وجدان قرضدار یا حقوق خوار معلوم است که از اندازه وصف بیشتر است
 تساهل در ایفای وظیفه بدترین بد آموزی ناپست برای کسیکه نفس را
 برای ایفای وظیفه یا ادای حقوق تمرین و ریاضت نداده باشد، دانما
 با همال حقوق غیر که عقبه فقدان اعتبار است اقدام میکند، برای تسکین
 شورش خمیر خویش بهانه نای مشروعیت می تراشد مثلاً برای
 عدم ایفای مالیات میگوید قدر مالیات من امر جزعیت است که در
 واردات حکومت اثری نمیکند، مگر چنین دلیل مشروعیت اینها
 ثابت نمیکند بلکه علامت ضعف شدن خمیر است در مقابل بقیه
 شئون، و ضعف خمیر بدترین مرضهای روحی است برای انسان

مالیاتیکه ایفای آنها بر فرد مقرر باشد، اهمیت کم ندارد و زیرا در حقیقت
 حصه از سرمایه ایست که افراد جامعه بذریعہ آن رفاهیت و سعادت
 خود را تهیه میکنند. دیگر اینکه در ایفای حقوق نباید استعداد و مستحق را در نظر
 گیریم، بلکه مقدار و لزوم ایفای حق را از حیث اینکه حق است باید در نظر
 گرفت، شخصیکه نفس را به مضم حقوق اهل استعداد عادت دهد البته رفته رفته
 ضمیر وی عادت گرفته از مقاومت عاقل مانده از مضم حقوق بیجا بگاز
 هم باز نخواهد ماند، که در نتیجه فقدا اعتبار است، و شرف انسان اعتبار او است.

سکونت

عمران یکی از مزایای بزرگ است که انسان انرا بعد از انضمام در جای
 مالک شده توانست، این بعد از اینکه جز مغاره های کوه ها و دیگر ماوای
 برای التجا از شر و زندگی در جامعه هر یک برای خود مسکنی که در
 عصرها برای خود بهترین شکلها را گرفته است داشته باشد. مثلا اگر حیات
 بشر در دوره سکونت مغاره با تصور کنیم می بینیم که علاوه بر نقائص متعدد
 از قبیل فساد مسکن و عدم قدرت مکان و دیگر خرابیها برای تبادل و تردد

بین خود با صعوبات زیادی دچار آنها میگردد و این مهمترین نقص است
 در حال شدت احتیاج بشر با اجتماع. زیرا در آن حال مجبور بودند که در
 جنبه های کوه یا برای خود مغاره ها بگیرند، هر طرف که پنجا و در چینه کوه یا
 میبود مغاره های آنها نیز همانقدر از یکدیگر دور و منحرف میشد، اما بعد
 از ظهور بچندی حال که جامعه با تشکیل داده بتاسیس عمران شروع
 کردند این تقیصه بر طرف گردیده دشتهای هموار و وسیع را برای خود
 مسکن ساخته خانه ها تعمیر کردند و بمرور زمان این دشتهای وسیع نام
 از مسکن و عمارتها مرتب و مصفوف کرده برای تبادل تردد و تسهیل طرق
 رسیدن بیکدیگر جهت تعاون، سرکهای مستقیم و منظم را بین این مسکن
 نهادند و دارند، عمارتها و مسکن، هر یک مالکی دارد که اطمینان کامل را در
 ملکیت آن دارد، زیرا جامعه این حق او را تأیید و حکومت عمارتها
 اما سرکها که برای استنفاع عموم و ذریعه رسیدن بیکدیگر است از حقوق
 عمومی محسوب میباشد. عبارت دیگر سرکها حق همه افراد ملت است
 و بچکس تصرف را در آن بطور شخصی حق ندارد، از این جهت که قانون
 کسانی را که در سرکها مزاحم گردند، یا کدام گوشه آنها را تصرف خود آرند

متعدی بر حقوق عموم می‌شمارد، و مرکب مجازات میدهد، هر کس بر
 سرکها تجاوز کند از دزدان هیچ تفاوتی ندارد، زیرا دزدی عبارت
 از تصرف کردن شخص حق دیگر است در حالیکه این تصرف برای
 صاحب حق ضرر داشته از رضای وی خارج باشد، و سرک که
 برای تسهیل مصالح عموم امتداد یافته است از حقوق کل افراد محسوب
 میشود، البته تعدی بر آن موجب ضرر عموم است؛ مثلاً تصنیق
 و سعت آن بذریعۀ توقیف عرابه یا موتربا یا تخریب و یا شامل کردن
 کدام حصه آن در حوزه خود، یا اشغال قسمتی از آن در مصالح شخصی این
 همه تعدیات محسوب میشود.

از مظاهر مدنیت است که فرد مصلحت عموم را در مصلحتهای
 شخصی خود مد نظر داشته باشد، یا اقلاً در حین مراعات منافع شخصی خود
 با عمالیکه منافی مصلحت عموم باشد اقدام نکند. در قرون گذشته عقیده
 بر این بود که هر کس مصالح خویش را خود ایجاد و اداره میکند و این مصالح
 او هیچ کسی ربط و تعلقی ندارد؛ مگر مرور زمان و تجربیات عدیده بشر
 با تحقیقات علماء فساد این نظریه را ظاهراً ساخته اثبات کردند که مصلحت

منافع هر فرد با بقیه افراد جامعه ارتباط کلی دارد، پس در صورت
شدت این ارتباط اقدام کردن با امریکه بخود فاعل اذیت داشته
باشد برای جامعه ضرر میرساند، چه حال که آن اذیت یا تعدی جمع
بجقوق عمومی باشد مانند سرکها که از حقوق افراد تمام ملت است.

بلدیه یا

در دوره های وحشت انسان بیچاره با انواع دشمنها محاط بود،
حیوانات، حشرات، امراض، حتی اقصیات طبیعی هم دشمن او بودند
اندرک عوارض فساد در هوا یا عفونت «وبا» را تولید کرده جامعه را
انسان را بباد فساد و هلاکت بگوناگون عذابهای میرد، بعد از وادارن آنها
زیاد در صد تشخیص انواع دشمنهای خویش و تهیه سلاح مدافعه آنها بر آمد،
پیشتر اعتقاد قوت هر دشمن را که میدیدند داشته الا چار آنرا یک نفر هم
یا توده روحانی شمرده از ترس نادانستگی از او در میگرنجت یا (والعیاذ بالله)
از عبادت میکرد، رفته رفته بسبب کثرت و تعدد انواع چیزها نیکه از آنها میترسید
حریت و دائره حرکت او خیل محدود و تعیین بود، مگر بعد از تجربه های

زیاد چون مشاهدات و نظریات تعدد و طول پیدا کرد بر همه آنها بعضی
 بذریعۀ شناختن آنها و برخی بذریعۀ مقاومست غلبه پیدا کرد و آنها در اخیر
 متعرف قوت و شدت کینوع دشمن خود گردید و این دشمن عفوونت
 و میگرد و بهیاست، گویا امروز معروف شد که از دشمنهای قویه شبر
 عفوونت و میگرد و بهیاست، از این است که شرایط حفظ الصحة و وسایل
 آنرا خیلی محل وقت و اعتنا قرار میدهند. یگانه و سیدۀ مقاومست
 این دشمن پاکیزگی و صفائی است، آفتهای و بانی مهیب ترین اعدا
 بشر است؛ بجزدی که تکون یافت از هر طرف و جهت بنای حملۀ را میکند
 آب، هوا، غذا، ... هر چیز را مسموم و مهلک حیات میگرداند، مقاومست
 این دشمن تنها بذریعۀ منع تکون قوت یافتن آن میشود، زیاد کردن
 تسلط شعله آفتاب و نور، منع توقف و جمع شدن اشیا می قابل عفوونت
 در بین عمران و نقطه نامی قریبۀ آن شرایط اساسی بجای منع پیدا شدن
 عفوونت و میگرد و بهیاست.

هستی که در جامعه بایفای این و خلیفه بعبارت دیگر قوه که بر آن

مدافع در مقابل این دشمن در جامعه با تشکیل یافته است بلدیۀ ما

میباشد، بلدیّه نادراین مقاومت دو نوع وسیله را بعمل میبرد: یکی محلات و امکانه عفونت را تطهیر کرده و سایر ضعیف ساختن آنرا زیاد میکند مانند تطهیر معابر و میادین توسعه سرکها برای تسلط یافتن اشعه آفتاب و روشنی.

دیگر سباب موجب عفونت را کشف کرده قبلاً برای مردم آنها را فہمانده ایشانرا از اتیان آنها تنبیه می کند.

بناءً علیہ ہمہ تنبیه های بلدیّه در حقیقت نیست جز احتیاطهاست که برای مقاومت دشمن یعنی بشر لازم است، در طرز حیات بشر اگر تعمق شود دیده میشود که همه مظاهر آن اشتراک و بهار دی با یکدیگر است، حتی در مسئله موضوع این بحث است؛ مثلاً اگر کسی در کدام حصه از حصه های آبادی شرایط طهارت و پاکیزگی را اہمال کند بیهی است که نتیجه پیداشدن عفونت است، و عفونت میگرد و بهار را تولید میکند این میگرد و بهای قبال زتنها سبب ازیت یافتن خود اہمال کننده است، بلکه سبب قابلیت انتشاری که دارد در هوا و آبها و غذا با سببیت کرده بهر که تماس کند آنرا نیز مورد ازیت یا بلاک میگرداند چنانچہ

بالعکس آن اگر هر کس مراعی اجزای تنیهات بلدیه گردد، بعبارت دیگر
 و سایل حفظ الصحة را تعمیل کند، البته هم خود را و هم دیگران را از یک آفت
 قابل حصول نجات داده میباشد، پس اطاعت به تنیهات بلدیه از
 واجبات ضروریه هر فرد است، و بدون این اشتراک و همدردی
 بشر چاره برای ربانی یافتن نیست، همه بآن طبعاً مجبور و مأمور
 میباشند، نیکی یکی عائد بکل است، چنانچه بدی یکی هم بجموع میرسد،
 از این جهت که مراعات مصلحت عموم در مصلحتهای شخصی در واجبات
 هر فرد لازم آمده است.

طرز استفاده از باغهای عمومی

اوقات تمتع و لذت یافتن روح در همه ایام حیات ^{قبیله} دو وقت
 یکی صبح دم شروق آفتاب دیگر عصر بعد از تنزل آفتاب از حرارت
 خود، مگر این تمتع و تلذذ روحی امر نیست که بچه باقی تمتعات در هر محلی که
 باش خواه مظلّم یا تنگ یا بازدهام میسر شود، بلکه موقعهای مخصوصی را
 که آن مواقع را بمتنا به تنیهات عواطف و احساسات باید شمرد، منظر

بدیجی خلقت یا باغ و سبزه زار نامی رنگارنگ، مواقع صنعت گاهها
متنوع طبیعت... مخصوص تمتعات روحی است، همچنانکه صفحا

کتابها یا دایره های عملیات حیاتی میدان تاخت و تاز فکر است، نیز

باغها برای احساسات و روح میدان تفریح و نشاط است، یکی از

علما میگوید هر روز صورت مصغر حیات است، بدو این حیات صبح است

و اختتام آن اول وقت خوابیدن است، پس نشاط دادن جسم در

اول این حیات اعنی صبح و تفریح دادن قبل از اختتامش بعبارت

دیگر عصر از امور لازم هر فرد است، از این است که متمدنانه در وسط

عمران و آبادیهای خود موقعی برای این التراح و انبساط تأسیس نمایند

و این مواقع عبارت از باغهای عمومی است، و این باغها را حتی المقدور

منظمر ترتیب زیبایی و زینت میسازند، تا نتیجه مطلوب را بصورت بهتر

بدهد، و برای خوبتر دانستن طرز استفاده از باغهای عمومی محاوره را که

بین محمود که یکی از شاگردان صنف رشیدی و شریف که از صنف ابتدایی

نسبت بمعلومات باغهای عمومی دایر شده بود درج نمایم:

شریف عادت داشت که هر عصر برای تقویت دروس خود

با محمود که از اقربای خودش هست در خانه او رفته از آن تعلیم میگرفت.
 چیزی که او لیاقتش را در امور شریف و علمین او را از حسن تقبل و موی اطمینان
 میدادند کثرت مواظبتش بر دروس و بودن عادت حسب استفسار بود
 هر چیزی را که نمیدانست و میدید بیک سلیقه لطیف که رفیق او را متفر
 یاد فلنگ نسازد و کیفیات و اسرار انجیر را میپرسید باین سبب خیلی
 میرفت که آتی در حستان داشته باشد چه سعادت و البته بمقدار است
 و این عادت او موجب کثرت دانش و موی میگردد.
 از آنجمله در یکی از عصرها که با محمود میرفت و در مقابل یکی از
 عمومی رسیدند، لطف منظره و انتظام تقسیمات نظر شریف را خیلی جلب
 کرده از محمود قبول کردن تفرج را در آن باغ طلب کرد، محمود هم قبول
 نموده در سرکهای منظم آن چند دقیقه قدم زده بالاخر بر یکی از چوکیها
 برای استراحت متفرجین مصفوف بودند، شریف بنا بر عادتیکه
 داشت بهمان بجهت میگردید که در چین هر سوال آنرا نغمه صدای خود میسازد
 از محمود پرسید

چند مدت قبل بیا و دارم که این حصه یک سدان خرابه

ناهموار بود و اینقدر میدرخم که حکومت آنرا برای تفریح مردم باغ خسته
 است؛ آیا میتواند که مانند دیگر دوائر رسمی و غیره چیزها نیکه برای من^{خند}
 مفصل شرح دادید، این را هم مفصلاً دسته کنید که اساساً مقصد از
 تنظیم و صرف کردن اینقدر مجموع در این قطعه زمین چیست و کدام
 دایره مواظب حال این باغ است که دائماً مناظر و تزیینات آن
 در ترقی است، و هر سال از سال دیگر بهتر شده میرود؛
 محمود؛ از تأسیس باغهای عمومی دو مقصد مهمی در نظر میباش^{ند}
 یکی پیدا کردن وسایل تفریح و التراح است برای مردم، چه میدانی^{تم}
 ریاضت بدنی و عقلی لازم هر فرد است، بهر حرفتی که محترف باشد،
 خصوصاً کسانی که باعمال دماغیه مصروف باشند، از مشاهده مناظر
 طبیعی، هوای فرسح، انهار، کوهها، شترشیرهها، درخت و سبزهها
 چیزهای دریافت کرده میتوانند که آنها را در صفحات کتاب یافته شوند،
 چه این مشاهدات برای استقرآ و مطالعات حواس خیلی اثرمند هستند
 و همچنین برای تناول ادویه بعضی پرمهیرا معین است نیز برای تفریح^ج
 و نشاط حواس قبل از شروع کردن تفریح خالی ساختن فکر و حواس

از مشاغل ثقیله و هموم حیاتیه پر همیز این تداومی هست چه در صورت
انشغال بان این تفریح و گشت و گذار در جواس اثر مطلوب را
پیدا نمیکند.

برای همین مطلب اعظمی برای تفریح و تشریح امانی بلدیها که
همین قبیل منافع و خدمات جامعه را بر عهده دارد و باغهای عمومی را
تأسیس کرده آنها را با ساو بهای بدیع که بیشتر بمقصد قریب باشد نشانی
و ترتیب میدهد، و مصارف آنها از رسومات مضروب به بخرج میرسانند
و دائماً مهندسین و باغبانهای متخصص متوجه آنها میباشند. درین اثنا
از چوکی بر فاسته یکی از سرکههای باغ را طلی کردن گرفتند که خوش شکلی
و عطریت یک گل میل شریف را جلب کرده از سرکه متجاوز شده و بر
سبزه با قدم نهاده خواست دانه از آن گل بچینند که محمود بیگ العطار
لطیف از بازویش گرفته او را پس بسرک آورد، چون شریف از
این حرکت او متفسار کرد و بجوابش گفت:

- یکی از شرایط مهمه بلدیها بر متفرجهین همین است که باید بر

سبزه با قدم زده نشود و نه از گلها کسی چیزی بچینند.

شریفی: کمر این باغ برای انالی ساخته نشده است .
 محمود: برای انالی ساخته شد است که این دو شرط در بین
 زیرا این سبزه باران تکالیف و تریبه های زیادی نموداده اند، اگر متفرجه
 بر آن قدم زنند البته پوسیده و خشک میگردد و چنانچه گلها را برای تحسین
 منظره باغ شانده اند و اگر هر کس یک گل آنرا بکند معلوم است که در
 مدت کم همه آنها خلاص شده لطافت منظره و عطریت هوای آنرا بیل میگردد
 علاوه بر مخالفت بلدیة انسانیت این را تقاضا نمیکند چیزی که برای تسخیر
 عموم ساخته و تهیه شده باشد انسان آنرا ناقص سازد، چنانچه در چند مجلد
 مراعات شرایط آداب عمومی از قبیل غوغا کردن یا مسدود ساختن
 سرکهای باغ یا غیره اعمالیکه راحت دیگرانرا مشوش ^{سازد} نیز لازم نیست
 تا اینجا چون دوره باغ اختتام یافته بود و بر آمدن موسیقی ^{ساز} که دسته موسیقی
 داخل باغ گردیده در محل مخصوصی ترتیب گرفته بنغمه دلچسپ ^{ساز}
 گرفتند. شریف زیاد کردن این را هم بر معلومات خود غنیمت دانسته
 این دسته موسیقی را هم بلدیة متکفل است، یا اینکه برای شنیدن
 آن تا دین کدام رسومات مخصوصه مقرر است ؟

محموده: یعنی این را هم بلدیہ تکفل است، چون باغ حمل تمتع توأم
 و تفریح گاه روح است، و موسیقه را از اغذیه روحی میتوان گفت
 لذا برای کمال یافتن چنین تفریحگاهها بودن موسیقه امر ضروریست
 بعد از شنیدن چند مارش مطرب از باغ برآمده شریف از توجه
 ترتیبات بلدیہ و حسن منظره و فواید باغ تحسین و وصف میکرد.

تشکیلات حکومت

دانشندان تشکیلات حکومت خویش را امر است ضروری
 زیرا صرف نظر از اینکه این دانشندان در مواقع مخصوص جنبی کارآمد می
 برای دانشندان اصول و نظام حیات اجتماعی نیز لازم است؛ ترتیبات
 و تنظیمات حیات اجتماعی هر فرد را جمع بحکومت است، حکومتها
 حالات و احتیاجات حیات اجتماعی را تقسیم نموده و تدبیر هر قسمتی از
 آن قسمتها را بیک هیئت مستقل مخصوص کرده است؛ جهت اینکه نتیجه
 اعمال این هیئت باحتی المقدور از دایره نظام و ترتیب شاد و
 نیکو بشعبات و فروع حسب اهمیت هر عمل تجزیه و ترتیب یافته است.

تا اینکه هر اداره دائماً یک نوع کار را و اینها مصرف و مکلف ماند
 و ازین شعبات و فروع تدریجاً دایره آنها وسعت یافته میرود تا اینکه مرجع مرکزی
 خود منتهی شود و این توسیع دایره در حقیقت حال دایره میباشد، هم در مرکزیت دایره و اختیارات و عده نمایندگان
 ... مثلاً قضایا و دعا و که حل و فصل آنها بدایره عدالتی مفروض است هر چند حل
 و فیصله کردن قضیه کمتر احتیاج تحقیق و اهمیت داشته باشد همانقدر
 دواثر یک بجل و فیصله آنها مکلف است بسبب و محدود میباشد چنانچه
 بالعکس هر چند حل و فیصله آن دعوی بیشتر صرفاً اتهام و کوشش را لازم
 داشته باشد در یکی از دواثر یک اختیارات آنها بیشتر وسعت دارد در حل و
 فیصله میباشد و بطور اجمال ...

مقصود از این تدریج و وسعت و تحدید و ترتیب دواثر بسبب وسعت
 انجام یافتن امور جامعه است، اگر حکومت را یک ماشین عظیمی که کار
 آن تهیه احتیاجات و تکمیل روابط ملت فرض کنیم، این دواثر و فروع
 از قرار این تشبیه متناهی است و چرخهای این ماشین عظیم است، هر یک
 وظایف محدود و معین و منظمی دارد و خارج از دایره محدود و عمل و وظیفه
 دیگر را ایفا نمیکند. و هر آله از آلتهای این ماشین مفروض طبعاً از

پرده های کوچک تکوین بیاید که این پرده بمنزله اعضای اداره های
حکومتی است.

حکومت جلیل و عظیم ایشان ما از روی اداره بولایات و حکومتها
اعلی منقسم میشود، ولایات بحکومتها و حکومتها بعلاقه ها و علاقہ ها تقسیم می
آمر ولایت کابل بنام والی و دیگر ولایات بنام نائب الحکومگی
یاد میشوند. و از حیث وظائف در بین هیچ کدام آنها فرقی نیست ولایات
و حکومتهای اعلی برای امور داخلیه بلا واسطه بوزارت داخلیه مربوط اند.
در میان ولایت و حکومتی اعلی از روی ایفای وظائف عمومی هیچ فرق
موجود نیست، تنها در هر ولایت یک نائب الحکومه و در هر حکومتی
یک حاکم اعلی اجرائی احکام مینماید.

تشکیلات قریه

قریه خردترین دو اثر اجتماعی بشر است، عده قلیل از انسانهای
یک جامعه بزرگ با هم ملوف و بیک عنوان منسوب بوده بسادگی
امرار حیات دارند، و کوچیها یعنی طوایف مشغله نیز از این قبیل معدود اند.

۱۷۰

که آنها را نیز قبائل گویند. و اداره شؤون حکومتی این قبائل و قریه
بر اساس ایشان محول است.

علاقه‌ها

علاقه‌ها امری است که چکتر از حکومتها، هر علاقۀ نظر بدرجۀ نسبت
خود از چند قریه ترکیب می‌یابد، و در هر علاقۀ یک اداره اجرائی
حکومت می‌یابد. و این وظایف علاقۀ دار بر بنا نسبت خودی حدود
خودش بیط است. مثلاً مجاز می‌گردان بعضی مواد معینۀ قانون، یا
تحقیقات ابتدائی یا اجرائی بعضی اصلاحات عمرانی علاقۀ خود، اما ذریعۀ
امور که اختیارات بیشتر را لازم دارد و حکومتی که علاقۀ خودش مربوط با
رجوع می‌کند.

در هر علاقۀ یک مجلس علاقۀ داری موجود می‌باشد، و این مجلس در
تحت ریاست علاقۀ دار از سه عضو دیگر که از امانی علاقۀ و قریه نامی
برای سه سال از طرف امانی قریه نام و قبائل انتخاب می‌شود.

صورت انتخاب اعضای منتخبه مجالس مشاوره علاقۀ دار بهیسا

از قرار ذیل است:-

در هر علاقه مربوطه حکومتیهای کلان و حکومتیهای درجه اول و دوم و سوم
 انالی همان علاقه در یکجا اجتماع نموده از جمله کسانی که بدولت یک قسم وارد آت
 میدهند و با بلیت و صلاح آریته مستند و مالک خصایل عمیده و صاحب
 اخلاق پسندیده بوده در ایام ما موریت ایشان نیز در نزد انالی متبسم
 و بدولت باقیات ده نباشند چهار نفر از بین خود شان انتخاب نمایند
 و این چهار نفر از میان خود با بموجب اتفاق رای شان یک نفر نمایندگی
 خود انتخاب میدارند، باقی سه نفر که در هر علاقه مانده اعضای منتخب
 مجلس مشوره همان علاقه داری میشوند، و علاقه داریها یک بلا واسطه
 حکومتیها را سا بولایتها یا حکومتیهای اعلیٰ مربوط هستند، انتخاب اعضا را
 بقرار شرح سابق نموده تنها نفر چهارمین را که از بین خود انتخاب نمایند
 را سا برای نمایندگی مجلس مرکز ولایت یا حکومتی اعلیٰ مربوط شود میفرستند.

حکومت کلان

حکومتیهای کلان در تحت اداره یکت ماکم کلان میباشند، و در
 داخل هر حکومتی کلان چند حکومتی موجود میباشد، و مرجع ماکمهای

کلا نیکه بیک ولایت و یا حکومتی اعلیٰ مربوط باشند نائب الحکومه ماوراء النهر
 های اعلیٰ است. در هر حکومتی کلان علاوه بر یک یک مدیر مال یک
 کاتب مکتوب و امور پوسته و عند اللزوم یک امور گمرک موجود میباشد
 در مرکز بعضی از حکومتیهای کلان اگر قونسل اجنبی باشد در آنجا یک امور
 خارجی نیز موجود میباشد، و علاوه بر امورین فوق در مرکز هر حکومتی کلان
 یک ضابطه کو تو الی نیز موجود است.

تشکیلات نائب الحکومگی

نائب الحکومه در هر ولایت رئیس و مرجع اداره عمومی آن ولایت
 میباشد در معیت نائب الحکومه برای ایفای وظائف متعلقه دائره نائب
 رؤسا و امورین ذیل میباشد :-

- (۱) محاکم عدلیه، (۲) مستوفی، (۳) مدیر معارف، (۴) مدیر گمرک
- (۵) مدیر زراعت، (۶) مدیر نفوس، (۷) امور امور خارجی
- (۸) امور خزانده، (۹) فرماندهان کو تو الی، (۱۰) سر کاتب مکتوب
- نویسی، (۱۱) امور پوسته.

چنانچه در هر نایب الحکومگی یک مجلس مشوره در تحت ریاست
 نایب الحکوم منعقد میشود، و بنام اعضای (طبیعیه) و اعضای (منتخبه) بر دو
 قسم اعضا مشتمل میباشد:-

اعضای طبیعی اش عبارت است از مستوفی و سرکاتب مکتوب
 نویسی و مدیر معارف و مدیر گمرک و ^{مدیر} معاذر زراعت و امورا امور خارجه
 و اعضای منتخبه آن عبارت است از نمایندگان رعایا که بموجب قاعده
 انتخاب مخصوص آن از طرف امانی ولایت منتخب شده باشند.

هیئت اداریه مرکز و ولایت تقاضای آن

هیئت اداره مرکز عبارت دیگر حلقه های یک زنجیرهای ارتباط
 اداره شؤون اجتماعی از کل اطراف مملکت در آن جمع میشوند عبارت
 از وزارت و اداره با است پیشتر حکومت را دستیم که بدریعه تجزیه
 تقسیم و ظوائف حیات اجتماعی مملکت خویش را تدبیر میکند، و هر یک
 از این تجزیه و تقسیمات عبارت از زنجیری است که هر چند تسلسل تقسیم
 زیاد شود باید طبقاً اجزای آن از نقطه مرکز دور تر افتد، برای جمع شدن

این زنجیر با حلقه با یکدیگر نقطه ارتباط اند بکار است وزارت و اداره های
مستقله بمنزله همان حلقه است .

اداره مرکزی که شرح آن شده است در مملکت عزیز
و محبوب مان ^{عبادت} موجب از وزارتها و اداره های مستقله قرار ذیل است :-

(۱) وزارت حربیه، (۲) وزارت خارجه، (۳) وزارت داخله
(۴) وزارت عدلیه، (۵) وزارت مالیه، (۶) وزارت معارف

۷ وزارت تجارت، ۸ ریاست شورای دولت،
(۹) وزارت قوه قضائیه ^{ریاست} و اداره مستقله طبعیه که مانند دیگر وزارت ها را

۱۰ در حضور اشرف بهایونی مسؤل شناخته می شود
۱۱ در وقت پورته

وظایف وزارت ها

- ۱- وزارت حربیه امور عسکریه افغانان را اداره و اجرا نماید .
- ۲- وزارت خارجه شؤون مناسبات دولت علیه افغانستان را که
با دول اجنبیه دارد اداره نماید .
- ۳- وزارت داخله گنائب حکومت های اعلی را تعیین و

مراقب نظامات را تعهد میکنند.

۴- وزارت عدلیه بهت که کل امور عدلیه و انضباطیه افغانستان
تنظیم و مراقبه مینماید.

۵- با اداره کردن اجرای کل امور مالی افغانستان وزارت مالیه مکلف است

۶- اداره و تفتیش همه مؤسسات تدریسه عمومی که برای تعلیم و تربیه

میباشد و هم دو اشرعیه که خادم حفظ و حراست علم هستند بوزارت

معارف مفوض است، باستثنای مکاتب (حربییه)

۷- وزارت تجارت دائماً برای توسعه و تسهیل تجارت داخله و

خارجیه افغانستان و ترقی زراعت و انکشاف و تخری معادن

در مملکت افغانستان تدابیر لازمه را بعمل میآورد.

۸- مدیریت مستقله در امور صحیه افغانستان صرف مساعی مینماید.

خود و صنایع و تجارت و اشیاء کهنات حضرت پادشاه

ترقی یا تفوق جامعه های بشری از بدو خلقت تا امروز در تسلسل

بوده است؛ مگر این ترقی تنها بذر ریعه دشتن علوم ذریع تحصیل

همیشه، رفتار

احتیاجات نمیشود. بل ترقی جامعه با از ابتدا راجع به پیداشدن یکی از
 غیورین ابنای آن جامعه بوده است، که حرکت و ترحیح جامعه از مکان
 اعتبار می خودش راجع به است و معنای همان غیور میباشد، این امر سررا
 هر جامعه بوده است، تا تاریخ هر قوم را که از نظر بگذرانیم دیده میشود که در
 سطور آن اسم یکی از ابنای آن بخط برجسته و محیط بناها و عنوانهاست
 تجوید و تقدیر مسطور میباشد، و هر پیشرفت اقوام یکتا بعد دارد که حرکت
 پیشرفت قوم میباشد، و تاریخ هیچ ملتی از تزیین بناها چندین نوابع عالی
 هر یک را آنها مورد یکی از افتخارات یا وسیله از وسائل سعادت ملت
 خود میگردند حتی اینکه یکی از فلاسفه زیاد بودن نوابع جامعه را دلیل ترقی
 اقوام شمرده میگوید: «ترقی یک قوم نه بعد از افراد است، بل راجع به قدرت
 عدد نوابع آن قوم است»

پیداشدن هر یک از این قبیل اشخاص دلیل تقدم چند اقوام ملت است
 اینها سلاح جامعه در میدان مبارزه حیات هستند، هر وقتیکه جامعه از ضعف
 اقران خود در میدان ترقی حیات چند قدمی متاخر ماند، نوابع آن
 جامعه تنها یگانگی و سیله رسیدن شان است بمقدمین خود، هر فردی با

خود در حیات غرضی خوش داشته، آنرا وظیفه گرفته بحصول آن طبیعت
 میدارد و نوابغ قوم تنها پیش بردن ملتهای خود را وظیفه خویش قرار دادند
 بل علاوه بر وظیفه آنرا اندوی خود شمرده شب و روز را صرف تحصیل
 آن مینمایند. در همان اثنا نیکه طلت بر جمول متعوض شده میباشد اینها
 خود را از تاخر خودشان متنبه ساخته بهر وسیله و ذریعه که میسر گردد در رفع
 همان عادت خمول میکوشند.

هر طبعی را در اثنای پیوسته راه ترقی صد ماتی عارض میشود که بسبب
 اشغال با آنها مری جا بجا مانده طبعاً اقران او که بر تقدیم بد او مرت دانند
 او را در عقب گذشته خود چند قدم پیشتر راعی پیمایند.

این حالت چندین سالها هست که بر وطن محبوب عارض شده
 بود، البته بنا بر قاعده که پیشتر ذکر شده باید از اقران خود عقب مانده
 باشیم، مگر در صورت آلهی این عقیب نماندین را بیشتر از این قدر مدت ارا
 نفرموده و بهمان ذریعه علاج که پیشتر ذکر شده است (اعنی ظهور نوابغ)
 پیدا شدن یک نایب را نصیب او فرمود.

بیداری ملتهای افغان را جمع به بدو تا بهرین سلطنت حضرت شهباز

بنا بر خدمات فوق العاده علیحضرت بهایون که در راه ترقی و تعالی استقلال
ملت افغانیه ابراز نموده ملت نجیبه افغانستان تعهد نمود که ساطنت
افغانستان با اولاد این پادشاه ترقی خواه افغانیان با صلح اولادیت
به انتخاب علیحضرت پادشاهی و امالی ملت انتقال کند. و امور مملکت
وزراری دولت که (باراده سینه انتخاب تعیین میشوند) اداره میشود
و هر کدام وزیر مسؤل امور متعلقه شان شناخته میشوند، ازین سبب
بهایونی غیر مسؤل میباشند.

در خطبه مذکور نام پادشاهی و ضرب سکه بنام پادشاه و تعیین رتبه
و مناصب مطابق قوانین مخصوصه و اعطای نشان و انتخاب تعیین صدر ^{عظم}
و دیگر مهیت و زرا و عزل و تبدل شان و تصدیق نظامات عمومی
و اعلان مرعیت شان، و محافظه و اجرای احکام شرعی و نظامیه
و قوانین عمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب
و عقد مصالحت و علی عموم معاہدات و عفو و تخفیف
مجازات قانونیه بموجباً یا خصوصاً از حقوق حبس پادشاهی

شمرده میشود. X

قانونهت

جامعه متوقف بر اتحاد و تعاون و اشتراک افراد است، در
 صورتیکه جامعه عبارت از افرادی باشد که در بین تعاون و تبادل
 در منافع داشته باشند. باید آنها را یک هیئت مشترک در خیر و شر بدانیم
 مصیبتی که بر یکی عائد گردد و دیگری را از آن مصیبت نصیبی میرسد، این
 امر طبیعی است که بشر را از آن هیچ صورت خلاصی نیست.
 مگر یک امریکه کمال این یگانگی و تعاون و اتحاد را ناقص
 گردانیده است، اختلاف مشاعر و سنجیه بشر است، از این است
 ایجاد یک هیئتی که برفع مقتضیات سینه این اختلاف مکلف باشد لازم
 و آن هیئت عبارت از حکومت است چه بدون آن رفع همین
 یک نقیصه مقتضای اختلاف سنجیه با امکان پذیر نیست.
 حکومت که لزوم آن برای جامعه ثابت است محتاج است
 بوضع کردن اصول و قواعدیکه بذریعہ آنها حدود افراد را نسبت بیکدیگر
 تعیین نماید، زیرا بغیر از تعیین حدود و وظیفه محوگ خود را بمعرض حدود

رسالیده نیتوانند، و اگر به جایابی بشر مختلف نمی بود و هر یک از آنها حقوق

و تکالیف خود را داشته اند آنها مختلف و تجاوز نمی کرد، یا اقله اگر بسبب

اختلاف مشاعر و استعدادات فطری سو تفاهتم و تلقی در بین آنها نمی

التم جامع محتاج بوسائل ایجادیه و ابطالیه گشت بلکه تنها ایجادیک

بیشتری که بتعیین اصول ترقی و سعادت جامعه مکلف میبود لازم میگردید،

اما بدخترانه تا این عصر هیچیک از جامعه های بشری بان حدود نرسیده است

که در حیات اجتماعی و برای سلامت ماندن روابط آن محتاج

بقوانین و عقوبات و ترمیم نباشد.

قانونها وسیله است که حکومت آنرا برای بعمل آوردن وظایف

خود ایجاد کرده است، قانونها موجود نظم هستند، و و فرانتظام در یک

حکمرانی دلیل سعادت و مترقی بودن افراد آن است، قانون حریت

لازم و ملزوم اند هر چند، هر جا که قانون باشد حریت نیز انجام وجود است

و هر زمینه که بر روح آزادی مشیع باشد کمال سعادت نیز در آنجا است،

قانون حایلی است که افراد را از اتباع میمول و خواہشات نفسانی شان

که بدگیران ضرر داشته باشد منع مینماید، لسا حال قانون هر فرد جامعه را میگوید

تو بحقوق دیگران تعرض مباش و من حقوق ترا حمایت میکنم. فرضاً اگر
 قانون نباشد، هر کس نمیداند که تا چه اندازه خواہشات خود را متبع شود
 یا کسی را از اتباع منفرط برای خواہشات و مطالب آن مانعی نباشد
 مقصود از قانون فقرات و حدودی است که مصلحت جامعہ
 اتباع و مراعات آنها را لازم داشته میباشد، همه حدودی که تجاوز از
 آنها بحیات جامعہ ضرر داشته باشد در قانون مسطور بوده الحکم و تعذیب
 معین برای متجاوز در آن مقرر است قانون نه فقراتی است که در یک دفعہ
 وضع شده مدتهای عمر از همان فقرات تغییر نیابد، بل بالعکس چون
 حالات جامعہ در تغییر است نیز قانون با حالات مردم متابعت ^{دا}
 و قانون را منظر احوال یک جامعہ میتوان قرار داد، زیرا قانون عبادت
 اصلاح احتیاجات جامعہ است، و جامعہ را از روی احتیاجات ^{این}
 فهمیده میتوانیم. اما از حیث تغییر بر عرف یا عادات یا غیره مؤثرات
 و شیای زیاد یا کم شوند، نسبت باین تبدلات قانون با نیز تغییر میانند
 مثلاً عرفهای سیئہ عدیہ است که پیشتر در جامعہ با متداول بود، مگر
 سرور زمان آنها را از ملکات بشریہ زایل ساخته، اسم و خجرائی همان

عرفها نیز از سطور قانون ساقط گردانید، یا اینکه مثلاً موت تراکی از
 اختراعات جدید است، همچنانکه پیدا شدن آن فواید عدیدی بر آ
 بشریت رسانیده است، مگر بعضی خطرناک و ضررنا نیز از وجود آن قابل
 حدوث افتید، مثلاً خدمات در معا بر یاد و قتهای تاریکی شب، لذا
 در قانون زیاد کردن بعضی فقرات احتیاطیه یا جزائیه لازم آمد، از قبیل
 امتحان گرفتن از موترو آنها، یا تحدید سرعت رفتار آن در معرکها،
 یا دائماً چالان کردن در یک سمت سرک
 و تعیین جزایهای محدود برای کسانی که بسبب اعمال محرکات ترما بدیدر آخرت
 یا اینکه مثلاً در زمانهای سابق تربیه و تعلیم دادن اطفال را از حقوق
 شخصیه پدرها میزدند، اما در این زمان چون خیالات بشر نسبت به تعلیم
 تغییر یافت، و لزوم آنرا برای اصلاح جامعه حتمی یافتند، تعلیم آنها را از
 حقوق عمومیت شمرده اغلب ملل متقدمه یا هو احوالمان ترقی و سعادت
 جامعه تعلیم را اجباری لازم دیده، آنرا در سطور قانون علاوه
 نمودند. و بلم جرا قانون دائماً بحالات فکریه جامعه رفتار داشته
 مظهر احتیاجات و درجه مدنیت محکمت است.

اطاعت و انقیاد و قوانین

قوانین را در نسیم مظهر احتیاجات ملت است، و واحداً اجتماعی
 هر فرد است اطاعت کردن با و امر قانون، زیرا هیئت با یکدیگر با احتیاجات
 ملت خیر اند آنرا با یک ترتیب و نظم مخصوص مطابقت همان احتیاجات
 وضع نمایند، هر چیزی که در قانون مستطوره باشد در حقیقت عبارت
 از امریست که ارتباط جامعه محتاج آنست، پیشتر مفهوم شد که در
 سخن و فرح، در تفاوت و سعادت افراد جامعه با یکدیگر شرکت اند
 و این شرکت امر طبیعی است نمیتوانند فردی از قید آن خود را رهایی دهد
 بناءً علیه هر چه از سبب تمتع و هدایت باشد افراد را شده نمیتوانند تا
 زمانی که کل مستعد دارای آن نشوند، یا اقله کل آرزو مند تحصیل آن
 نشوند، از هیئت در جامعه مبدأ اولی قرار داده شد که با دیگران بکن
 آنچه نخواهی با تو بنمایند، و این اولیه اساس بنی علیه فقرات قانون
 عبارت دیگر هر فعلی را که یک فرد نمینخواهد دیگری با او بنماید خود
 او را هم از اتیان آن فعل در مقابل دیگری مانع میشود، چه در نظر

قانون تمامی افراد جامعه علی السویه اند، پس انقیاد با و امر قانون در
 حقیقت عبارت از حمایت کردن حقوق خود است، زیرا این اطاعت
 بر عموم مفروض است، قانون همه افراد جامعه را با احترام حقوق یک
 دیگر امر میکنند.

اطاعت قانون یکی از مطالب هر وطن پروری است، اطاعت
 فرد قانون عبارت از انضمام او در دایره حیات اجتماعی نشان است.
 هر فردی که وطن خود را دوست دارد و باید بهمان احکام میگرداند نشان
 آنها مطهرم گردیدند انقیاد و رزق. در اطاعت قانون وجه غلط و صواب
 آنرا نباید دید، بلکه صرف نظر از چندین خاطر با باید نسبت با احترام اراده
 عموم با انقیاد داشته باشد، زیرا قانون را و کلا و امنای ملت تا باید
 کرده اند، و تا باید کردن آنها عبارت از تصویب کردن عموم است،
 و واضعین قانون منتهای دقت و سعی را در ضبط احکام و استخراج فقرات
 آن صرف مینمایند، و تنها یک بیعت به وضع قانون مکلف نیست،
 بل بعد سرور از چندین مجلس عالی و گذشتن از نظر صیرر با و از باب اداره
 حکمت بدائره اجرا میسرند، فرضا اگر کدام فقره آن به مناسبت عا^{لنه}

از حالتها تطبیق نیاید، برای تعدیل آن مرجهای مخصوصی است مگر
تا زمانیکه تعدیل نیاید امر باید احترام و پشت، زیرا مشرتا اعتبار آن
فقره ساقط شده نباشد.

مفدین او امر قانون با مورین حکومت هستند، ویکانه وظیفه
امورین تطبیق دادن حالات است بر قانون، اقوال با مورین را
در وقت تنفیذ قانون باید اطاعت کرد، زیرا این اطاعت بشخص
امور است بلکه در حقیقت انقیاد بقوانین مملکت است. +
جامعه سعیدان است که در افراد آن اطاعت و عدم میل بخا
یکی از سبایای غریزی گشته باشد، زیرا فرق طبایع شخص متمرد از وحشی
همین انقیاد و پابندی اول مصالح و مشاعر انسانیت با جامعه است
و سرکشی و بی اعتنائی از چنین قید باخصائص و حشت است.
ممالک متقدمه و افراد متدین مقدس ترین و لطائف اجتماعیه
خود انقیاد را با و امر قانون میدانند. بجز ویکه یک منصب را بزرگوار
یک فرد سائری پولیس بعنوان قانون بیک امری با مور ساختند، بد
از اندک معارضه یا توقیف حکم همان سائری را قبول کرده اند اگر گشته بقیل

اگرچه فحوا می آن امر محبوبیت منصبدار باشد، این اطاعت و انقیاد
 منصبدار را اگر بدقت به بینیم هیچ باعث کسر شان منصبدار نیست، زیرا
 پولیس او را توقیف نمیدهد الا اگر کدام حرکت خلاف قانون شود پس انقیاد
 عین مدنیست مآبی و کمال شهامت نفس او است.

روزیکه بشر خوانین را علی السویه حرمت کرده، هیچ کدام از حدود
 معینده آن تجاوز نکنند همان روزی است که با قصی ترین منازل
 انسانیت و سعادت رسیده میباشد، شرافت و عظمت شخصی کسی
 از حکم است. بل شرافت و عظمت او متوقف بر مواظبت در ایفا
 و طاعت خودش است، مقدار کنیم بهین کسیکه با وجود جلال و جاه
 اراده عموم را احترام نکند و بهین کسیکه این اراده را احترام داشته از قضا
 آن تند و ذکر دن نخواهد، البته ظاهر است شخص دوم هر چند فقیر باشد
 مگر اعمال او بر شهامت و بزرگی نفس خودش دلالت میکند، می بینیم
 شخص اول اگرچه بواسطه بعضی فتنگی و حیلتها از شرف و خود که مجازات
 قانون است خلاصی یابد، مگر از جزای جامعه که فقدان اعتبار و حیثیت
 است بدریغ حیلت ربانی یافته نمیتواند، احترام و مکانت انسان

در قلوب افراد جامعه بزرگترین خاتم انسان است در حیات گویا اگر از جزای
 مادی خلاص شد، مگر بجزای روحی عظیمتر گیر آمده میباشد. اما شخص دوم
 اراده عمومی را که قانون است چون حرام و اطاعت میکند، تمام عمر
 بکمال حریت و اطمینان گذرانیده میتواند، و در دامن سموت او لکه
 نمی افتد، تمام حیات با اعتبار و مدوح میباشد.

پس اطاعت قانون ضروری و وظیفه مقدسه اجتماعی است،
 زیرا قانون سید اطمینان و راحت خلق است، بهترین صورتها برای
 عادت دادن نفس بر اطاعت قانون توسعه دادن دایره نظر است
 در یک حادثه قانونی قبل از مخالفت و زیدن تنها بدیدن حال خود
 اکتفا نکند، بل این دایره را وسیع تر گرفته معنی قانون و حکومت و نوآ
 و مقصود از وجود آنها را بنظر گیرد، و بسببی را که قانون برای آن وضع
 شده است ببیند که چیست، یا اینکه چیست مال حال؟
 اگر کسی مخالفت او امر قانون را بنماید، بدین است اول
 چیزیکه در اول او خطور کند عدم جواز مخالفت قانون خواهد بود.
 برای حمایت قانون دوران را فوجها از قوه های پولیس

و محاکم و امورین عسکر گرفته است، هر که نخواهد بهم در سایه جامه
 مطمئنا از امر ارجیات بدارد، و بهم بگوید و منافع عموم بذر بود ^{تلف}
 احکام قانون خلل اندازد، این قوه با یکدیگر برای حفظ نفوذ و تسلط
 قانون حاضرند، از اجبار چنین شخصی باطاعت تاخر نمیکند، پس هر
 انسان حریت و کرامت خود را ساقط و متزلزل سازد، بل بهتر است
 که با اختیار خود هر آنچه که جامه آنرا قبول دار گشته است نیز قبول نماید.

اطاعت با و عموم امورین دولت

منفذین قوانین و تطبیق دهنده امور مملکت بر نظامات ^{موضوعه}
 امورین دولت اند. کل وظائف رسمیه آنها داخل دایره اداره
 شئون عمومی است. تاخر یکی از آن وظائف مسولیت صاحب ^{وظیفه}
 در نزد دولت موجب میگردد، در این صورت هر یک از آنها ^{سنت}
 که اداره امور عامه را عینا بر طبق مواد و فقرات عمومی جاری سازد،
 تا کل اعمال آنها مطابق بقوانین باشند. و پیشتر دستیم که مقدسین
 وظائف اجتماعیه فرد اطاعت قوانین است، در حالیکه مسؤل

اجرای قوانین، امورین دولت باشند باید انقیاد با و امر آنها عبارت است از
 اطاعت قوانین باشد، مثلاً امورین مالیه بجمع مالیات و رسومات،
 موظف اند هر فرد یک مالیات خود را برای او از قرار معین قانونی تادیه
 نماید گفته میشود بقانون مملکت خود اطاعت نموده است، یا عبارت دیگر
 وظیفه اجتماعی خود را تادیه کرده است، اما کسیکه از جاده قانونی خروج نموده
 از تادیه مالیات بکدام جهتی خود را خلاص کند، یا اینکه کمتر دهد، البته بقانون
 مملکت مخالفت کرده میباشد و در ناسبت این قسم اعمال را در مباحث
 گذشته فهمیدیم که تا چه اندازه به نسبت فطرتی فاعل آن دلالت میکند
 و علی بن ابی القیاس بقیه امورین دولت هر کدام با اجرا و تطبیق بعضی مواد
 قانونی موظف است که اطاعت و امر آنها عبارت از انقیاد بقوانین ^{مملکت است}
 نسبت باقتضای زمان و مکان لازم میشود که امور مالی را با اجرا یا
 اقتناع از اربابان بعضی امور را خطا کند که اطاعت این اخطار آن آنها عبارت
 از انقیاد بقوانین است؛ مثلاً در وقت انتشار امراض مسریه یا وبا ناماً ^و
 صحیه و بلدیّه تا لازم می بیستد که تجار میوه نارا برای حفظ و سبیل صحیه
 از وارد ساختن و فروش میوه را محالوت نمایند. یا امورین پولیس

حین وقوع کدام جنایتی جهت اکتشاف آثار جرمیه مردم را از تردد در آن
 دایره منع کنند در چنین احوال اگر با امور بین چنین احتیاطها را جاری نسازند
 بدیهی است که اجرای قوانین به عبارت دیگر مراعات مصلحت عموم
 امر ناممکن میگردد، زیرا با امور بین صحیح یا بلایه با اگر در وقت انتشار و با
 ورود میوه مار در شهر ممنوع نسازند چون فواکه در وقت مرض مہج محبوب
 میشوند البته اداره امور صحیحه عموم باید متنزل گردیده، عموم از مقاومت
 بلاد با مصائب و بانی عاجز میمانند، یا اینکه اگر با امور بین پولیس در حین
 وقوع کدام جنایتی اگر مردم را از تردد در موقع جرمیه مخالفت نکنند
 آثار جرمیه از قبیل پل یا دیگر علامات خاصه مجرم که متعلق به استقرار و
 کیفیت مای حادثه هستند ضایع میشوند. در نتیجه عدالت و عبرت داد
 مجرم برای حکومت در مقابل حق متعدی علیه متعسر میگردد، و مجرم از زیاده
 مجازات قانون ربائی یافته میتواند.

خلاصه اینکه بهر حال او امر و ارشادات قانونیه با امور بین دولت
 باید اطاعت کرد، زیرا قانون در اعمال آنهاست، و اطاعت
 قوانین از مقدس ترین وظایف اجتماعیه است. با مورد دولت

خارج از دائره قانون عملی را جاری کرده نمیتواند، زیرا از کمال اعمال
 خود در نزد دولت مسئول است، در هر حال از قانونی و عدم قانونی
 بودن یکی از ارشادات یا عملیات مأمور دولت با اصول مخصوصه بر جمعها
 دیگر میتوان رجوع کرد اما بهر حال اظهار مخالفت را نباید کرد چه
 که در معرفت یا تشخیص قانونی و غیر قانونی بودن عمل او سهومی ندارد
 باشد پس توقف و تأمل او له است.

پناه گاه برای باغچهها و اشقیایان باشد

روزی سعید که در مکاتب اعدادیه تعلیم میگرفت بخانه میا
 یکنفر از دور دید که بنتهای سرعت جهت مقابل با بیطرف در
 دویدن است، چون بدر خانه رسید همان شخص نیز رسید
 بحال التماس و معذرت مخفی کردن خود را در خانه او خواهمش کرد،
 این هم بر حال او شفقت کرده طلب او را اجابت نمود و با خود
 برده در یکی از زیرخانه های سراچه او را جای داد. چند دقیقه بعد پوس
 در همان کوچه رسید. بدر بهر خانه آمده باوصاف شخص ملتی نزد سعید

یک مجرمی را می‌پرسیدند، چون بخانه او رسیدند خود را بخیبر نشان داد
 و پولیس با سرگردان می‌رفتند، برادر بزرگ سعید که یکی از فاعل تحصیل
 های مدرسه حقوق بود آمد، سعید قصه این شخص ملتهبی را برای او کرد، در
 آنایکه شفقتم عبارت تحسین برادر گلان خود را مظهر بود، بالعکس غلام
 نارضانی را از وی مشاهده کرد، بعد از چند ثانیه برادر بزرگ از سعید
 تسلیم نمودن مجرم را به پولیس طلب کرد.

سعید چون این کار خود را شفقت میدنست بهمین دلیل برای
 خود را گفت: - اگر من این بیچاره را مخفی نیسا ختم فتیحه حال او بمجلس رسید
 آیا چنین شخصی مستحق ترحم نیست؟ یا شفقت کردن واجب بر کسی نیست
 برادر بزرگ متبسمانه گفت: شفقت از بزرگترین مزایای
 انسانیت است؛ علت دوران بشر راجع بهمین عاقله شریف است
 بل همه را شفقت پرورش داده است، همین بشریت را که شما مظهر
 اراده، عزم، اقدار و قهرمی بینید در حقیقت هزاران نوع مصایب
 و نواقص محیط دی است. در ابتدا که یک مخلوق ضعیف و بی استعداد
 مقاومت بود بجلی ماسعی و صرف زانها هر یک از مصایب محیط خود

بعلاجی دفع کرده تو نیست. ولی با وجود پیدا کردن بسی علایجها برای خیلی
 نواقص صدها زیادی از مصائب دور او مانده هست که در همه آنها
 محتاج شفقت هست، مثلاً برای وقت شدت یافتن سردی لباس
 گرم را پوشیده بتواند تا برای عاجزی خود در وقت طفولیت جبر شفق
 دیگر دوانی ندارد، یا برای مجرم امراض او و به راهی که کرده هست اما
 برای کوری جبر شفق بنی نوع دیگر تسلیمی ندارد، یا جبر شفق دیگر
 چیزی حیات طفل بی کس را محافظت نمیکند، حیات و دل شکسته انسان
 بی پای را جبر شفق دیگر چیزی تا بهین و مراعات نمیدارد، بل جان
 و مال انسان صحیح و قوی را جبر شفق چیزی نگاه نداشته است،
 شفقت دائمی انسانی بوده هست از عهد طفولیت تا عهد حیات
 بل بعد از حیات هم ذکر او را شفقت بلند میدارد،
 اینکه برای شما گفتم مجرم را به پولیس تسلیم کنید و بیل می افتم با عطفه
 نبود، بل در حقیقت این قول من عیناً شفقت بود، شفقت و وظیفه است
 مگر تسلیم کردن مجرم برای پولیس هم وظیفه بود، مگر شما در اختیار بین این
 دو وظیفه ارجح را دریافته نتوانستید، معلوم هست که معلومات وافی در

۱۹۴

خصوص وظیفه نداشتید، که واجب ضعیف را بعوض واجب قوی جاری
ساختید.

سعیده - اگر چنین باشد اصول اختیار کردن را بین دو واجب
تناقض بیان نماید.

برادر بزرگ - اخلاق در حقیقت قانونی است که برای شما
اصول معامله کردن را با افراد جامعه خود ابراز میکند و اصول سلوک را
در حوادثی که از قبیل حادثه امروزه تان باشد نشان میدهد، اساس
قانون اخلاق خیر است، و وظائف را که تعیین میکند بدین معنی بر اساس
خیر بستند، امروزه بین دو واجب بعبارت دیگر بین اختیار دو خیر
متخیر مانند بدیهی است باید اختیار نمودن شما نظر بدین اثره خیر باشد
هر چیزیکه دائره آن وسیع تر است باید آنرا مجری شوید.

سعیده - خیلی خوب است حالا دستم که در همین تناقض دو واجب
یا متخیر مانند بین دو خیر که امر طریق را در اختیار کردن متبع شوم، مگر
لطفاً اگر این حادثه امروزه را بقصر این قاعده اگر تحلیل نمودید بین
فائده مند نخواهد بود.

برادر بزرگ :- در چنین مواقع اگر دفعه و ساعت دائره هر کدام
از دو واجب را دریافته نوبتید تحلیل کردن را برای خود دریچه بگریزید
اعنی هر یک از دو واجب را بجزئیات و مراجع اصلی تجزیه کرده هر کدام
که جزئیات آن بیشتر و عده افراد ی که خیر با آنها میرسد زیاده تر باشد
آنرا جزا و از دیگرش صرف نظر نمایند.

حکمه های

حکمه های مظهر عدالت در جامعه همان مبنی است مانی هست که
معاینه حقوق منصوبه افراد و تأیید حقانیت است و ادشان با آنها مقبول
در جامعه ایی افراد است که معانی حیات شریفانه بواسطه سنجیه های
فاسد غریزی و خرابی زمینه تربیت در آنها معادوم گردیده است،
در یک محیط کسانی میباشد که از نتیجه آفتاب و بگد یابین خود قصرهای
حیات خویش را آباد میکنند. برخی دیگر می است که این حس حرکت
وسعی که دلیل حیات بل خود حیات است در آنها مقود گشته بکمال
بی غیرتی و بلاهت مخفیانه و بترس زیاد از آن قصرهای نیکه نذر نیست

جد و جهد بنا یافته است بگان خشت و سنگ با حصد عمارت را در دیده
 بکمال بی اطمینانی و خوف بخرج مصلحتهای خویش میرسانند.
 برای چنین وز دیه بار قم با حیلست را ایجاد و تزییر میکنند، در این
 صورت در یافتن حقایقت یا پیدا کردن تزییر حقوق خیلی مشکل بوده
 مساعی و وقت زیادی را محتاج گشته است، این تحقیقات و تدقیقات
 محکمه مادر جامعه مشکفل است، استرداد حقوق منصوبه و تأیید حقوق مملو که بعد
 محاکم می شود.

در همین وقوع منازعه بین دو فرد یا چندین اشخاص ایشان قرائ
 قواعد مخصوصه محاکمه بجا که رجوع کرده جانبین و لائل اثبات صدق متقابل
 خود را بجا که تقدیم کرده محکمه تدقیق و تخری لازم را در این راه کرده هر کدام
 که ادعایش حقیقت داشت حکم را بطرف او فیصله میدهد.

لزوم محکمه برای جامعه امری است معلوم، زیرا در اربع احوال
 غصب حقوق خیلی متعدد است، از بجزت تحقیق کردن در دعاوی
 مهارت فوق العاده را کار دارد، علاوه بر علمیت عضویت محکمه
 ذکای مفطر را لازم دارد، تا بتواند از قرابین و حوادث و حالات

حقایق یک امری را استقراء نماید .

مهمترین اموری را که حکومت مراعات وقت را در اجرا یافتن آن
 صرف نماید عدل است، در مباحث گذشته دستیم که مبدأ اول
 عدالت «احترام حقوق است» گویا یگانگی هم حکومت در باب محفوظ و
 محترم بودن حقوق افراد است، باین باعث محکمه با اقسام و درجه های
 مرتب تشکیل یافته است تا اینکه حتی المقدور احترام حقوق مصون ماند
 فرضاً اگر محکمه از محکمه بازرگانی یک قضیه باعث میهم بودن یک حوادث
 یا بیک سبب دیگری عاجز ماند، عین محکمه بامی عالیتریکه دائره شان
 وسیع تر باشد رجوع کنند، یا اینکه اگر فیصله بنظر صاحب عومی شدید یا ^{خفیف}
 بنماید برای تعهد یل آن بدیگر محکمه رجوع کرده بتواند اینهمه مخصوصاً برای
 کثرت سعی در احترام حقوق صرف شده است، زیرا بدیهیت هر چند
 دفعات تحقیق، یا عدد محققین مکرر شود بهما تقدیر فیصله صوابتر میباشد .
 محکمه بامی اقلان تماماً عموماً با بد و قسمت تقسیم میشوند :-

۱- محکمه بامی ابتدائیه .

۲- = مراجعیه .

علاوه بر آن محکمه های اصلاحیه نیز موجود بودند.

محکمه های اصلاحیه

در مرکز سلطنت و در مرکزهای ولایات و حکومتیهای اعلی و حکومتیهای
 کلان و دیگر حکومتیها یک محکمه اصلاحیه تشکیل گردیده بود و رؤسای
 اعضای این محکمه ها که از آنها هیچکس حرمت و اعتماد عامه را دارا نیستند
 انتخاب میشوند. محکمه های اصلاحیه کافه اختلافات حقوقیه و تجاریه را که
 در حضورشان می آیند برضای جانبین فیصله مینمایند، و بعد از ارضای
 و تصفیة محاکم اصلاحیه بدگیر محکمه ها دعوائی شان شنیده نمیشود، و مرا
 دعویهای حقوقیه و تجاریه اولاً بمحکمه اصلاحیه حتمی است که آنجا دعویهای
 دعوی دارانرا که روزمره مراجعت می کنند شنیده و در میان ایشان
 به صلح می پردازند. اگر صلحی فیصله ممکن نباشد محکمه های اصلاحیه دعاوی
 دعوی دارانرا بجا کم ابتدایه میفرستند. مگر چون محاکم ابتدایه عهد
 آنرا نمیتوانست جسمریان دند از بود چه سال (۱۳۰۳) ساقط شدند.



محکمه های ابتدائیه

در مرکز ایالات و حکومتها یک محکمه ابتدائیه موجود است. در این محکمه داد و عاوی حقوقیه و نیز رائیه فیصله میشود و چون برای هر دائره از اشکالات حکومت حدود معینیه است که خارج از آن وظیفه یک دائره وسیع تر میباشد و نیز برای اینکه در فیصله امور تاحتی الامکان سعی حسن فیصله مرعی است باین سبب دائره اختیار محاکم ابتدائیه فیصله کردن است در دعاوی که از یک روپیه الی سه صد روپیه باشد، و این فیصله بلا حق مرافعه محکوم بصورت قطعی میباشد. این محکمه داد و عاوی حقوقیه و تجاریه را که اضافه از سه صد روپیه باشد و همه دعاوی اقسام جزائیه را نیز فیصله میکنند، فیصله های محاکم ابتدائیه باستثنای اعدام و حکم ضرب و تشهیر بصورت فور در معرض اجرا گذارته میشوند، و اگر محکوم علیه بخلاف آن اعتراض داشته باشد بعد الاجرا بجهت مرافعه میتواند فیصله کند، پس دوام بعد اجرا با وجود محکوم علیه اعتراض نکتب بهمه حال در محکمه مرافعه تقدیم میشوند.



محکمه های مرافعه

محکمه های مرافعه سلسله اخیر حلقه محاکم عالییه است محکمه های مرافعه
 در مراکز ایالت کابل و حکومتیهای اعلی و حکومتیهای کلان موجود اند و
 این محکمه ها دعویهای حقوقیه و تجاریه و جزائییه را مطابق قواعد آیینیه فیصله میدهند
 و درین محکمه با فیصله یاسمی را که خواه برای دعاوی حقوقیه و تجاریه و خواه
 برای دعاوی جزائییه از محکمه های ابتدائییه وارد گردیده باشند و یا محکوم
 علیه و یا یکی از طرفین آن فیصله را راضی نباشند دوباره تحقیق و ملاحظه
 نمایند و در صورت تصدیق بهممه حال بمجا اجرا گذشته میشود.
 و فیصله های محکمه های ابتدائییه که بمحکمه های مرافعه ملاحظه میشوند
 اگر در محکمه های مرافعه برخلاف فیصله های محکمه های ابتدائییه حکم کنند و طرفین
 بآن راضی باشند در موقع اجرا گذشته میشود. هرگاه یکی از طرفین بآن
 اعتراض داشته باشند ال (۱۵) روز بمحکمه مرافعه یا قوماندانی کوی تواری
 و یا بکومتی عرض استدعای تمیز را نمایند بحضور مهیبت عالییه تمیزیه دعوی
 شان تمیز میشود و الا تا مواعدند که خواهش تمیز نکنند حکم محکمه مرافعه در باره

محمود علیه اجرا میگردد، و بعد از اجرای حکم تا اكمال موعده تميز حق تميز را دارد،
 تنها اگر حکم متعلق بخرای صبی و وام و یا اعزام باشد با وجودیکه محکوم علیه
 اعتراض نکند همه حال در پیش روی هیئت عالی تميز حکم باید تاقیق گردد
 و اگر بعد از تاقیق از طرف هیئت عالی تميز موافق بشریعت و نظام
 دیده شود از طرف وزیر عدلیه برای منظور می بخورد مبارک شانمان
 عرض میشود.

این بود مختصر سلسله محاکم عالییه دولت علیه تقد افغانستان
 با اصول شکایت و صورت جریان دعاوی در آنها مقصود از مطول
 ساختن این تقسیمات و تحدید اختیارات هر دائره چنانچه پیشتر ذکر شد
 تا این عدالت در حکم دعاوی و منازعات مالی در مقابل یکدیگر است
 تا هر یک جهت تأمین یا استرجاع حقوق مجال فراخ در مقابل داشته باشد
 محاکم عالییه در هر حصه از ایالات و مراکز حکومتی دولت علیه موجود است،
 هر فرد از افراد میتواند در حین ضرورت بحکم مرکز ایالت موطن خود رجوع
 نموده، حقوق مقصود به خود را بذریعہ آنها استرداد نماید، چنانچه در نظر محاکم
 شخصیت و حیثیت فرد هیچ اعتباری ندارد، و در محاکم بغیر از حق دیکه

چیزی مد نظر گرفته نمی شود.

خدمت عسکر

تأمین سطوت و متانت ملت را دو عامل است: یکی متانت اخلاقی و بنیوی الهی و وطن، دیگر تشکیلات اساسیه عسکرست. متانت اخلاقی و بنیوی ملت را علم و معرفت تأمین میکند و تشکیلات اساسیه عسکر را خدمت عسکریه.

خدمت عسکریه وظیفه مقدسه و وطنی هر فرد است. در خدمت عسکریه صدق، فداکاری، عزم و متانت لازم است. زیرا خدمت عسکریه عبارت از محافظه کیان و شرف و سطوت و وطن است، و وطن هر فرد عنوان او در جامعه است بشریه است، محافظه این عنوان مقدس ترین وظائف اجتماعیه هر فرد است. فداکاری که یگانه مینزه عالی بشریت است در خدمت عسکریه بهترین مظاہر خود تجلی میکند. بصدق سلاح برداشتن فرد در سایه لوای عسکریه دلیل بزرگی است بر وطن پروری مدافع و وطن امر اکتسابی نیست بل امری است غریزی، حیوانی

پیسیم که تا آخرین نقطه قدرت خود مدافعه کردن از وطن نامی خویش آماده
 و تیار میباشند، بل اگر مقدار بیجان خود را در وقت تصور در خطر بودن
 وطن ملحوظ نمایند برای ما ثابت خواهد گشت که حب وطن و دفاع کردن
 از آن یکی از امور غیر یزید است. مگر تنها غیر یزیدی بودن این عطفه برای
 حمایت و وطنها کفایت نمیکند، بل الزمترین امور برای آن تربیت است
 چنانچه هر عطفه از عطفه نامی انسان تربیت را لازم دارد از جهت
 دیگر زیرا که بشریت روز بروز در تقدم است، و تقدم این را اقتضا ^{نمکنند}
 که انسان برای هر امری از امور خود و وسائل برتری و تفوق را آماده
 سازد از آنجمله بل در مقدمه آنها و وسائل محافظت وطن است، زیرا
 همچنانکه افراد گرفتار گرداب منازعه حیات اند جامعه تاثیر این تنازع
 حیات هم مشغول شان است. تنها دیدن تاریخ تشکیلات و نظامات
 عسکری عالم برای اثبات تسلسل ترقی آن کفایت دارد، همیشه و وسائل
 دفاع و هجوم و محافظت اکتشاف و ترقی گرفته است، تربیه عسکریه از جمله ^{ان}
 کشفات است. مقصود از تربیه عسکریه ریاضت و تمرین و دادن عسکر است بر
 اصول مدافعه و حمله کردن بر اعدای وطن، و بدون آن یاد گرفتن این

اصول یک مملکت برای حفظ کیان دارایی عسکر شده نمیتواند که در جامعه بشری
 بر فرد و وطن بجا فطرت آن مکلف است. و چون پیشتر گفتیم که مدافع و وطن تنها
 بیک دشمن حب و وطن عزیز و فطری کفایت نمیکند بلکه باید با اصول
 عسکری تربیه شده باشد، ازین جهت که قانون اخذ عسکری یکی از نظامات
 موضوعه گردیده قرار قواعد آن به هر فرد نوبت ایفا و این وظیفه مقدّم
 میرسد، هر یک مدتی از وقت خدمت خود را در آن تربیه صرف نموده
 بعد از تلفی معالجات و تمرینات کافیه در صف مدافعین وطن آماده میباشد
 اگرچه در بعضی مقامات تا تحت قلم بعضی تعرضات بر عسکریت دیده
 میشود، مگر آنها را هیچ اهتمام نباید داد زیرا چیرکه طبیعی و فطری باشد مقاومت
 کردن با آن امری است تحصیل بلی تعاون و سلم دائمی، همیشه مطلوب
 بشریت بوده است، مگر از جهت دیگر قوانین طبیعی ترقی بشر را با احتکاک
 تضاد مقتضا نموده طرفداران سلم عمومی در عالم خیلی زیادند، در صواب
 بودن آراء آنها هیچ مجال انکار نیست، مگر جریانات طبیعی که در آنها جهت مقابله
 آمال انسان بوده است، پیشتر شدن آن آراء و آرزو ما را متعسر بل در
 اغلب احیان محال میگردد و اندک بهترین دلایل برای اثبات این نظریه

مجلس لاهور است که در سال ۱۸۹۹ برای مقابله بین المللی انعقاد یافته بود، در همان
 مجلس که مخصوصاً برای عقد تائین صلح عمومی منعقد گردیده خیلی نظریات و قواعد
 دائر بر این نظریه مطرح نگذاشته شد و تعیین نمودند هرگاه بین دو مملکتی در یکی
 از امور اختلافی واقع شود نباید خود سرانه بجمل یا جنگ شروع نمایند
 بلکه فیصله در محاکم بین المللی فیصله یابد، با وجود تشبیهات فوق العاده این
 مجلس اقدامات زیادۀ شان جنگ بزرگ که عمومی را برای آن عنوان
 گذشته اند در سال ۱۹۳۱ واقع شده بود بهترین دلیل است برای مخالف
 بودن چنین نظریات با طبایع فطری بشر.
 تنازع برای حصول فوقیت امریست طبیعی در بشر هر فرد از خود
 بزرگ او در مقابل دیگر افراد تفوق است چنانچه نظریه جامعه ما این است
 تفوق در بین شان بدرجه با مضاعف است، هر جامعه برای تائین حیات
 و نوال رفاهیت تفوق خود را بر یک جامعه دیگر طالب است، و اگر افراد
 یک وطن این عاطفه حب تفوق را در بین عوام اطف خود نداشته منظر اقدامات
 شان نباشد طبعا از دیگران عقب مانده نصیب و خضوع است در صف
 محکومین، و اگر تفوق نصیب یک جامعه نباشد اولاً قوه حفظه کیان و مرکزیت

خود را باید دارا باشد تا قلمه دیگران نگردد. از خود در صف تراحم و تنازع
حیات مدافعه کردن بتواند.

محافظه کیان و مرکزیت یک وطن در صف جامعه‌های بشری عکس
همان وطن است. تا هیچ بهترین معضله‌ها برای تماشای صدق این نظریه
است، تفوق استقلال یا انحطاط قومها با همه حالات شان در صفحات
مصروف است، تنعم اول یا اقلال استراحت و اطمینان دوم را از صفحات
آن دریافت میکنیم، چنانچه استبعاد و انحلال و مقهور بودن فریق سوم را
در آن صفحات نیز دیده میتوانیم.

شرف سربازی

تشار و توازن امریت طبیعی در کائنات، قوانینی که بر یک عمارت
مادی که از سنگ و گل تکوین میابد آنها را بر جامعه که از عده و افراد آنها مؤلف
است تطبیق داده میتوانیم، چنانچه قوانینی که بر فرد تطبیق میابد اغلباً همان
قوانین را بر جماع و طایفه و فریق نیز تطبیق داده میتوانیم.
اگر در اعتبار فرد در جامعه معان نظر شود دید میشود که سرمایه او

یا مرجع اصلی این اعتبار مقدار خیری است که بجامعه میرسانند، گو یا چند
 قیمت خیری آن عمل پیش باشد، نیز قدر و اعتبار همان شخص بیشتر است
 پس مقیاس سنجیدن قیمت اعمال و امور مقدار خیر آنهاست، و همین
 معیار در کل امور بشریت معمول است، از این است که مشقت و زحمات
 یا وقت و توجه را اساس قیمت دادن اعمال و امور نمیدانیم و بنا بر
 قاعده طبیعی که در اول این بحث ذکر شده است می بینیم چنانکه این قانون
 بر افراد ساری است، بر جماعات یا فرقه ها نیز جریان دارد، مثلاً جماعت
 از حیث مشقت بیشتر از دیگر تحمل مشقت جسمی میشود، یا آنگاه از مهندسان بیشتر
 زحمت میکند مگر اعتبار و قدر و کثرت اعمال و مهندسان را مگر بیشتر است
 همچو غیر در جماعت یا طائفه اعتبار و قدر و فرقی اهل قلم بیشتر از طائفه نجار است،
 زیرا خیر او آن نسبت به دوم برای جامعه بیشتر است و علم جبراً قدر و اعتبار
 هر فرقی نسبت به دیگر ناهایسته بمقدار خیر رسانیدن ایشان است.
 بناءً علیه بر آنست در یافتن شرافت و قدر مگر باید مقدار خیر را که
 بجامعه میرسانند اندیشیده شود.
 نشو و ارتقا بشریت و انما حلیف احتساک و تنازع بوده است

این قانون عمومی است که سر بیان آن بر افراد و جامعه ما است. هر چند
 احتكاك و تنازع بیشتر واقع شود همانقدر ارتقا بیشتر حاصل میشود. از
 این است که کلمه (تنازع حیات) در صف علوم مهمه یک حصه مستغنی را
 اشغال نموده است. احتكاك هر چند از امور است که جلوگیری آنرا
 از بدو سر حله تشکیل یافتن جامعه را علاج مینمایند، مگر قوه قاهره طبیعت
 مؤید آن گردیده هر نوع علاج را در مقابل این علت بنی اثر میگیرد و اندک
 و این یکی از حکمت‌های انسان است، هر گاه یکی از قوای طبیعی را ملامت حال
 خود ساخته تواند، در این میکوشد که حال خود را ملامت آن بگرداند و مظهر
 این حکمت را در عالم عکس می که شرافت یا قیمت خیر می آن مظهر ^{حکمت}
 است بهترین دلائل متجلی می یابیم از این است که جامعه تا بس
 قوه نامی که می بعبارت دیگر قوه نامیک که برای دفع احتیاجات و شدت
 قانون تنازع لازم است مجبور گردید پس معلوم میشود مقدار خیر بر آنکه ^{عکس}
 جامعه میرساند خیلی زیاد است، چرا که در نشود ارتقا جامعه اثر بزرگ را دارد
 زیرا در صورتیکه تنازع و مقدار استعداد جامعه برای نشود ارتقا آن ^{سطح}
 دشته باشد باید ذریع تنازع و احتكاك عامل عظیم خیر برای جامعه باشد

و مظهر این استعداد و قوت عسکر است، باید هر جامعه قبلاً این قوه را با کمال
 صورت تشکیل داده بعد در حدود تکمیل اقصای آن برآید، زیرا ^{است} باید
 در حالیکه ارتقا و پستی بقوه منازعه باشد باید هر جامعه که قوه منازعه را ^{نداشته}
 باشد نصیب آن مانند هر ضعیف در مقابل قوی باشد.
 عسکر مستقبل را تا همین حال را حمایت و ماضی را حفاظت میکنند
 در این صورت گفته میشود که عسکر یک جامعه در نشو و ارتقای آن منزله بزرگ
 دارد. و پیشتر مفهوم شد که اعتبار هر فرد یا فریق وابسته بمقدار خیریت است
 که برای جامعه رسانیده میشوند، و نشو و ارتقا، عالی ترین خیریت است.
 اگر ترقی ملت عوامل عدیده دیگری اثر می کنند: علم، فن، اخلاق
 و ترقی جامعه اثرهای عظیمی را دارند، بلکه وجود آنها عین ارتقای جامعه ^{است}
 مگر چیزی که میدان تقدیم و تاخیر را برای این عوامل ترقی حمایت و مصون
 میدارد عسکر است، حقانیت این را از حال اقوامیکه زیر فشار استعمار
 بوده از قوه ماضی عسکر می خود محروم اند در یافته میتوانیم. معلوم است که اقوام
 مستعمر اگر چه از علوم و اخلاق و فنون کاملاً بی بهره نیستند مگر این اند که علوم
 و اخلاق و فنون برای آنها کل مزایای ترقی و حریت را آماده نیسازد،

زیرا قوتیکه برای حمایت آنها بکار است در دست نداشتن باعکس قوا
 منازعه این میدان سیر علوم و فنون را احاطه کرده آنها را از تقدم باز میدارند
 از این جهت که سرور و قهرهای دراز در حال آنها کمتر فرق میکنند این
 همه نتیجه نداشتن قوه دفع تعدیات منازعه این دیگر است، بعبارت دیگر
 نبودن یا ضعیف شدن قوه های عسکری آنها است.

بر خلاف جامعه هاییکه قوه تنازع آنها در میدان حیات کامل باشد
 البته هر چند از جامعه های دیگر عقب مانده باشند مگر در آن صورت غیر
 حذب فوق نسبت بودن قوت مدافعه و منازعه زنده مانده به صورت
 که باشد به کمترین وقتها بمنزل معهود تفوق خود را رسانیده میتواند، زیرا
 حدود ترقی از او و اختیار کردن اصول حیات بسبب استقلال پذیریه
 عسکر نامون است، بناء علیه شرف و قدر عسکر رتبه رفیع و منزلت عالی را
 در جامعه دارد.

از جهت دیگر هر فریق جامعه که یک نوع فن یا حرفت را در جا
 مستعجاب شده اند یک قسمت میزانش یا قوه های خود را وقف و مصروف
 همان فن میسازند، مثلاً آهنگر قوای جسمی یا عضلی خود را وقف این حرفت

ینماید، چنانچه اکثر میرات عقلی و علمی خود را وقف شغل خود مینماید. اما عسکر
 ازینها فوق تر عزیز تر برین اشیاء را در نزد اینها فدای تا این استقبال و حال
 جامعه خود مینماید عسکر، اگر چه نسبت بخدمت خود مقابل میگردد، مگر این مقابل
 در ازای فدا کردن حیات هیچ بحساب نمیرود، گویا فریق عسکر برای جامعه خیر
 زیادی را میرساند که شرافت آن نیز بمقدار همان خیر پیش است، تصور شود
 عده زیادی از افراد وطن در صینی که همه در خانه ما بین عائله خود نشسته و استراحت
 داشته و اینها برای مدافعه از حقوق و شرف آنها در زیر باران مرگ وقت
 بگذرانند، بدیهی است که کل مرایا و مظاهر انسانیت فداکاری است
 و همین عمل آنها عین فداکاری است. در حالیکه افراد آنها دوره های
 جهل را طی کرده متعلم و با تمدن شده اند روح و مشاعر افراد آنها بحسب طینت
 مشبع گشته بسی از آنها که تنها بقوت خود مقدر بودند، شرف و خدمت
 عسکری را تقدیر نموده عمر را در خدمات آن صرف نمودند چنین اشخاص از
 مشاعر انسانیت مشبع بوده، همه عواطف آنها دالالت شهبامت و شرافت
 طبع شان میکند، این قبیل نوابغ با احساس خیلی اعمال مفید را بجامعه ما
 خود نموده اند، زیر احیات را آنها عبارت از بعضی اعمال و حرکات متواتر

از قبیل خوردن و نوشیدن و استراحت نداشتند میدان حیات را محمل
استفاده شخصی ندانستند عظمت نفس شان این را قبول نکردند که یکسان
باشند در مطالب خود با حیوانات هم مانند باشند استقلال شخصی خاصه
حیوانی است، مگر انسان باید آرزوهای عالی تری داشته باشد.
هر جامعه که شرف عسکری را از قرار حقیقت و ماهیت خودش
قدر ببهد، آن جامعه مقهور شده نمیتواند.

و ط ی ت

از مؤثراتی که بر عواطف انسان اثر کلی دارد الفت است. بمقدار
نفوذ و سلطان این مؤثر بحدیست که میتواند حقایق را بنظر انسان ^{زود} مبدل سازد
الفت یکی از اسرار با اهمیت طبیعت است، پیدا شدن این سلطان
با نفوذ راجع بکثرت قریب و علائم افتیدن امور است، الفت تنها بین
انسانها واقع نمیشود، بلکه ممکن است که بین انسان و جماد یا انسان و حیوان
یا حیوان و جماد هم بوجود رسد، و چون میزه انسان بر بقیه مخلوقات قوه
عقله او است که در هر یک از امور و سجایای وی داخله و تصرف کرده

ما بهیت و قدر آنرا در وجود میگردد اند، نیز دست عقل با لغت رسید
 آنرا یکی از دو ابط لذیذ و متین و زیبا کردانیده است، هر چیزیکه قریب
 و احاطه آن با انسان بیشتر باشد مقدار لغت آن زیادتر است.
 وطن عبارت از محیط و اقلیمی است که انسان در آن نشو و نما پیدا
 کرده است، برای دریافتن مقدار لغت انسان بوطن خود باید در مسافت
 نشو و نما صرف وقت نماید، در وقت دلاوت انسان مخلوقی است عظیم
 صغیر در هر چیز صغیر، در جسم صغیر و در عقل صغیر، در میزان و عقل، این صغیر رفته
 رفته بمرور زمان کلان شده میرود، کلانی او نیز از هر حیث است، جسم
 و وزنا و عقلا کلان شده میرود، کلان شدن او چیست؟ کلان شدن
 از حیث جسمی این است؛ آنقدری که از مواد زمین و هواست
 آن مشتق شده است تحلیل شده در گهای وی بخون و رطوبت تبدیل
 گردیده در نتیجه جسم او از این تحلیل و تبدیل کسب کلانی کرده میرود،
 و عقل او از محیط و اشخاصیکه در بین آنها امرای حیات دارد معلومات و
 معارف را اخذ نموده و کسب تجارب کرده جذب و حسب تلافی دائره
 عقل او را وسعت داده میرود، گوید درین صورت جسم او روحا از جزئیات

در و حیات حاضر و وطن تکوین یافته است، ازین منتهی شده مسئله قریب
 که عامل بزرگ است در پیدایش ان الفت در این صورت است اثر خود را در
 هر فرد وطن جاری کرده است، میماند عامل دوم الفت که لایمت است
 اعنی شرط دوم الفت ملایم اقتاد ان امور است برای صاحب الفت غیر
 از حیث ملایمت باید هر امر وطن ملایم طبع افراد آن بیفتد، زیرا ملایمت
 در ذات خود عبارت است از حسن تلقی است. و این حسن تلقی از مطابق افتیدن
 یک چیز خارجی است بگو این یا جسم انسان در صورتیکه همه جزئیات مادی
 و روحی او از زمین و محیط وطن تکوین یافته باشد، البته هر چیز این وطن
 اگر چه خارج از دایره آن جزئیات هم نباشد باید ملایم طبع آن واقع شود.
 پس الفت بوطن امر است غیر زری و دلیل دیگر غیر زری بودن
 آن وجود این عاطفه است در حیوانات هم.

الفت و وطن و وراثت: تحقیق مسئله تاثیر وراثت غیر از وراثت

سلف بر خلف یکی از امور مهمه است در نزد علماء و فلاسفه، و وراثت
 در ابتدا امر معترف به نبود، بلکه میگفتند که انسانها عموماً علی التوید تولید
 یعنی در رکات و میراث آنها در وقت ولادت متفاوت نیباشند

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و تغییرات بتأثیر تربیت ناسخ میگردد. آنگاه بعد از تقدم معارف و علوم این
مسئله ثابت گردید که وراثت از قوانین طبیعی است که تفرخ شبیه تنه است
و تنه دائماً مانند خود را انتاج میکند. چنانچه این امر در عالم احیا مشهود است
بجاریت میگویند چنانکه نسل صورت خود را از ابوبن حاصل میکند نیز
سجایا و اخلاق غریزی را از آنها کسب میکند و انسانها در حین تولد
مساوی نباشند، چنانچه بعد از نشو و نما نیز متخالف میباشند، و این
اختلاف راجع بدو امر است یکی (وراثت) و دیگر (محیط) و تنها چیزی که
در بین آنها امر ارحیات دارد، چنانچه یکی از علما درین صدد گفته است
انسان درین عالم پیر تولد میشود زیرا با خلاق آبا که وراثت اخلاق و
عادات اجداد و ندر شیوع میباشند.

پس درین صورت علاوه بر الفتی که بحکم قرب و ملائمت او
داریم بجهت زیاده تر الفت از آباء و اجداد ارثا با میرسد حبس وطن
یکسانی نیست که انسان مانند دیگر امور کتبه آنرا دریافت میکند
بلکه امر غریزی است زیرا آنچه الفت است است و الفت را میدانییم که
محبت مفراط را نیت میدهد. ولی از حیث قبول تربیت نیز مانند

دیگر غرائز است که همه قابل تربیت اند، مانند قوه ذکا اگر تربیه خوب
 داده شود، از آن نتیجه نای محدود و مفید گرفته میشود و خلاف آن
 بالعکس است، زیرا در انحال صاحب قوت ذکا اصول تصرف
 در آن یاد نشده عموماً خیر شر را نتیجه ازین قوت خواهد گرفت اگر چه
 در بعضی احوال نیت خیر باشد پس غریزه الفت بوطن را باید با
 تربیه و ایم به عبارت دیگر مطایره و طینت را در یافت کرده این عاطفه
 در راه احوال و تنفیذ اقتضات و وطن پروری صرف نمانیم معلوم است
 هر عضو جسم که انسان استعمال آنرا اهل کند بمرور زمان عاقل میشود
 این قانون بر روحیات و غرائز نیز ساری است هر عاطفه با حسی که
 انسان استعمال آنرا مهمل ماند البته می میرد، در صورتیکه برای تقویت
 عواطف و غرائز محموده و سائل مانند اراده و تربیت در دست
 داشته باشیم باید بکمال توجه برای تکمیل معانی انسانیت در خود سا
 باشیم خصوصاً در حالیکه بذریعۀ احوال غرائز مذمومه را بتوانیم عاقل نماییم
 وطن افغانی: همان محیطی است که علاوه بر محبت با الفت
 آن در خون آبا و اجداد ما یان دمیده بذریعۀ وراثت نسلاً بعد نسل

بما انتقال نموده یکی از زنجیرهای مقننی که ما را با این محیط مربوط ساخته است
 اجسام با ذرات آن گویین و روح با آن روح آن مشع است
 مثل مشهور است که کسیکه بفاک قیدهای محبت قادر باشد از آن هیچ
 خیر را غنط نمی تواند اند شد، ازین جهت که بین انسان با معروفی گردید
 کسیکه وطن خود را قطعاً ترک نتواند او را محمل اعتماد نباید دانست
 وطن هر فردی او است قیمت شخص محبت همین ما در است کسیکه عیب
 وطن را درک کرده نتواند، باید بداند که جزئی ازین عیب بطور مشهور
 در خود او هم وجود دارد، پس بهترین ذرائع تحسین در چنین حال کوشش
 کردن است در رفع همان عیب، اقله اگر چه نتواند همان عیب را
 از خود دور نماید گفته میشود که بوطن خدمت کرده است زیرا حصه از
 عیبها آنرا رفع نموده است، باین فکر نباید افتاد که اصلاح کفر در مجموع
 اثری ندارد، زیرا بیشتر منزله فرد را در جامعه دانستیم، علاوه برین اگر
 هر کس با اصلاح دائره خود سعی نماید بدیهی است که باندک زمان و با
 وقت اصلاح میشود.

خدمت وطنیه: خدمت وطن امری نیست که بعضی تنها

مخصوص آنرا بتوانند. یا اینکه خدمت وطن آنها را از نظر در مصالح خود
مصرف میسازد. بل امری هست آسان و هر یک میتواند خدمت را
بنماید. خدمت وطن در هر صورت و حال قابل اجراست ^{فقط} غنی و فقیر
موظف و عاقل و وطن خود را خدمت کرده بتوانند.

از هر یک در جامعه مطلوب نیست که وظیفه را بر عهده گرفته در
مقابل اجرا و بقدر قیمت همان ضرورت باست حیات خود را از جامعه بگیرد
افلا مراعات حدود و وظیفه و نه برآمدن جاده و سعی نمودن در تحسین و
ترقی همان وظیفه خدمت است برای وطن. جادو و بکش اگر در
وقت ایفای وظیفه حسن نیست را مد نظر گرفته در ایفای وظیفه خود ایما
نور دیده یونانیون این عهد را تنظیم داده از جاده آن نبراید خادم وطن
مطابره خدمات و وظیفه در داخل کردن از وطن در حالت هجوم
باز بر خطر بودن حریت آن، اغلباً وطنیت عسکر است ولی تنها مخصوص آنها
نیست حقیرا ذلیل شدن وطن بفقارت و ذلت انسان است.
سر بلند می فرود بین جامعه های دیگر و بسته بسعدت وطن او است. از
که در وقت افیدن وطن در خطر بر فرد آن اگر چه عسکر نباشد بیک جو

و حماست مخصوص گرفتار میآید که او را با تنظیم در سنگ مدافعین داد
 میازد، اسیر بودن یک فرد در مقابل اسیر بودن یک جامعه هیچ است
 اسارت جامعه دلالت پست فطرتی کل افراد آن جامعه است،
 در اینجا به غلو کردن صفات تاریخ مابیت نسبت مقارنه در بحا و وطن عزیز خود اکتفا میورند
 کسیکه بین سمعت افغان قبل از استقلال و بعد از آن مقارنه نماید حقانیت این
 مسئله را درک نموده میواند، بعد از استقلال در هر مقابل و تحریر کافغان
 با لفظ غیور تو ام است، و تحریر یا قابل بجز گفتن این صفت قلبی
 بمعانی آن نسبت باین وطن عزیز میسر میشود زیرا استقلال و حر بودن
 در مخدش حاضر میباشد.

پس مدافه کردن از وطن در حین اقتضای آزادی یا مصلحت آن
 چنانکه ضروری است نیز واجب مقدس است، و آسان ترین وجهها
 همان است که با قوانین طبیعی مخالف نباشد و چون بیشتر غریزی بود
 عاطفه و وطنیت را دستیم بناء علیه برای مدافعه از وطن ایجاد عاطفه
 محبت بکار نیست بلکه این عاطفه طبعاً موجود است تنها تربیه آن کفایت
 میکند.

ادای وظائف :- این خدمت و طمینه را از حیث عمومیت و
 آسانی و بهترین خدمات و طمینه شمرده می توانیم. زیرا خیالی آنها مورد ^{اهمیت} قضا
 و اهمیت و تقدم است و بسته بان است. هر عطله که موجب تاخیر و ^{ظمن}
 گردد اگر در حقیقت ملاحظه شود پدید خواهد شد که نتیجتاً بهمال و ^{است} وظائف
 به چند اصول ایفای وظائف در یک قومی مرتب و منظم تر باشد ^{است}
 رفتار آن سوی منزل ترقی بهما تقدیر بیش است. هر کس در حیات خود
 یک مسلک انتفاع برای خود منتخب می سازد، این مسلک انتفاع اگرچه
 ظاهراً عائد بخودش است اما در حقیقت عموم را از آن ^{نقصی} نصیبی هست
 ترقی دادن این مسلک در همان جنبه برای خودش خواه ماویا با اعتباراً
 فائده مند باشد. نیز از افادۀ عموم خالی نمی باشد. هر کس در جامعه یک
 دائره محدودی دارد، شنند و ذانان دائره عبارت از اخلاص ^{حت}
 عموم است. و خروج از آن دائره یا نتیجتاً بهمال و وظیفه و یا تعدی حقوقی
 خواهد بود. و این خروج یکی از بواعث اخلاص ^{است} راحت و اهمیت عموم است.
 پس ترقی دادن مسلک مشروع خویش و ایفای وظائف و اخلاص
 منظمه از مظهر خدمت و وطن است. درین جمله وظائف عالمی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و اجتماعی و اخلاقی علی السویه اند، اجمال هر یک از اینها بوطن ضرر میزند
 است. مثلاً در عالمه اگر تربیه اولاد اجمال شود البته موجب نقصان
 جامعه است. یا اگر در دوائر محبت و رابط دوستی اجمال و در زبده شود
 اعتبار مفقود میگردد و مفقود شدن اعتبار بین افراد یک جامعه بدتر
 بلیه است.

بهر صورت اجمال وظیفه نزاع و بی امنی را موجب است،
 و این نزاع موجب مشغول شدن اولیاء امور از تهیه و نظر در مصالح
 ملت میگردد، زیرا توطئه امن بدیهی است که اولین احتیاجات
 جامعه است، پس فرد و وطن دو سرست گاهی از حد و خود متجاوز
 نمیشود، و این نوع خدمت وطن از همان نوع خدمات وطنه است
 که هر فرد ملت آنرا مرعی داشته میتواند.

وقف نمودن حیات برای خدمت وطن: و این نوع خدمت
 مخصوص رجال بزرگ و ارباب صلاح و سیاست است، که چون
 دوران امور مملکت گردیده زمام و جریان آنرا بدست گرفته
 سوی منزل شرقی و تعالی رجه آنرا مینماید.

هر جمعیتی از جمعیات بشر محتاج قانده و مؤلف افکار است، و کلی معانی اتفاق و اتحاد راجع باین تألیف است ملت متفق نیست که افکار و آمال عموم با هم تألیف و انضمام یافته همه بیک وجه ساری باشند.

رجال اصلاح یا سرنامه تاریخ ترقی هر مملکت کسانی هستند که محیط وطن آنها را نشو و تریه داده همچنانکه در شواذ خلقت بعضی افراد یکی از اعضای غیر نافع جسم آنها ضمیمه یا مکرر میسر آید. اینها قلباً و عقلاً از لقیه افراد عظمت داشته میباشند، احتیاجات اولیه ملت را درک نموده بوسایل مخصوصه و حیلتهای عذیبه همان احتیاجات را برای عموم دانسته ساخته و افکار و قوتهای آنها را سوی همان احتیاجات محور میگردانند. اینها را رجال اصلاح و ارباب اداره میگویند، چنین اشخاص مشغول مبادی کشف خود گردیده عمر را وقف تحصیل و اعمال آن مینمایند.

ترقی و تعالی هر مملکت راجع بوجود چنین اشخاص عظیم است در بین آنها، حتی اینکه یکی از فلاسفه راجع باین مسئله میگوید: قوت و اقتدار مملکت نه بعهده افراد آن است بلکه بوفرت رجال بزرگ

۲۲۰۰

انقلاب

درین

کلیت

و مصلحتین آنست اینها حیات را وقف مصلحت وطن نموده هر نقصی یا
 فسادى را که در وطن ببینند با اصلاح و تعدیل آن قیام میورزند
 و بسا واقع میشود که عموم بسبب عدم الفت یا نادانستن آن اصلاح
 با شخص مصلح مقاومت یا تحقیر یا ترذیلها می کنند و لے بیچ کدام
 از اینها عزم و قصدشان را نگشتانده در راه معین و مخطوط خود دروا
 میورزند. اینها هر چند از جهت مقابل یا بنا و هر قدر دشمنیهای حساد
 یا نادانها اراده آنها را ضعیف نماید مگر بجز دیگر مصلحت و خیر وطن از مجرای
 آنها قریب شود باز عزتشان مضاعف میگردد.

از پیداشدن چنین اشخاص مصلح بیچ جامعه محروم نموده است
 صفحات تاسیخ تقدم بهر ملت را که مراجعه کنیم در عهد تاسیخ آن سهم چندان
 افراد مسطور خواهد بود، و لے بدبختانه اغلب آنها در بد و قیام خودشان
 بهزاران نوع مقاومت و تعدی مبتلا گردیدند. و اعمالشان به
 رقبهای تحقیر و تذلیل تلافی شد. این تنها نصیب ارباب اصلاح^{نصبت}
 بلکه مختصر عین و مکتشفین تیر ازین قبیل مقابله در بد و مرحله محروم نمیدانند و لے این همه
 تحقیر با عزم آنها را جز ثبات داراه شان را خرقوت دیگر اثری نمی شد.

خوش نصیب ترین جامعه با آنست که قسمت آن از چیزین اشخاص
 بیشتر باشد، بعبارت دیگر نصیب شان از کسایکه عمر و راحت خود را وقف
 مصلحت خدمت عموم بنمایند و چنانکه خدمت طیفه آنها تخصیص حاصلت بر خدمت
 عموم است، وطنیت افراد در مقابل آنها ارتشاد با و امر شان است.

تشجیع مصنوعات و حاصلات و طیفه: تفصیل مصنوعات و طیفه
 یکی از مظاهر مهمه و وطنیت است مسئولیت انسانها در میدان عمل حیات
 احتیاجات حیاتیست، افراد یک جامعه فرقه و طائفه و طائفه
 گردیده، هر یک نسبت بسلیقه و میل و استعداد فطری خود تهیه یک نوع
 احتیاجات را برای خود صرفت گرفته عمر را در حصار و اگمال آن برای
 افراد جامعه خود میگذرانند.

لوازمات حیاتی که از چوب تهیه میشوند و اما آنها را یک فریق مترجم
 گردیده اصول تهیه و عمل آنها را تحصیل کرده بعنوان بنجار، و آن احتیاجات
 که از پنبه یا پشم بعمل آید فی سبب فرقی دیگر بنام نساج و بلجرا بر طایفه
 عمر خود را وقف یک نوع صرفت نموده ادوات لازم را تهیه نمایند.
 اینها که عمر خود را وقف تهیه مصنوعات کرده اند خصوصاً بقصد آنیکه

هر کس بآنها مبادله احتیاجات حیات نماید تا اینها استعداد این مصروفیت
 را پیدا کرده در ترقی صنعت خویش برای توسعه ثروت و وطن بکوشند
 ثروت جامعه ذریعه غنا و دارائی عمومی است. و این بذریعه
 و فرت حاصلات و مصنوعات حاصل میشود، یکی از سبب بزرگی که بین
 جامعه و واقع است، راجع است بهین مسئله حاصلات و مصنوعات است
 هر جامعه سعی زیاد در دارو که حاصلات خود را مستفوق گشتانند و جاهل
 دیگر را بخردن آن و ادار سازد تا باین ذریعه بتواند ثروت آنرا
 جلب کند، زیرا هر وطنیکه حاصلات و مصنوعات آن بیشتر باشد ثروت
 آن نیز زیاد تر است، چرا که مصنوعات وی در هر اقلیم رائج بوده از
 اعتبار تجاری نصیب وافر می راد و اعیان باشد.
 درین صورت تشجیع مصنوعات و وطنی بدیهی است که یکی از معاوتها
 و وطنی محسوب باید باشد، فرضاً که مصنوعات خراب و مصنوعات خاز
 خوب باشد معلوم است که دوم در استعمال بهتر خواهد بود، مگر مسئله در
 اندیشیدن مصیر و عاقبت است، اگر آن داننا مصنوعات و وطنی خود را
 ترک کرده مصنوعات خارجی امداد نماید باید بانکه مدت مصنوعات

وطنی زوال شود بالعکس استعمال مصنوعات وطنی عاملین را تحسین و
 پیدا کردن استعداد برای ترقی دادن صنعت قادر بسیار و ترقی دادن
 صنعت امری متعسر یا قریبهای درازی را کار ندارد، بهترین مثال برای
 ملل شرقی درین مورد ملت جاپان است تقدم هر یک که این ملت
 در کمترین مدت نامنوده است آسان بودن ترقی یک ملت را نشان
 مینماید، تنها وسیله ترقی یک ملت بودن حسن وطنیت است در افراد
 از جمله مشاعر وطن پروری تشجیع کار گیران وطن است، این تشجیع بذر
 فضیلت دادن مصنوعات وطنی بر مصنوعات خارجی است، هر چند
 مصنوعات خارجی خوش شکل و بهیئت باشد، یا در استعمال مرام حیات
 را آسان تر آماده کند، مگر عاقبت وخیم دارد، برای نجات یا حفظ
 ازین عاقبت تنها ترقی دادن مصنوعات وطنی، و تشجیع کار گیران وطن
 چاره است.

استعمار و استلاک یک قوم قوم دیگر را اغلبا برای تقوی استعداد
 اقتصادی یا تأمین مواد اقتصاد بعمل میآید. حالیکه زیر فشار استعمار
 هستند حاصلات را کشیده برای اجنبیها بقتت از زمان فروخته بعضی

همان حاصلات را بعد از رسیدن شان بدست کار بگیرد با قیمت گران
 از اجنبیها می خزند، قطعاً این حال آنها برخلاف بهمت و قیمت ذاتی است
 هرگاه قوه صنایع مملکت زیر استعمار زنده می بود هرگز چنین اسارت
 و زیان عظیم نصیب شان نمیگردد.

و اگر در سبب اصلی که موجب این اسیری گردیده است قوتی
 شود دیده میشود که مرجع اصلی آن فقدان حسن و وطن پروری است قوه
 حربی که کیا و حیثیت مملکت شان را حیانت میکند ضعیف و افسرد
 صورتهای ظاهری مصنوعات اجنبیه فریب داده از صنایع وطنیه خود
 نظر نموده بطرف واردات اجنبی توجه کرده اند، رفته رفته کارگیران وطن
 افسرده و میرات آنها مضمحل گردید، درین اثنا بحکم تنازع حیات
 دیگری که قوی تر و مالی آن عامل و زنده تر بود این ضعف و انحلال را
 غنیمت شمرده اولاً بنام تجارت یا بیک سهم دیگری که ظاهراً نافع بود
 است بهر دست زاننداری آنها را بقبضه گرفت، بعد ازین امساک حالت
 چنین جامعه بد بخت چنانچه هر روز مسموم میشود بدترین انواع
 اسارت میرسد، هر وقتیکه یک حرکت آزادی یا عرفان طلبی از آنها ظاهر شود

بکمال شدت و جور و خیلتها چنین مشاعرشان را معدوم ساخته و حقیر و ذلیل
شان میگذارند. و این امر طبیعی است که تخریب در عالم حیات از تعمیر
کردن خیلی سریعتر بحصول میرسد. هرگاه در سبب فوریه این استعمارگر
شود معلوم خواهد شد که بسبب احوال میزرات و طنی یکم مدت طول بر اساس
رفته همان صفات و میراثی را که مرور قرون زیاد تشدید کرده است در
عرضه سالی باخته میشود.

این بالعکس حال ملی که مشاعر افراد آن از حسی و وطنیت مشبع بود
دائماً در حفظ قوه نامی مدافعه خود سعی نموده برای اجنبیها احوال داخل را در
شئون مصالح خود نگذشته اند. و ظواهر امور چشم ایشان را از دیدن
عواقب پوشیده از تقویت مصنوعات و حاصلات و طنی خود آینی غافل نشدند
تقدیم مصلحت عموم بر مصلحت فردی - این هم از حیت قایت
اجرا بر عموم آخرین منازل وطن پروری است هرگاه حیات بشریت
بدقت متفحص شویم البته واجب بودن ایفای این نوع خدمت و
پروری برای ما ثابت خواهد گردید.

برای بشریت دائماً دو قسم حیات بوده است یکی حیات فردی

دیگر حیات نوعی، در مقارنه بین این دو حیات می بینیم که حیات فردی
 از هر حیثیت کم دو احم و دو ائمه آن از هر طرف محدود و کم قطر است،
 بالعکس حیات نوعی که دو ائمه آن فرخ تر و با اهمیت و اهمیت آن بیشتر
 و زیاده تر است. انسان با قوانین طبیعی و انما برای حفظ و توسعه این دو قسم
 نصیب خود از عالم در منازعه بوده است. گاهی سعی میکند که حیات
 خود را مطابق اقتضای طبیعی گرداند و گاهی می خواهد که قوانین طبیعی را مطابق
 حال خود سازد، درین معالجه کل عمر انسانیت گذشته است و همیشه
 تلاطمها نیک و در خصوص حفظ حیات فردی بخرج برده است با اصول حفظ
 حیات نوع ملاحظیم افتاده است و اگر مناقض می افتاد بیک صورت
 اجباری یا غیر مشعور بطرف حفظ حیات نوعی سوق میشد.
 اقتضای غریزه حفظ نوع است که نشو و نشود و ترقی ملازم حیات بیشتر
 است. مقارنه کنیم بین هر صد سال گذشته عمر انسان می بینیم که در قهای
 عظیمی بین هر طبقه و دیگر واقع شده است. هر طبقه برای تأییدات خود
 اختراعات و وسائلی ایجاد کرده هستند که توارث آن وسایل را
 برای طبقه دیگر بزرگترین بهایای سلف نقل کرده می رود، و در حقیقت

هر چه هر طبقه در اصول حیات بشر عبارت از دوره تنفیذ و اصلاح است
 و بعد از آن ابتدای نشوونمای بشر تا آخر او هم موقوف است آن این ترقی ملازم حال است و خواهد بود
 عموم در حیات هر فرد اثرهای کلی دارد، این کلیه نه تنها بر یکجا
 تطبیق می یابد، بل هر چند دائره فائده رسیدگی وسعت یابد همانقدر
 کلمه عموم که در ایجاد آن فائده شرکت داشتند وسعت یافته می رود.
 گویا هر فرد مدیون غیر خود است، این مدیونیت تنها با افراد هم عصر
 نمی رسد بلکه بذریعہ تحلیل و تدقیق دیده میشود که تمام بشریت باین
 رابطه بسته اند. هر مصلحتی را که جاری سازد عموم را در آن شرکتی است
 و در حیات آینده بشریت یک شرکتی دارد.

تمتع تلذذ نعم، بل غم و هم و حزن و پسته با شتر اک است، هر چند
 مشترکین زیاد باشند مقدار انتاج و تمتع بیشتر است.

اینجا قصه بسیط سهیل تصور را مثال می آریم :- فرضاً شخصی در
 یک مجلسی افتد که از جاالسین در مشاعر ممتاز تر باشد؛ ساز، وسایل
 تفریح، موقع طبیعی آب و هوا، حالت روحی، همه موجب سرور باشد
 مگر این شخص را هیچ اثر تلذذ حاصل نخواهد شد، علت این بی حظی

البته ناقص بودن اسباب تفریح نیست، بلکه تنهایی و نابودن شریک
 اعتناست بهت بغمه های ساز که موجب التراح اند، در گوش هم نشینان
 او صدای عجیب و غریب، مناظر طبیعی امور غیر قابل اهتمام ظاهر خواهد
 شد، اگر نخواهد از اثر ساز یاد لری باقی مناظر با آنها مسامحه کند، یا چیز
 از اثرات این محفل بیان کند تخمس نخواهد بود، لغات و لری باقی
 ساز یا صدای خوش اثر خواننده بعضی اینک اثر التراح را در او
 ایجاد کند بسبب تعجب و علامات بد بودن که بر سیما می هم نشینان ظاهر
 میباشند موجب عدم التفات بل مسترت او میگردد و این است حال
 یک فرد با مشاعر و اوضاع متناسب در بین عده از افرادی شعور و نادان
 و این حال را یکی از کلیات اجتماعی قرار داده می توانیم. حالت عموم در حال
 فرد اثر کلی دارد، تا زمانی که کل عالم یا اقله قدر شناس علم نباشند عالم
 در بین ابهتی نیست، فرد در جامعه خود را سعید دیده و شمرده نمی توانند تا
 عموم سعید یا اقله سوی سعادت روان نباشند، ازین است که انسان
 مجبور است در بر مصلحت خود عموم را در نظر داشته باشد، و اگر این
 مراعات اولیه معمول بهر فرد نباشد سعادت را در جامعه وجودی نیست.

تقدیم مصلحت عموم بر مصلحت خودی امری نیست که تنها در حال
 بزرگ یا مقتدرین ملت آنرا بجا آورده بخواهند، زیرا در حال بزرگ
 تا زمانی که از طرف خواص و عوام ملت تأیید و تقویت نشوند اعمال آنها را در
 وجود اثری نیست چرا که فخر قانده بزرگ راجع با اهتمام و اعمال اقلیاست
 عسکرا و دست و سیاستیون تا زمانی که محترمین و ارباب قلم و فکر او را
 متابعت ننمایند، و افکار وی را نشر نمانند، قانده و مدبر بشود نمیتواند
 تقدیم مصلحت عموم را افراد عموم از بزرگان آسانتر مراعات کرده
 میتوانند. بر کس در حین اتیان کدام عملی اقله اگر همین قدر در مد نظر
 گیرد که این عمل برای عموم نافع یا مضر است، هر گاه نافع بود (بگویم اگر)
 و الا میدانشیات بر او تنگنا داده است میتواند کار دیگر برایشه گیرد.
 جامعه به ساعت خیلی مشابهت دارد، هر پرزه آن وظایف خود
 بحال انتظام ایفا میکند، از ساعت تنها عقربهای وی ظاهر است.
 هر گاه این عقربها وقت مضبوط نشان دادند همیشه میتوانیم که هر یک از
 پرزه های آن وظایف خود را بدقت ایفا کرده است چنانچه عکس
 آن با بهمال پرزه از آنها وظیفه خود را دلالت میکند، اقدامات عظیمیست

رجان بزرگ و خادین عموم آن عقربهای این ساعت عظیم است.
 هرگاه امید ما و اقدامات آنها تا بجای رسیده، علامت این است که
 محلی در جامعه نیست، بعبارت دیگر کسی نیست که مصلحت عموم را محل
 شده باشد. و الا عکس اگر کدامی مصلحت عموم را خواه برای منفعت شخصی
 خود یا بسبب بلیدی و کسالت بجایای خود اجمال کرده باشد نتیجه پس
 ماندن جامعه است. مثلا هرگاه کدام قاند آن در یک واقعه منصور و
 کامیاب برآمد معلوم است که عسکر این قاند تا ما و ظائف خود را بجای
 وقت و بمقدار لازم ایفا کرده اند. و این حسن اعتناء و وظیفه شناسی عسکر
 دلیل به وظیفه شناسی مریضین آن است. و اگر فواعل تریبیه را تحلیل کنیم
 معلوم است که تنها مدرسه و معلم را در بر نیگیرد بلکه محیط و تأمل و معاینه
 در آن شریک اند. و بلجر عموم و ظائف و مصالح جامعه را اگر تحلیل کنیم
 دیده میشود که همهم مرتبط اند. این ارتباط و مواصله را جز انانیت و تقدیر
 فرد دیگر چیزی مشوه نیسازد.
 در صورت گذشته اگر چه حیات احم بر استوار و اجتماع همان منوقف
 بود مگر این امر محسوس بوده همه این اعتبار را بیکدیگر خود ننهند

فردیک مجتمع نمیدانست که سر این جامعه چه بوده و نمی فهمید که باین
 اجتماع محتاج است، بلکه با عقاودشش میرسد که حیات با سعادت
 خودش و بستن هیچ کس نیست با اطلاق حیات خود را تنها بچند نفر اقر برای
 خود مرتب میدانست، ولی در قرون اخیر چون دائره سیاحت عقول
 بشره وسعت یافت و در تعمق پی حقایق بیشتر فرورفتند سر این جامعه کشف
 گردید که از همه آنها مهمتر و ابط انسان بوده است، که بذریعہ در
 آن روابط کیفیات سیر نشو و ترقی انسان را در یافت کرده توانستند.
 بعد از کشف شدن این روابط ثابت گردید که فرد مصلحتی ندارد
 تا فائده عموم در آن شرکت نداشته باشد. آخرین منازل انسانیت همان
 است که فرد را سایر مصلحت خود را بجز از اندیشیدن مصلحتهای عمومی
 مد نظر گیرد، مگر نرسیدن بشریت بهمان منزل ما را از سعادت مطلقه ما
 بیسازد زیرا نسبت با اقتضای حالت حاضر عصر خود و وطن پروری
 و مراعات مصلحت عموم را میتوان نمود و آن بذریعہ در نظر گرفتن یک لحاظ را
 قبل از اجرای آن صورت میدهند تا مخالف یا موافق بودن آنرا با مصلحت
 عموم در نظر گیریم بذریعہ مراعات این کلیه هر یک از افراد و وطن میتوانند

خدمت وطن خود را بنماید.

پس زارع در بذل عنایت بر زمین و گاو و آن خود، و تاجر در سودا گری
و عسکر در مدافعه، و جبار و بکش در پاک کردن سرکها، و مادر در تربیت
پسران خود، و نوکر در خدمت کردن و طبیب با در مقاومت امراض
و در حال علم در مقاومت و محاربه جهل و نشر لوای علم، و ارباب تدبیر و
حکم که حق را منصور و باطل را ذلیل میسازد، و شاعر با و موسیقی با شاعر
و احساس حیات را صورت کمال می بخشند، و جمال را در انظار جلوه
میسازند. اینها همه اگر در ایفای وظیفه متعهد خویش از انتظام نبرآمده
کوشش ورزیند، و در حین اجرای هر یک از اعمال خود مصلحت عموم را
مراعات نمایند که برخلاف آن از ایشان چیزی صادر نشود بجز خادمین
وطن گفته میشوند.

خدمت وطن از امور سهله است که بدون رعایت قناعت
بحق خود که از شروط اساسیه دین مبین اسلام است دیگر چیزی را
کار ندارد.

خلاصه: وطنیت و خدمات و طینیه یک شعور نفسانی و احساس

و جدهائی است، تربیه و حسن تصرف انرا بهترین سرمایه های تفوق و سعادت
جامعه مگیرداند، مراعات مصلحت عموم و عاقبت امور در هر اقدام و عمل
قبل از سر تکب شدن دلیل عظیم با وجدان و خیر اندیشی و در صانع است
خدمت و وطنه بدون ایفای واجبات و محرمی نشدن اموریکه بوطن مضربا
دیگر چیزی را بر نفسان مفروض ساخته است.

حس وطنی یکی از اخلاق کریمه پیغمبران علیهم الصلوٰة و السلام است
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد از هجرت، وطن عزیز خود را خیلی یاد می
تا اینکه ذات حق جل و علی شان به دو باره مواصلت و وطن ایشان را
بو خود مبارک شان و عده فرموده بود چنانچه در آیه کریمه آمده است:
(ان الذی فرض علیک القتال ان لو ادان الحمغان)

چنانچه رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم فرموده اند: (حبت الوطن
من الایمان) و این قوی ترین داور است بر اینکه حس و طبیعت یک
و جدهائی بوده یگانه سرمایه ترقی یک جامعه است.

انسان در وادی تصرفات آزادانه قدم زده میرود، و همچگا
نیخواهد که دائره تصور او تنگ و کم مجال باشد، بل تحولات و تأملات

دانشمندان نامی و وسیع مرام بسوق داده آنجا عنان محبت خود را
 مطلق میگذارد، همیشه تمنای او متمسک بودن است برابطه نامی با متنا
 که هر آن رابطه بیشتر از عمر شخص او باشد، چرا که دایره شخصی خود شش دایره
 نامی عالموی در نزد تخیلات و تصورات او تنگ بوده مقتدر شدن
 به بزرگتر و اتری را تنها دارد، در چنین حال وطن با عظمت دانشی آن
 در مقابل چشمانش تجلی کرده دوام این جلال و طول آمد این فخر که
 تاریخ و میراث اجداد را حاوی است محبت او را جلب نموده، این
 محبت عواطف او را متمسک گشته عقیده راسخ و ور در زبان خود را هر
 (حب الوطن من الایمان) ساخته بکمال اخلاص و فداکاری
 این دایره را که سلف و خلف خود شش را در ذرات جای داده میدهد
 خدمت و در راه تعالی آن کوشش مینماید.

حُرْمَت

مراعات حقوق زتنها بسبب خوف قانون و محاکمه بکد بوازع و جیدانی
 میزه بزرگ بشریت است، قانون حقوق نمونیه لازم رعایت را حملت کرد
 بر امتیاز آنها مجازاتها مقرر کرده است، مگر کمال حقوق بشریه و مشاعره و جدا آنها

معین مقید ساخته است، رعایت جریان و حمایت آنها را و جدا میکنند
 بسا میشود که انسان یک قطعه جواهر گرفته حرمتی بآن داشته میباشد، مثلاً
 غریقی که او را یک قطعه چوبی نبات داده باشد، همان چوبی تا مدام عمر با خود
 نگاه میدارد، یا یک حیوانی را که با او وفا کرده باشد دوست میدارد، چنانچه
 حرمت دیگری را که با دوست معاومتی داده باشد میدارد، این قبیل
 قید نامی را که انسان بر عواطف خود میکند و هر چند امر بزرگ یا خرد باشد
 اما ذاتاً در ما پیوسته خود از عواطف خیلی قیمت دارد بشری است، نگاه با
 حرمت دلیل بزرگیت بر شرافت خلقی انسان، کسیکه مشیج بمعانی کلمه
 انسانیت باشد هیچ قبیل حق در نزد او ضایع نمیشود، در دشمن حرمت
 لذت عظیمی است و یکی از ادوات مستعمله که با انسان عمر درازی را بوده
 یا میراثاً از اجداد مانده چندین نفر از گذشتگان او استعمال کرده باشند
 انسان از محافظت چنین ادوات خیلی حظ برده میتواند. با وجودیکه جسم
 مادی و بی حیات است، مگر محافظش میتواند آنرا محط دوران یادگار
 های عالمه خود قرار دهد، گذشتگان خود را بوسیله آن حافظه قریب تر
 میسازد، تلذذ میکند بر احوال او از نگاه دشمن حرمت همان بهای حاصل

صالحه

اضحی

از صفت

میشود فایق تر از بسی لذائذ حیاتیست.

گویا نگار بداشتن حرمت تنها راجع بانسان نباشد، بلکه ممکن نسبت
 براده و نبات، و حیوان هم باشد. یا غیره امور مضمونه از قبیل عواطف مانند صدق
 عفت، یا علم و فن باشد. نگار بداشتن حرمت تنها یک وجدان و ذوق
 سلیمی را کار دارد هر که با وجدان و ذوق سلیم باشد، حق یا حرمت
 هیچ چیز را اهم نکرده، رعایت آنرا مینماید حتی نسبت بحیوانات و جمادات
 هم حس مراعات حقوق داشته میباشد.

حُرْمَتُ بَعْلَمٍ -

پیشرو هستیم: حرمت داشتن بیک چیز یا امریکه نسبت به بارالطه سا^ل
 باشد یا یک صفت عاقل و حردرشی موجود بوده یا امر محترم باشد یکی از وظایف
 شریفه و جدان است. مثلا شخص عقیف و عاقل خیر را باید محترم داریم
 زیرا که صفات او همه قابل احترام است، و هر تیکه متوقف بر بارالطه با^ش
 مانند علم است. بین انسان علم و رابط متینی است که عمر این روابط
 بقرنهاست بعید راجع است. معانی انسان یا بشر را اگر تحلیل کنیم معلوم
 خواهد شد که همه آن معانی (ذکیات و غیره) را نتیجه خواهند داد چه تنها حیات

یاد داشتن جسم شرط انسان شدن نیست. بلکه میراث عقلی که همه عبارات از
 علوم و دانستگی ناپسند است شرط بل عین ناپسند است. تنها علم سبب
 امتیاز انسان بر بقیه مخلوقات است. انبساط و خلقت کل کشفیات و معلومات
 بشر حاصل کرده توانست. بذریعہ تذوین تا توارث بیکدیگر بوده است.
 همین معلومات گذشته با معلومات دور زنده یکجا شده مصائب شد
 و احتیاجات حیات را کم کرده اند. علم یگانه منفذ بشر است. تصور کرده
 شود و حالت و شبیهات از این نعمت محرومند. همه حیات آنها خالی از
 نوع مشاعر و روحی است. بالعکس حیات مدنی انسان که همه از معانی روحی
 و عواطف لذت میجو است. این مغزیت شان حاصل نشده است مگر
 بذریعہ گذشتن معلومات برای خلف. پیدا کردن اثرات علم در عالم بشریت
 مشقت زیادی لازم ندارد. تنها مقدار نه کردن صفحات تاریخی قریبها
 برای دریافتن این امر کفایت میکند.

علم بزرگ و قوی ترین و سائلیکه انسان برای رفع نواقص خود بدست
 گرفته است. قبل ازین که این قوت را حاضر شود. خردترین عوارض
 طبیعی، یا ضعیف ترین دشمنان نوعی، در هر حمله بر انسان کامیاب میشدند

بالعکس حالت انسان بعد ازین سلاح بقدر دارائی علم بهما تقدیر دشمن را
 مردود و خائب میساخت. بدینیت انسان در مقابل علم خیلی زیاد است
 حرمت به علم وظیفه و حجابائی هر فرد است، علم حرمت خود را دارد
 زیرا همان قوتی است که بر زبان محتاج التجا با او میباشد.

اگر چه برای احترام علم کدام خوفی نیست، مگر هیچ فرد از احترام و تقدیر
 آن خود داری کرده نمیتواند. علم از همان قبیل داینشی است که براس
 دادن حسان و دست معاونت خود غدر و تقدیریم و ساط
 عنایت ما را بکار ندارد، تنها طلبیدن و گرفتن احسان او دانما
 براسه دارا شدن آن کفایت کرده است.

در صورتیکه دشمن حرمت حیوان با او فاذا عواطف
 محروم بشر باشد البته دشمن حرمت علم در مقدمه وظائف
 و صفات محروم خواهد بود زیرا از هر چیز انسان در حیات
 خود بیشتر ممنون و مدیون است.

حُرْمَتِ بُرُوسَمَائِی دینی و ملی

انسان در میدان حیات تنها محتاج بعدۀ افرادی که بقرب آنها امر حیات دارد نیست. بلکه بعد از نیکه بحیثیت یک عضو عامل و کامل جامعگر دیده، دائرۀ ارتباطات او وسعت یافته با تمام افراد جامعه خود مبادله احتیاجات مینماید، بلکه بذریعۀ تحلیل علمی ثابت میگردد که ارتباطات وی با تمام عالم بشریت است. و بدون ازین ^{رابطه} ارتباطات حیات او صورت کمال را یافته نمیتواند. روابط انسان در جامعه متعدد و در وسعت محیط خود مختلف اند، حرمت هر یک از آن ^{رابطه} را راجع با همیت و وسعت محیط آنست، و هر یک از آنها نسبت بقیمت افادۀ خود نیز محترم بوده برای این احترام حقوق معینۀ مفروض است؛ مثلاً رابطه عائله، رابطه صداقت و محبت، رابطه تعامل، رابطه وطنیت، رابطه جنسی، رابطه دینی، رابطه بشری نوعی این همه دو امر متوالیست که وسعت محیط آنها متعاقباً پی یکدیگر می آیند، اما از حیث قیمت چیزی هر یک ازین روابط در توالی اختلاف دارد، ولی در مقصود همه یک نوع

مرام میرسند، مطلوب از هر نوع رابطه اتحاد و تعاون و قوت یافتن
بر مضعفات و احتیاجات عمومی یا فردی است.

رابطه دینی، مقدس ترین روابط مسبوقة از حیث قیمت خیریت است
جماعات، واجناس و اعم مختلفه را در یک رشته معتقدات جمع نمود
بمواخات و موازرت یکدیگر دعوت نماید. دخول درین دایره
مساوات کلی را بر همه افراد قبا علیه بشریت ایجاب میکند، و تساوی حیثیت
نه از حیث قومیت، و قوت، و نه نسبت در بین این دایره حکم فرمایند
تنها انکونی و خیر مبداء و اساس نبی علیه هر حکم و قیاس در بین می آید.
انسان با وجود خنثی ضعفهای مادی و معنوی که در او موجود است فطر تا تمایز
بایل است، و جز بذر ریجه دیانت بدگیمه خیریت تو از ان این عزیزه با حاکم
ضعیفی خودش ممکن نیست حاصل شود.

حضرت حق جل و علی شانه این رابطه را خاصه برای رفع تناقض
و ابتعاد از یکدیگر ایجاد فرموده است، چنانچه در آیه کریمه برای رسول
مقبول (صلعم) میفرماید: - اگر همه چیز که در زمین است در تالیف
قلوب با ایشان میگردی بر آینه میان قلوب ایشان الفت میونستی

لیکن الله تعالی که غالب و حکیم است میان دلهای ایشان لغت
و مودت انداخت که آنها را مسلمان ساخت.

ازین آیه کبریه منزلت و دیانت را در بشریت دریافته میوه انیم
اگر عالم بشریت را از رابطه دینی مجرد سازیم صدق این مقال بیتر
ثابت میگردد. در آن صورت مقدار عصیبت جنسی و ابتعاد و تناقض
برای ما ثابت میگردد. رابطه دینی عده زیادی از بشر را در محیط خود گرفت
همه را یک نوع ریاضتهای روحی، و یک رشته مقدرات مکلف
میسازد. ازین یگانگی اتملاف مشاعر و یک رنگی تلقیات نتیجه می آید. و در
بزرگترین اسباب تبعاعد و نفرت انسانها اختلاف در تلقی امور است
یک قوم عادت را مذموم تلقی میکنند و دیگری همان عادت در نزد
عین صواب محسوب است. در اینجا حتما باید بین آنها بدون از یک
داعی و باعث تناقض حاصل میشود، ولی دیانت انجمن اختلافات
از بین رفع نموده همه را با تابع یک نوع عادات و مشاعر قریب
میسازد.

دیانت بزرگترین روابط است از حیث قابلیت احاطه تمام

بشریت، ازین جهت که وسعت دادن دائره آن یگانه مرام پیغمبران
 کرام علیهم الصلوٰة و السلام بوده است. دیانت بشریت را تا در یجا
 تربیت داده رفت و در هر دوره که جامعه های بشری مستحق اصلاح
 میبود این تربیه صورت تجدید را گرفته نسبت باقتضای زمان مکان
 قواعد تربیه نیز تغییر می یافت، مثلاً اصول تربیه دین موسوی ویحی
 اگر بنیم معلوم خواهد شد که ریاضت های شاقه در احوال بیشتر بوده، در دو
 نسبت بمرور زمان ولینت یافتن طبایع تخفیف یافت تا اینکه دین
 مبین اسلام علی ناسیره از کی الصلوٰة و السلام به بهترین صورت های اجتماع
 نزول یافت، در آن زمانها بشر بیشتر از همه محتاج به تذلیل غرائز وحشی
 بود، مگر حالا خبر اتحاد و اتفاق و تکمیل قواعد اجتماعی با دیگر چیز
 احتیاج ندارد ازین جهت که در باب قرآن مجید گفته شده است
 که تا آخر زمان بر عالم بشریت قابلیت تطبیق را دارد. چه همه دعوت
 آن انسانرا سوی موافقات و تعاون عمومی سوق میفرماید. رسول
 مقبول (صلعم) میفرماید:

«رَبُّكُمْ وَاحِدٌ اَبَاكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ مِنْ اَدَمٍ وَ اَدَمٌ مِنْ تَرَابٍ»
 ترجمه: خالق شما یکی و پدرتان یکست، همه پسران آدم هستید، و آدم از خاک است.

بر چند روابط بشریت و سعادت یافته برود، و اتحاد و تعاون
 نوعی در بین بشر قایم گردد - که هنوز چنین اتحاد عمومی نوقرنهایست
 زیادی را بکار دارد - باز هم فحوائی کلی این حدیث شریف را بجا نخواست
 آورد.

آخرین منازل سعادت بشر درین عالم همان روزی خواهد
 بود که تمام بشریت بنام نوعیت اتحاد کابل و وفاق کلی راداشته
 باشد، موصل باین منزل رفیع نیست جز اینکه بیک صراط مستقیم چهل
 ستین دیانت متمسک کند، پس احترام دیانت و توسعه محیط آن علاوه
 خیراتیکه را صادر حاضر و عاقبت برای انسان میرسد بارسانیدن
 بشریت با آخرین منزل مقصود بهم ربطی دارد.

دین را باید محترم داشت زیرا علاوه بر قدسیتی که دارد،
 ترین اقوام را بهم بانسان بنام برادری میخواناند، و اگر همین رابطه
 نبود، ممکن است در بین یک قوم هم نام اتحاد و برادری نبوده
 مؤسسه‌های ملی: - انسان حقیقی که کل معانی همین عنوان در
 وجود یافته باشد همان است که قبل از همه خیر و قبل از دخول در میدان

حیات آخرین و بلندترین مطالب را دریافت نمود و تحصیل آنرا در نظر
 گیرد. نه اینکه ظواهر احوال وی را فریب داده بین خودش و مطلوب
 عالی فرقیهای زیادی باشد. ظاهراً همه حیات داریم و برای همین حیات
 خود سعی و جهد مینماییم و در حقیقت کمال معانی و غایات حیات انسان
 بنمقد نسبت. اگر تنها بنمقد میبود، بین حال مادر عصر کنونی و حال جدا
 در دورترین قریبها کمتر فرق میبود. و در حقیقت عمل هر یک از انسانها
 مشترک است. حجت از فائده آن برای خودش، حجت دیگر آن برای
 اقران، محضر و حجت ثالث برای خلف و اول دوره آئینش میرسد. این امر
 حتمی است انسان نخواهد یا نخواهد ازین اشتراک خود با رمانی داده نشود.
 گمبذریغ عاقل مانند گمستاندن رفته عملیات حیات خصوصی خود
 در عصر عالی نسبت بدیگر خصوصاً این اشتراک فوری عیان خطاب
 گمبذریغ. ازین جهت که نام و وطنیت و بیست صفحات نشریات و زبان
 خطبای جامعه ما را گرفته است. تقالیم و حرام را با بطن طبیعت نمود
 خود را یافته است اما نه بمقدار مطلوب زیرا عموماً در وقت اتمام عمل
 خود نمیدانند که با ملت و جامعه خودش در نتیجه ربطی دارد. او

فرد عصر که شایان تجید است است که روح او بمقتضیات عصر خودش
 مشیق باشد، رابطه ملت از روابط مقدمه نیست که انسان بیشتر
 به قانون ترقی عصری قریب سازد. اگر هر یک بدانند روزی خواهد
 آمد که افراد یک ملت در تعامل خود صورت تعامل را با افراد یک ملت
 خواهد گرفت، شکی نیست که دوره قرنیه عصری زودتر باقتناع رسیده
 دوره اتی که عبارت از یک حلقه بهتر و عالیتر ازین است بگردد و نصیب
 خلف خواهد بود.

انسان برای عمل آوردن مشاعر و بجا رسانیدن آرزوهای خود
 دائماً محتاج مدارکن و مظاهر بوده است مثلاً برای عبادت مرکز و مظهر آن
 مساجد است یا برای نشان دادن محبت بسلام یا بوسه یا بشانست
 مظهر بگیرد، و آنجا برای هر عاطفه یک منظر مخصوصی است که مراعات آن
 مظهر عبارت از احترام یا بجا آوردن یک نفع عواطف یا مشاعر است.
 برای نشان دادن اتحاد و اشتراک و وطنی مؤسسه با ملی مظهر است
 احترام مؤسسه های ملی عبارت از تقدیس و وطن است اشتراک
 با انالی و وطن در افراح یا احزان عمومی دلیل اشتراک انسان است

با الهامی ملتت خود، هر یک از سراسر همی که عموم ملتت آنرا احترام دارد، یا هر
نقطه که ملتت آنرا بیک نظر مخصوصی می بیند، یا هر چیزی که ملتت آنرا بر آن
خود شعار و علامت گرفته باشد را اینها همه را باید احترام کرد، جشن ما سه
لی را باید ما بکمال اعتنا متوجه بوده و کل شرح را نشان دهیم، مثلاً جشن
استقلال یکی از موسسه های ملی است احترام این جشن علاوه بر فرست
را سیکه در وقت خود با اثر میدهد یک یاد آوری بزرگی است برای
نگاه داشتن حریت عمومی ما، و نافع استقلال را در فصول آتی خواهیم دید.

حرمت با جادو و آثار جادو

قیمت هر امرت اخلاق و عادات ملت، و اخلاق و عادات
قومی آنرا یک عصر میباشد بلکه اثر عصرهای دراز می است که متوالیاً
بدریجه توارث از یک طبقه بدگیر انتقال مینماید، اخلاق و عادات
قومی یکی از حقه های بزرگ علوم اجتماعی را تشکیل کرده است، و بر
تتمتات و تدقیقات آن کلیات و قواعد زیاد اجتماعی مبتنی میباشد
نجابت اخلاقی هر قوم وابسته به همان اخلاق و عادات قدیم است

اخلاق و عادات هر عصر را تا آنچه و زاننده عصرهای گذشته میباشد
 درین سئله بیچ جای شبهه نیست که تعمق کردن در اخلاق و عادات
 بهر امری آنرا کمالاً اثبات و ظاهر میکنند و در راست اخلاق و عادات
 بهر امری بذریعۀ آثار عقیقه اجداد بهمان امر میشود و بیچ قومی بجای
 تاریخ خود را ثابت کرده نتوانست مگر بعد از اینکه اصول محافظت
 آثار اجداد را یاد گرفته بهمان آثار را بدست آورده باشد فنون قدیم
 بذوق اعمم گذشته و علوم آنها بر مزاج عقلی شان دلالت میکنند بهر
 اینکه آثار اجداد را محافظت داشته آنها را زیر دست و تعمق بکنند
 بتوانند در صفای هم، نجاست تاریخی خود را اثبات میکنند.

آثار اجداد را باید محترم داشت زیرا صرف نظر از نیکه بذریعۀ
 آن اخلاق و عادات گذشتگان خود را دریافته میتوانیم، تنها اثر بود
 آنها از گذشتگان برای حرمت داشتن آن کفایت میکند
 در ملل متقدمه محلات مخصوصه بنام موزیم در هر قصبه ملکیت تاسیس میشود
 که بهر امری تا حتی المستطاع خود برای مملو ساختن این موزیم باز

آثار اجداد در موزیم

نظریاتی که انسان در صفحات یک قطعه از قطعه مای آثار عتیقه
مطالعه نماید، آنها را در بسی کتابها خوانده نمیتواند، بلکه در بسی احیان
از دایره تعبیر خارج بوده تنها بذریعہ شعور درک میشود.
ازین جهت است که قیمت بعضی قطعات مسی قدیمی
بیشتر از قیمت یک قطعه طلا می افتد.

حرمت معلمین

اگر علم وسیله تکمیل دادن عنوان انسانیت باشد معلم را باید در لیة
اکمال بدانیم، در کل حیات چند دوره تعلیم دیگر وقت فرصت برای تهیه
سعادت مستقبل نیست، در همین دوره اگر معلم قدری و کاداشت
و عاقبت بینی در راه عادت بوده فهمیده توانست که سعادت تمام
عمر وابسته بمقدار سعی در همین دوره است، البته در همه امور خود مانند
یک حکیم مدبر تصرف خواهد کرد، برای بهر امر قدر اصلی افراد داده نسبت به آنقدر
حرفش را خواهد داشت، از آنجمله اولین چیزیکه در دل او باید بگذرد
مسئله تعلیم و معلم است.

وقت تعلیم همان دوره است که انسان تربیه بدنی و عقلی و تهذیب
 اخلاق خود را جایز می‌شود، وسیله این دارائی او معلم است، در دوره تعلیم
 جز فکر کردن در مستقبل و استقلال بلکه برای انسان در آتی آمدنی است در
 دیگر چیز نباید فکر زد، البته هر فردی که طفل باشد یا جوان مرد دوره آتی
 محسوب است، مقصود از مرد دوره آتی همین است که رئیس و مؤسس یک
 عالم گشته، با اداره حیات و عمل کردن برای تو را بیدار زرق کل افراد
 این عالم خود مجبور می‌شود، این تاسیس و ریاست کما لها و معلومات
 مخصوصه بکار دارد که بدون از آنها اداره شؤون و سعادت عالم امکان پذیر
 نیست، باید فرد تربیه و تهذیب یافته باشد، علاوه بر آن حصول و حفظ
 نامی اعمال نافه را متعلم باشد، تا بذر ریحه تربیه و تهذیب برای خود
 در جامعه یک مرکز اعتبار اخلاقی پیدا کرده بتواند، و بواسطه معلومات خود
 برای جامعه خدمت کرده در عوض همان خدمت قوت و سعادت
 عالم خود را حاضر سازد، متکفل تربیه و تهذیب و کسب معلومات
 او معلم است، بعبارت دیگر او را که انسان قابل انضمام در سلک
 جامعه میگرداند معلم است، حرمت معلمین را باید داشت زیرا

میزانت معنوی انسان از آنها اقتساب میشود. آنها مقارنه کردن بین
 یک فرد تربیه یافته دست معلم و یک حیاره که از ان تربیه
 محروم باشد برای در یافتن قدر و قیمت معلم کفایت میکند. تربیه
 یافته معلم علاوه بر میزانت خواندن و نوشتن و دانستن بیله
 اسرار عالم حیات. بلکه انسان با شعور و جهد بیله میباشند که در
 نظاره عالم حیات یک عالم لذذات و تمتعات روحی است
 بالعکس آن حیاره دیگر که از میزانت انسانی بجز از نطق و حب
 فیه و عمل کردن بدافع مجبوریت کوشگی دیگر هیچ تمتعات
 روحی را چشمیده نمیتواند. حیات و ثبات او به هیچ تفاوت
 و اثری نمیکند.

هر که معلم خود را با امور دیگر غیر از تعلیم مصروف ساخت البته
 فرصت کسب و سایل سعادت مستقبل خود را از دست
 داده میباشد. اما عکس آن سبب سعادت معلم همین خواهد
 بود که بتواند مثل معلم خود را بذر بیهواطبت و اظهار ذکا در توج
 جلب کرده کتبانت خود را بذر بیهوشش و هواطبت افروزد

کنند صرف نظر از فوائدی که معلمین برای انسان میرسانند نظر بقیمت
 خیری شان صرفت آنها را باید داشت زیرا در جامعه یکی از خدمات
 مهمه را بدوش دارند، معلمین برای تربیت اولاد و وطن جیات
 خود را وقف نموده همین تربیه را مسلک دائمی برای خود قرار داده اند

انسانیت

انسانیت نیست جز یک عالم روابط و تعادلهای ترکیبی
 در دو نایکدیگر، انسانیت صورت کبر برادری است، برادری
 باشد نوریکه از یک دایره مسلط باشد خیل مشابهت دارد
 هر چند مرکز شعاع قریب تر شویم، اثر مجموع نور نیز زیاده
 شده میرود، چنانچه دو دایره یک از مرکز دور تر باشد شعاع
 نور آن تاثیر کم شده میرود. مگر همه حال از دایره شعاعیت
 نور خارج گفت نمیشود، اینها نیز مانند شعاع نور می بطور
 حلقه های متوالی با یکدیگر متصل اند، هر قانونیکترین برادر قابل
 سرایت باشد، نیز بین دورترین دایره برادری قابل تطبیق است

تنها فرقی در مقدار کمی و زیاد می هست، مثلاً همچنانکه در بین
 دو برادر تألف و اتحاد و همدردی میباشد، حیات آنها ^{کامل}
 از بعضی جنگها و نفرتها و تخالف هم خالی نمیشود، و همین ^{حالت}
 بین تمام آنها نسبت بیکدیگر واقع میشود اعنی همچنانکه بین خود
 تعاون و اتحاد مینمایند بعضی احیان جنگ و نزاع مینمایند
 و انسان را از این اشتراک و تعاون چاره نیست، زیرا پیشتر
 دستیم که تعامل انسان تنها با افراد جامعه خودش نیست، بلکه
 بذریعہ تحلیل ثابت میشود که با تمام بشر تبادل منافع و درود
 چه خالق جلال علی شأنه در هر اقلیم کل احتیاجات جهانبی را مودوع
 فرموده است، تا این نقیصه علت اتحاد و تعاون افراد بشر در کل
 نقاط عالم گردود.

با آنها باید همدردی کرد، و در هر حال نیت خیر نسبت با آنها
 باید پرورامیند، حتی در نزاع هم باید انسان حسن نیت را از دست
 ندهد، انسان در جهنم گذشتن از یک راهی اگر حیوانی را گرفتار
 یک قیدی بیند که رفع آن ممکن باشد بعد از اتمام این معاو^{نت}

یک اطمینان و لذت و جسدانی عظیم متعجبش میشود، باین قبیل معاوضات
انسانها که بمنوع او هستند بیشتر استحقاق دارند، چنانچه لذت
و جسدانی انسان از معاوضت دیگری بیشتر است.

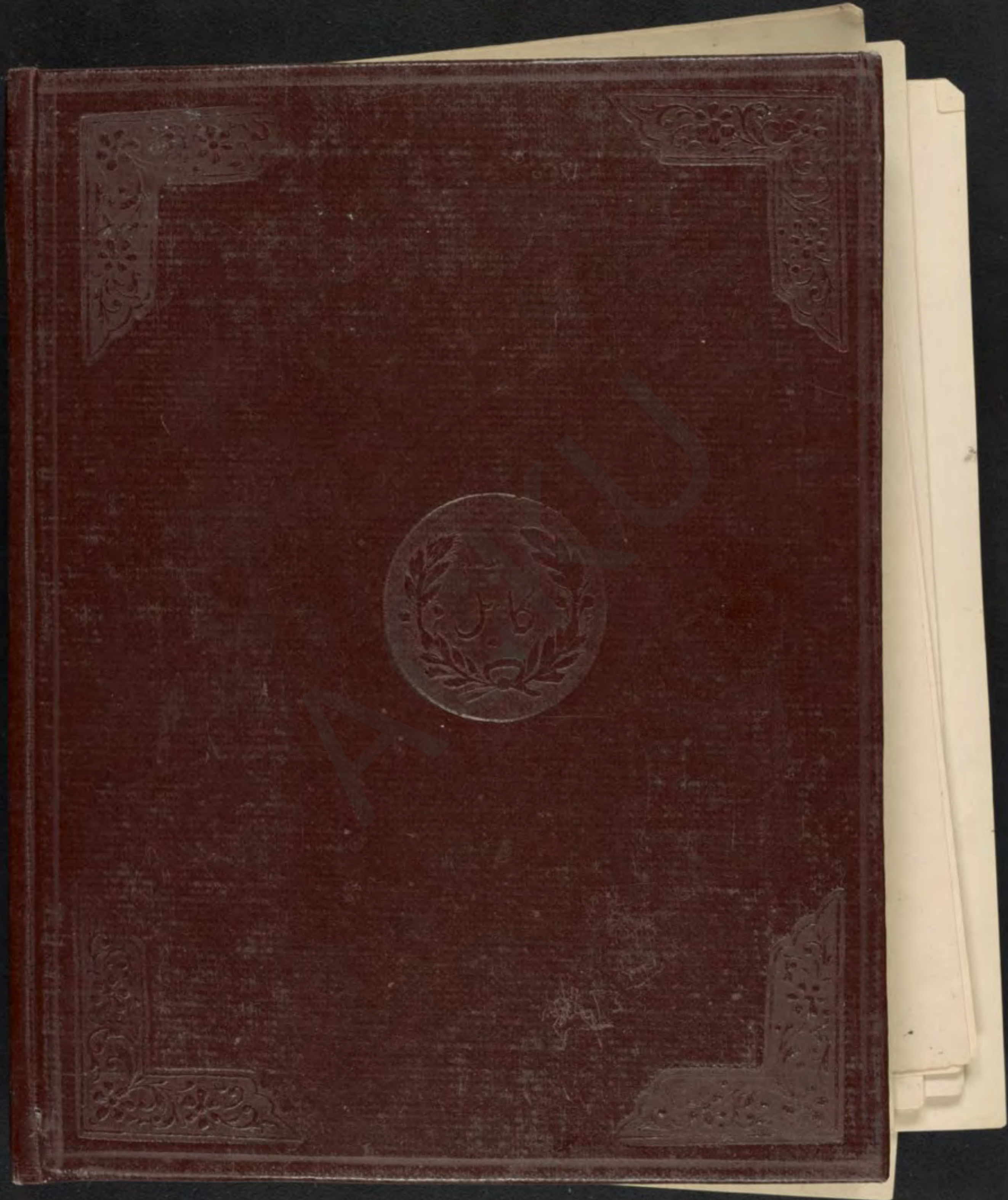
معاوضه کردن با انسانها باید در قالب شفقت و بخشندگی
باشد، زیرا برابطه هم نوعی و هم دردی نمی شناسند، دشمنی های آنها
یکی است و حکومت یک نوع قوانین طبیعی اند، بسبب این اشتراک
اکتشافات و اختراعات هر یک از آنها بدر عموم منجز رود، یک نوع
طرح عموم شان را کار آمد است، لذا تقاضات داخلی هر چند
شدید باشد اما باید از شرافت مقصد، و از دایره شفقت
خارج نباشد، سعیدترین ایام بشریت همان است که سلسله
التحساد از دوا اثر می و فو می گذشته بدائره نوعی رسیده، در آن
دوره انسانها سعادت مأمول خود را در حیات یافت می توانند
عنوان انسانیت را باید مقدس داشت، زیرا همین
همین عنوان امتیاز است بر بقیه مخلوقات.



ACKU

ACKU

А С К У



x-rite ColorChecker® Color Rendition Chart

inches 4 3 2 1 0 centimeters 10 9 8 7 6 5 4 3 2 1 0

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11(A)	12	13	14	15	16(M)	17	18(B)	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30
38.12	65.43	49.87	44.26	55.56	70.82	61.51	39.92	52.24	97.06	92.02	87.34	82.14	72.06	62.15	49.25	39.92	29.86	19.79	9.29	5.44	31.41	72.46	72.85	29.37	54.91	43.96	82.74	52.79	50.87
13.24	18.11	-4.34	-13.80	9.82	-33.43	34.28	11.81	48.55	-0.40	0.56	-0.75	1.06	-1.19	-1.57	-0.16	-0.18	0.54	-0.05	-0.81	-0.23	20.96	-24.45	18.83	13.06	-38.91	52.00	3.45	50.80	-21.17
15.07	18.72	-22.29	22.81	-24.49	-0.35	59.61	-46.07	18.51	1.73	0.23	0.21	0.42	0.28	0.18	0.01	-0.04	0.80	0.73	0.19	0.46	-19.43	59.83	68.80	-49.49	30.77	30.01	81.29	-12.72	-29.46

D50 Illuminant, 2 degree observer Density → 0.04 0.09 0.15 0.22 0.36 0.51 Golden Thread 0.75 0.98 1.24 1.67 2.04 2.42 Colors by Munsell Color Services Lab